ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

از تصنیف عارف باللہ کشاف اسرار خفی و جلی حضرت ابراہیم بن علی [illegible] رسالہ

شرح شطر العین

فی

حل رموز المتکلمین

بحکم جناب معین الدولہ وزیر الملک نواب محمد علی خان بہادر رئیس ٹونک دام اقبالہ باہتمام احمد حسن صوفی

طبع فی المطبع المسمی بمفید عام الکائن فی بلدۃ اکبرآباد

قوله ظهوره عین

وجودنا ووجودنا عین ظهوره

یعنی ظهور او تعالی که الظاهر والباطن صفت اوست عین

وجود ماست چه مخلوق مظهر کمال صفات آن ذات لایزال ست کنت کنزا

مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق بهمین معنی مشیرست فنحن الآن لا هو ولا غیره

فانتیجه جملهٔ اولی ست ای اذا کان کذلک فنحن الآن یعنی چون حق تعالی ظاهر و ما مظهر او هستیم

پس درین وقت نه عین اوییم زیرا که او خالق و مالک ست و ما مخلوق و مملوک و نه غیر او بمعنی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحق الذی وجودنا منه وقیامنا به وظهوره عین وجودنا ووجودنا
عین ظهوره فنحن الآن لا هو ولا غیره لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی تقدس ذاته
من الحوادث وامارتها وتعالی صفاته من النقایص وعلاماتها فتحیرت العقول [illegible] ادراکه
وعجزت الفحول فی معرفة کنه ذاته وصفاته فنحن الآن نعترف بما عرفناک حق معرفته
لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی جعل وصول الدین سلما لنیل المعرفة لاهل الیقین [illegible] جعل قلوبهم
موضع الاسرار وارواحهم منبع الانوار وخص اجسامهم للعبادات ونفوسهم للانقیاد والطاعة [illegible] الطبع
العابدون العارفون لا اله الا هو فهل انتم مسلمون الذی جعل العلماء اصحاب الله رجال [illegible] الارض و
السموات لولا العلماء لما انتظم الاسفل والاعلا وذلک العلماء بالله تعالی لا المتنا [illegible] بالطبع سوی
الله فنحن الآن العاملون المنقطعون الی الله لا اله الا هو فاتخذوه و [illegible] بهو
بالاحدیة والوحدة والواحدیة وارجعوا الی الله والیه ترجعون والص [illegible] علی رسوله
محمد الذی وکلامه الفصیح یتلو کلام الرحمن وشریعته ناسخ جمیع الادیان وعلی آله واصحابه الذین

بهو المعوذة عن الآفات الموجبات لعذاب النيران بهو الاقتداء الفوز الی طریق الاهتداء والایقان
بعد حمد الواجب الوجود الذی هو عین کل موجود و نعت صاحب المقام المحمود الذی هو حقیقة منبع
بحر الوجود چنین گوید بندهٔ ضعیف گناهگار امیدوار رحمت پروردگار ابراهیم بن علی غفر الله له و لوالدیه
و احسن الیهما و الیه که چون اشتیاق بسیار و رغبت بیشمار در کلام حضرت غوث الابرار و عارف کبار شیخ المشایخ
قدوة العارفین انسان عین المحققین وارث الانبیاء و المرسلین حضرت شیخ بهاء الدین کبریا قدس سره داشتم
و چون بر چهل شرط برای نشستن اربعین اطلاع یافتم بغایت افتخار و دیدم پیش آنچه که شروط مذکور را شرحی کنم تا
مبتدیان را بضاعت نجات و برای این فقیر وسیلهٔ نجات باشد و این ساله را نام نهادم شرح شروط اربعین
فی جلوس المعتکفین تا اسم مطابق مسمی باشد بتوفیق الملک العزیز العلام فالمامول من المستفیدین من هذا الکتاب ان
لا ینسونی فی دعائهم المستجاب الله بالاجابة جدیر و علی کل شیء قدیر شرط اول تن اینست که غسل کند بنیت و دین گویا
کان دنیا مرده است کما قال المشائخ رحمهم الله ان من لوازم حال المرید الجالس فی الخلوة ان یغتسل و ینوی فی غسله انه غسل المیت
لیکون بین یدی الله تعالی کالمیت بین یدی الغسال فی عدم حظوظ النفس و هواها اما الغسل فلقوله تعالی و یحب
المتطهرین و لقوله صلی الله علیه و سلم الطهور نصف الایمان ایضا لقوله صلی الله علیه السلام ان الله طیب لا یقبل الا طیبا و لقوله
تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا لان جنابة الدنیا اشد من سائر الجنابة بدانکه غسل بر سه نوع است غسل در شریعت عبارتست از
غسل کردن همه اعضاست از احداث و ادناس انجاس و غسل در طریقت پاک داشتن جمیع جوارح و اعضاست از ذمائم
جرایم و معاصی و غسل در حقیقت دور داشتن دل از ماسوی الله و پاک داشتن نفس از صفات ذمیمه و فی عین العلم
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم الطهور نصف الایمان و الاصل طهارة الباطن فهم کانوا ایبالغون فیها و
یتساهلون فی الظاهر حتی کانوا یمشون حفاة فی الطین و یصلون معه صلی الله علیه و آله و سلم و صلی رسول الله
علیه السلام متنعلا فاخبر بتلطخه فنزعوا ثم لبستاند پس معلوم شد که سالک را ناچار است از طهارت باطن و فی شمائل الاتقیاء
طهارت در شریعت حفظ جامه و بدن از لوث نجاست ظاهر و در طریقت محافظت دل از کدورات بشریت و ذمائم آن و در
حقیقت شستن دل از هر چه که دون حق است و اما نیت الموت فلقوله صلی الله علیه و آله و سلم موتوا قبل ان تموتوا
و لا یخفی ان المراد بالموت قبل الموت ان یری نفسه میتا فی عدم حظوظ النفس و هواها و هذا هو نیة الموت
لیس و لقد صدق من قال ؎ کن نیت هر چیز که گردانی باز ؛ از مرد عمل بجز نیت برسی ؛ و لقوله
صلی الله علیه و آله و سلم من احب لقاء الله احب الله لقاءه و من کره لقاء الله کره الله لقاءه و اللقاء لا یکون

الا بعد الموت لان الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب ثم من قال ؎ وارم هوش و نخو دیم لقابیت ❊
برمردن خود دگر چه کسی اهوسی ببیت ❊ فالمؤمنون لا یغفلون ساعة عن تذکر الموت لقوله صلی الله علیه وسلم
الموت تحفة المؤمن ولذا قیل لکل شئ اصل وفرع فاصل الطاعة ذکر الموت والطاعة فرعه ❊ واگر در غسل نیت موت
یافته شود گویا از دنیا مرده ست لقوله صلی الله علیه وسلم انما الاعمال بالنیات وانما لکل امرئ ما نوی الحدیث
زیرا که نیت موت کردن مجاز ست لان المجاز قنطرة الحقیقة فصار عین المیت وللمیت رویة الله والله رحمة الاعلی
والله در من قال ؎ امروز چون جمال تو بی پرده ظاهرست ❊ در حیرتم که وعده فردا برای چیست ❊
وقال علی رضی الله تعالی عنه حیث ساله دعیل الیمانی فقال یا امیر المؤمنین هل رایت ربک فقال لا اعبد
ربا لم اره فقال دعیل کیف رایته فقال علی ویحک یا دعیل لم تره العیون بمشاهدة العیان ولکن تراه
القلوب بحقائق الایمان وقال شیخ اوحد الدین ؎ فردا که بیک رنگ شود عاشق و معشوق ❊ امروز یکی را
که هزار ست ببینید ❊ این دلیل در حق کسی ست که موت ارادی را اختیار کند و با وصفی را سعد هم کند و اول بعض
الصوفیة فی هذا الحدیث ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک بان لم تکن موجودا تری الله ثم من
قال ؎ تو تمام وصال این ست و بس ❊ تو در وگم شو وصال این ست و بس ❊ ؎ خواهی که بیابی دوست
خود را گم کن ❊ کین گم شدن از برای آن یافتن ست ❊ قال الشیخ الفخر الدین فی کتاب حل الرموز ومفتاح الکنوز
فی هذا الحدیث معنی خفی یظهر لمن له قلب ذکی فی قوله فان لم تکن تراه فانه یراک فقوله فان لم تکن هذا
حدیثا تاما وشرطا تاما ثم فی قوله تراه جزاء هذا الشرط فمعناه ان لم تکن فی البین ولا لک اثر فی العین فانک تراه
و در حدیث آمده ست که روزی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه براهی میگذشت حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم فرمود که اگر کسی خواهد که مرده را ببیند نظر کند باین شخص پس معلوم شد که هر کسی که بموت طبیعی بمیرد نه بموت ارادی
در حق او این حدیث صادق آید که ویل لمن انتبه بعد الموت کما قال علی بن ابی طالب رضی الله عنه الناس نیام
فاذا ماتوا انتبهوا وقال ابن عبد الله اخبرنی بعض الصالحین وکان غسالا فقال غسلت یوما میتا وادرجته
فی کفنه فسمعت هاتفا من زوایا البیت یقول غسلته باطنه فی حیاته وغسلت انت ظاهره بعد وفاته
فاجتمع الغسلان فصار نورا علی نور وتحملون البدن الی القبور ونحن نحمل الروح الی الملک الغفور انتم
زینتم البدن بالثیاب ونحن زینا الروح بالثواب فطوبی لمن آب الی ربه وانابه واما الجاهلون فیغفلون
عن تذکر الموت لقوله تعالی ولن یتمنوه ابدا بما قدمت ایدیهم ولذا قیل اصل المعاصی نسیان الموت و

المعاصی فویه و فی خلاصة السلوک حکی ان ابابکر الشبلی رحمة الله تعالی صلی علی الجنازة فکبر علیها
خمسا فقیل خالفت السنة قال لا انا خالفت السنة ولکن اربع تکبیرات علی المیت والتکبیرة الخامسة علی
الاحیاء لانهم اجهل من الاموات واغفل عما یراد بهم لمؤلفه شعر لا یموت من اختار الموت فی حیاته +
بل مات من کان عن الموت غافلا + نعم من قال نظم نمیری گر بمیری بردن خو بگیری + بمیر از خویش تا هرگز نمیری +
ز جان تا مدن کسی جان برد خواهد + که پیش از مردن خود مرد خواهد + ع گر نیابی بدوست ره بردن + شرط یاری است در طلب مردن +
اما وقتیکه غسل کرده بیاید بر در مسجد یا حجره بایستد و تضرع و زاری فاتحه از برای مشایخ خود بخواند بعد از فاتحه توفیق و امداد
طلب نماید و بعد از آن درون حجره اول پای راست نهد و بسم الله گوید و بعد از آن پای چپ و دو رکعت صلوة تحیت مقام
گزارد و بعده دو رکعت صلوة اعتکاف خواند در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و سلام گوید و بعده گوید
یا الهی خود را شایسته این موضع شریف که محل قرب و فیض است نمیدانم اما چون اسباب این تو بهم رسانیدی و این داعیه
را تو در دل افگندی و با وجود این همه تباه کاری و تیره روزگاری من و دوری این راه در این سعادت تو گشادی
امید آن دارم که نا امید از این درگاه نگردانی و بعد از قبولیت و دلکشی و امثال این نیاز مندیها عرض کند بعده پانزده
بار یا فتاح گوید و سه بار افتح علی ابواب قلبی و روی خود بر زمین نهد و هر حاجتی که دارد از حق سبحانه و تعالی طلب کند
و بغیر دیدار خدای تعالی چیزی نطلبد و همت بلند دارد و همین گوید ع مائیم و خاک کویت تا جان ز تن برآید +
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید + ایضا این چند ابیات بخواند رباعی الله مرا یار بست و بس +
با حق مرا کار بست و بس + یاری نمیخواهم زکس + ای حق مرا فریاد رس + رباعی در راه تو جان و دل فدا خواهم کرد
آن عهد قدیم را وفا خواهم کرد + آندم که سر از خاک برآرم چو گیاه + مهر تو بسینه جا خواهم کرد رباعی عمریست که بر در تو
دارم زاری + گردیده سگان از سر کویت یاری + گر دولت وصل تو میسر نشود + اندر طلبت زار بمیرم باری +
بعد از آن مربع نشیند و ده بار صلوة فرستد و فاتحه از برای روحانیت پیغامبر علیه الصلوة والسلام و جمیع
مشایخ بخواند و بهمین طریق نشیند تا آنکه سی روز بگذرد یعنی ده روز آخر شعبان و بست روز از رمضان و بعد
ده روز دیگر که تمام اربعین باشد نیت تجدید اعتکاف کند از برای آنکه اعتکاف بر دو قسم است یکی سنت است
یکی مستحب سنت ده روز آخر رمضان است و غیر آن مستحب پس باید که نیت تجدید کند و نیت اینست که
نویت ان اعتکف بهذا المسجد اتباعا لسنة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و فی شرعة الاسلام
ینوی بالاعتکاف التشبه بالملائکة علیهم السلام فی الذکر والکف عن العادات البشریة و چون چهل

روز تمام شود از برای بیرون آمدن از خلوت چهار رکعت نماز وداع بگذارد در هر رکعتی بعد از فاتحه اخلاص سه بار
بخواند و جای سجده و قیام ببوسد و چشم پر آب کند تا از گناهان پاک شود روی ابن مسعود رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام انه قال ما من مؤمن یخرج من عینه دموع وان کان مثل راس الذباب من خشیة الله تعالی الا غفر
الله تعالی له کذا نقل من آداب الابرار بدانکه در نشستن اعتکاف اختلاف کرده اند که بکدام وقت بنشیند بعضی بزرگان بعد از
نماز شام می نشستند و بعضی بعد از فجر و فی مشکوة المصابیح عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ثم دخل فی معتکفه رواه ابو داؤد فحینئذ احتج به من یقول
یبدا بالاعتکاف من اول النهار وبه قال الاوزاعی والثوری واللیث فی احد قولیه وقال مالک وابو حنیفة و
الشافعی واحمد رحمهم الله یدخل قبل المغرب اذا اراد اعتکاف شهر او عشر وتاولوا الحدیث علی انه دخل المعتکف
وانقطع فیه وتخلی بنفسه بعد صلوة الصبح لا انه وقت ابتداء الاعتکاف بل کان من قبل المغرب معتکفا لابثا
فی المسجد فلما صلی الصبح انفرد کذا فی شرح المشکوة للتوربشتی واکثر بزرگان قبل از مغرب نشسته اند والله اعلم بالصواب
هم شرط دوم این است که در دل خود نیت کند خلق خدای تعالی را من برنجانیدم در این اربعین خلق از شر من ایمن
باشند نه آنکه در خاطرش خطور کند که در خلوت بهر آن درآیم که خود را از شر خلق نگهدارم و فی الارشاد وقال الشیخ
الشیوخ الشیخ شهاب الدین السهروردی قدس سره ومن حق المرید اذا آثر الخلوة ان یعتقد باعتزاله عن الخلق
سلامة الناس من شره ولا یقصد سلامته من شر الخلق فان الاول من القسمین ینتجه استصغار نفسه والثانی ینتج
مزیة علی الخلق ومن استصغر نفسه فهو متواضع ومن رای لنفسه مزیة علی احد فهو متکبر ومروی انه قیل
لراهب انت راهب فقال لا بل انا حارس کلب ان نفسی کلب یعقر الخلق اخرجتها من بینهم لیسلموا منها وفی
خلاصة الحقائق المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره وفی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من
المتکبرین وقال بعضهم کیف یتکبر ابن آدم وقد خرج مخرج البول مرتین فینبغی انه ینوی ان اجلس لیسلم الناس
من شر نفسی وفیه مخالفة النفس ومخالفة النفس اعظم العبادات وافضلها ولذا قال صاحب قصیدة البردة
سه وخالف النفس والشیطان واعصهما * وان هما محضاک النصح فاتهم * والله اعلم بالصواب هم شرط سوم
آنکه جای خلوت نشستن بنیت اربعین خواه در مسجد و خواه در حجره مسجد کند پس خص الاعتکاف بالمسجد لقوله تعالی وانتم
عاکفون فی المساجد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواه ابو داؤد وعن ابی حنیفة
الاعتکاف لا یصح الا فی المسجد وفی الشمنی قال القدوری الاعتکاف مستحب والحق انه ینقسم الی واجب وهو المنذور

والی سنة موکدة وهو العشر الاواخر من رمضان والی مستحب وهو ما عدا ذلک عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم یعتکف العشر الاواخر من رمضان ثم اعتکف ازواجه من بعده پس اگر اعتکاف در رمضان
باشد باید که در مسجد نشیند واگر در غیر رمضان باشد رواست نشستن در غیر مسجد زیرا که اعتکاف مستحب است چنانچه
بزرگان ماضی اکثر در غار نشستند بعضهم اختار ثلثة اشهر وبعضهم اختار اربعین یوما وبعضهم ثلثین یوما و
بعضهم یجلس فی الغار وبعضهم فی المسجد قال جابر جاور النبی صلی الله علیه وآله وسلم بحراء شهرا وقال الجنید
رحمه الله تعالی من اراد ان یسلم له دینه ویستریح بدنه وقلبه فلیعتزل الناس فان هذا زمان وحشة والعاقل
من اختار فیه الوحدة نقل است که امام جعفر صادق رضی الله عنه مدتی خلوت گرفته بود وبیرون نمی آمد سفیان
ثوری رحمه الله بر در خانه وی آمد وگفت یا امام مردمان از فوائد انفاس طیبه تو محروم اند چرا عزلت گرفته اید امام
قدس سره العزیز جواب داد اکنون روی چنین دارد وفرمود که فسد الزمان وتغیر الاخوان مع آنکه این دو بیت خواند
شعر ذهب الوفاء ذهاب امس الذاهب ۞ والناس بین مخاتل وموارب ۞ یفشون بینهم المودة والصفا ۞
وقلوبهم محشوة بعقارب ۞ یعنی رفت وفا مثل رفتن دی رونده ومردم بسیار فریبنده ودستان آورده اند
فاش میکنند در میان خود دوستی وصفا ودلهای ایشان آگنده است بعقربها رفت شد مهر ووفا وصدق از عالم
گم شدند بکین ومکر وحیله مردم ۞ دارند وفا ومهربانی بزبان ۞ لیکن دل این خلق پرست از کژدم ۞ وعن انس بن مالک
رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال السلامة فی الوحدة والآفات بین الاثنین الحدیث
وفی خلاصة السلوک قیل لطاؤس ما اجلسک فی بیتک قال ضعف الولاة وفساد الرعیة وذهاب السنة و
حکی ان عمر بن العزیز رحمه الله کان لا یخرج من منزله الا لصلوة الجمعة والجماعة ولعیادة المریض
ویحضر الجنازة وکان یقول الناس سُرّاق العقول وقطاع الطریق وعن ابی عثمان بن ابی العیاض
رحمه الله لولا الجمعة والجماعة لدخلت بیتی ولم اخرج حتی اموت وقال بعض اهل المعرفة اغتنم
الوحدة فانها امن لدینک وراحة لبدنک وکن انیسا جلیسا لنفسک فانه اول امن وقال العباس
الدامغانی اوصانی الشبلی رحمه الله وقال الزم الوحدة وامح اسمک عن القوم واستقبل الجدار حتی تموت
وکان جماعة من الصالحین یختارون الاربعین ثلثین من ذیقعدة وعشرین من ذی الحجة وهو اربعون موسی
کذا فی العوارف بدانکه نشستن خلوت در رمضان اولی است تا سنت ادا شود وبزرگان اکثر در رمضان خلوت
اختیار کرده اند وبرکت رمضان هم بسیار است لقوله صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل رمضان فتحت ابواب السماء

وفی روایة فتحت ابواب الجنة وغلقت ابواب جهنم وسلسلت الشیاطین وفی روایة فتحت ابواب الرحمة
و چون در رمضان نشیند باید که در مسجد نشیند زیرا که اعتکاف سنت است و در غیر مسجد نشستن جایز نیست
و در مسجد نشستن ثواب هم بسیار است لقوله صلی الله علیه وآله وسلم المساجد احیاء الله وقال سعید بن المسیب
ای اهل المساجد ۱۲
رحمة الله من جلس فی المسجد للصلوة فانه یجالس الله وفی شرعة الاسلام احب البقاع الی الله تعالی
المساجد وفی خلاصة الحقائق قال النبی صلی الله علیه وسلم من اکثر جلوسه فی المسجد اکرمه الله
تعالی بخمسة وستر فی عیشه ورفع عنه عذاب القبر واعطاه کتابا بیمینه وجاوز علی الصراط کالبرق
الخاطف ودخل الجنة بغیر حساب وفایده دیگر هم دارد که نماز بجماعت ادا شود و تجربه پیوسته آید دیگر باید
دانست که در نشستن اعتکاف در مسجد اختلاف است در میان مشایخ قدس سرهم العزیز بعضی در مسجد بغیر از حجره
دایره کرده و یا صف زده می نشستند چنانکه طریق خواجهای نقشبندیست قدس الله اسرارهم و بعضی در حجرها
می نشستند و اگر در مسجد حجرها نمی بودند از بوریا حجره کرده می نشستند و این طریق اکثر مشایخ است قدس سرهم
العلیه ویؤیده ما روی فی مشکوة المصابیح عن عایشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا اراد ان یعتکف صلی الفجر ودخل فی معتکفه رواه ابوداؤد وابن ماجة قال الطیبی المراد
من دخول المعتکف الخفی عن اعین الناس حتی لا یظهر جلوسه یعنی الجلوس فی الحجرة لا فی المسجد
سوی الحجرة وفی معناه ورد الحدیث الصحیح انه علیه السلام اتخذ حجرة من حصیر وایضا فی
حق المبتدی الجلوس فی الحجرة انفع من جلوس سوی الحجرة لانه لا ینقطع عن الحواس الظاهرة
الا بالظلمة و دیگر آنکه وظائف مختلف است بعضی وظیفه بغیر از حجره نتوان ادا نمود مثل ذکر چهار ضرب
ولهذا اختیار اکثر المشایخ الحجرة و بهتر آنست که درین زمان بیرون شهر نشیند تا شیطان او را گمراه نکند اگر نشیند
هم باید که بجماعت نشیند لان فی الجماعة رحمة ولقوله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم ان الشیطان ذئب
الانسان کذئب الغنم یاخذ الشاذة والقاصیة والناحیة وایاکم والشعاب وعلیکم بالجماعة والعامة
رواه احمد وعن مالک بن انس رض مرسلا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من فارق الجماعة شبرا
فقد خلع ربقة الاسلام من عنقه رواه احمد وابوداؤد کذا فی مشکوة المصابیح پس باید که تنها بیرون
شهر نشیند بدانکه در اختیار کردن حجره مذکوره چند چیز لازم است تا فایده بیش دهد و آن چنانست که در خانه
خالی و تنگ و تاریک رود و پرده بر در خلوت فرو بندد تا هیچ نوع روشنائی در آن خانه نیفتد و آن خانه چنان باشد

که از چشم اغیار پوشیده باشد و استاد طریقت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره در باب حجره چنین تعیین کرده چنانچه طولش دو گز و عرضش یک و نیم گز باشد و چون قائم شود سر او بسقف ملحق شود و چون مربع نشیند سر زانوی او بدیوار حجره نزدیک شود و چون بسجده رود از میان سر تا بدیوار یک انگشت هم فاصله نماند باید که رعایت اینهمه اسباب باید کرد تا فائده خلوة یابد چنانچه اهل حق یافته‌اند فی تحفة السالکین هی حجرة مظلمة مختصرة بحیث لا یسع الا رجلا واحدا فقط قادرا علی القیام والرکوع والسجود للصلوة وعلی الجلوس مربعا للذکر والله اعلم بالصواب **شرط چهارم** آنکه پیوسته تنها بودن از زن و فرزند خود و خویش که آنها موجب فتنه اند قال الله تعالی انما اموالکم واولادکم فتنة **بیت** انما اموالکم را یاد گیر ٭ مال و ملک این جهان را بگذر مال و اولاد ترا یعنی دشمنند ٭ گرچه نزدیک تو چشم روشنند ٭ **عربیه** المال او بنونک دال علی جنونک العاقلون لیسوا فی القید والعذاب فیا دنیا کما عیالک حسنات حبالک اعتق رقابنا قل یا مالک الرقاب وروی ان مریم علیها السلام قیل لها لم لا تتزوجی فقالت ان لی ثلثة اشیاء القلب واللسان والبدن اما القلب فهو مشغوف بمحبة الله تعالی واما اللسان فهو مشغول لذکر الله تعالی واما البدن فهو مشغول بخدمة الله تعالی فاذا تزوجت یشتغل قلبه بمحبة ولسانی بجوابه وبدنی بخدمته ومتی استحسن من نفسی ان اشتغل عن الخالق الی المخلوق فرزق الله تعالی لها ابنا من غیر زوج کذا فی کفایة الشعبی **نقل ست** که یکی روز فضیل بن عیاض فرزند خود را بر کنار گرفته می نواخت و محبت می نمود فرزند گفت ای پدر مرا دوست میداری گفت دارم گفت خدای را دوست داری گفت دارم گفت چند دل داری گفت یکی گفت بیکدل دو دوست را نتوان نگاهداشت فضیل دانست که سخن او تعریفی ست تحقیقت دوست بر سر زدن گرفت و توبه کرد و کودک را بینداخت و روی بحق آورد کما قال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه **رباعی** ای آنکه بقبله وفا روست ترا ٭ بر مغز چرا حجاب شد پوست ترا ٭ دل در پی این و آن نکوست ترا ٭ یکدل داری بس ست یک دوست ترا ٭ **بدان** ای طالب صادق که اولاد و اموال و امثالهم و نیا همه موجب غفلت ست و ازین غفلت دور بودن فرمان ست لقوله تعالی انما اموالکم واولادکم عدو لکم فاحذروهم وقال جل جلاله یا ایها الذین آمنوا لا تلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله و خدای شناس با عیال و اطفال کار ندارد **رباعی** آنکس که ترا شناخت جان را چه کند ٭ فرزند و عیال و خانمان را چه کند ٭ دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی ٭ دیوانهٔ تو هر دو جهان را چه کند ٭ وفی الغوثیة قال الله تعالی یا غوث الاعظم ان احب العباد الی العبد الذی کان له الوالد والولد قلبه فارغ منهما فلو مات الولد فلیس له

الحزن بموت الولد ولو مات له الوالد فليس له الهم لفوت الوالد فاذا بلغ العبد بهذه المنزلة فهو عنده
بلا ولد ولا والد ولم يكن له كفوا احد فاقول اسمع يا سامع الخير ولهذا اكثرهم اختاروا العيال في آخر العمر
لا ان في حق المبتدى يضر هذه التعلقات لان نفسه لا يفرغ من الشغل عن هذه التعلقات كما حكى
عن بعض الفقراء وقد قيل له لا تتزوج فقال المرأة لا تصلح الا للرجل وانا ما بلغت مبلغ الرجال كيف اتزوج و
في هذا المعنى قال السعدي بالفارسي مصرع مرد بيبار ناهي وانگه زن مكن ٭٭ اي انظروا ولا تنظر احسنا
كيف تجد نفسك تسلم عن هذه التعلقات ام لا وقال عليه السلام استفت قلبك وان افتاك المفتون و
الان في زماننا كيف تشتغل انفسنا في العيال والتعلقات وتنقل عن الحق والحسنات فينبغي ان يكون من اراد
التزوج فينظروا لا كيف يكون نفسه ان سلمت عن التعلقات فيفعل الزوجية والا فلا لان النكاح سنة
لمتابعة النبي عليه السلام ولو كان على حال يصير كافرا بسبب بعض الافعال فكيف يفعل لان الانسان
قد يبتلى في بعض الاوقات بالحوائج قال الله تعالى ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع ونقص من الاموال
والانفس والثمرات وبشر الصابرين فالمبتدى كيف يصبر بل يجرى على لسانه كلمة الكفر لضعف همته
فيصير كافرا فالترك اولى في حقه لان النكاح انما هو سنة وحكي ان رجلا كثر عياله فعجز عنهم فاراد
الفرار من البلد فبعث الله تعالى اليه ملكا على صورة آدمي فقال له اتعمل لي اليوم بدينار فقال اي عمل
تامرني فقال عليك ان تنزح الماء من البئر مقدار ما تروي عصفورة فنزح الرجل وجاء على رأس البئر و
اخذ الدلو والرشاء وجعل ينزح الماء ويلقيه من البئر مقدار ما يروي في المقبرة والعصفور تشرب
وكلما كان ينزح كانت العصفورة تشرب حتى عجز عن النزح فلما امسى قال للذي استاجره اني
تركت الاجر عليك فخل عني فان العصفورة لم تروى فقال له الملك ايها الضعيف انك لا تقدر ان تروي
عصفورة فكيف تقدر ان تطعم عيالك حتى تهرب عنهم فاعلم ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين كذا في
الشجي قال عليه السلام كثرة العيال فضيحة الرجال صدق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كذا في حقائق
الحقائق فعلم ان المبتدى لا يصبر فالاولى في حقه ان يتجرد عن العيال والتعلقات وفي العوارف عن ابن مسعود
رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليأتين على الناس زمان لا يسلم لذي دين
دينه الا من فر بدينه من قرية الى قرية ومن شاهق الى شاهق ومن حجر الى حجر كالثعلب الذي يروغ
قالوا ومتى ذلك يا رسول الله قال اذا لم تنل المعيشة الا بمعاصي الله فاذا كان ذلك الزمان حلت العزبة

قالوا وكيف يا رسول الله وقد امرتنا بالتزوج قال انه اذا كان ذلك الزمان فهلاك الرجل على يدي ابويه فان
لم يكن له الابوان فعلى يدي زوجته وولده فان لم يكن له زوجة ولا ولد فعلى يد قرابته قالوا وكيف ذلك يا
رسول الله قال يعيرونه بضيق المعيشة فيتكلف ما لا يطاق حتى يورده موارد الهلكة ايضاً روي عن
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خيركم بعد المأتين رجل خفيف الحاذ قيل يا رسول الله وما خفيف الحاذ
قال الذي لا اهل له ولا ولد له وقال الجنيد من اراد ان يسلم دينه ويستريح بدنه فليعتزل الناس فان هذا
زمان وحشة والعاقل من اختار فيه الوحدة ولهذا قلنا الاولى في زماننا العزوبة في حق المبتدي لاني
شاهدت ورأيت بعيني مرتباً اوقات ان اكثر صاحب العيال كيف يغتمون لاجل الرزق بل يتكلمون بكلمات
الكفر نعوذ بالله منها حتى روي في الراجية لو قال يا رب روزي بر من فراخ گردان قيل توقف ابو النصر
الدبوسي في اكفاره ولو قال الرجل الرزق من الله ولكن از بنده جستن بايد يكفر لان الله تعالى ضمن الرزق
بلا تعليق لقوله تعالى وما من دابة في الارض الا على الله رزقها الآية والآن رأيت ان اكثر الجهال الصوفية يكثرون
السوال للاغنياء وتسود وجوههم لكثرة السوال حتى يجمعون الدنانير والدراهم الشبهات ولهذا يتزوجون حتى
لا يأكلوا الخبز فلما يكثر العيال يضطربون ويغتمون لاجل الرزق بل يتكلمون بكلمات الكفر لان المال يفني
عن قريب خصوصاً مال الشبهة لا بركة لها اصلاً وهم لا ينكحون لمتابعة النبي صلى الله عليه وآله وسلم حتى يفرحوا
لكثرة العيال لانه قال عليه السلام تناكحوا تكثروا فاني اباهي بكم الامم ولو بالسقط وانما هم ينكحون لاجل الحرص
والعوارض نفسهم ولا سيما كيف يضطربون في وقت تولد البنات فلهذا بعضهم يفر وبعضهم يطلق الزوجة لان
في زماننا يكثر الاسراف بخلاف السلف لانهم يقنعون على القليل ولهذا لا يغتمون لاجل العيال والبنات اللهم اقطع
عنا التعلقات وارزقنا توفيق الطاعات والمرضيات ما فيه الخيرات انك مجيب الدعوات وقاضي الحاجات
هم شرط پنجم آنكه دور كردن انديشه باشد اي انديشه ما سوى الله لقوله تعالى واذكر ربك اذا نسيت
اي نسيت الغير لان القلب ما لم يخل من ذكر الغير لا يؤثر ذكر الله تعالى فيه اصلاً كذا في رسالة المكي وهر گاه
غير را فراموش كند ذاكر مذكور شود وجاء الحق وزهق الباطل ولله در قائله هر چه جز دوست بود بر كنم از
خلوت دل كي بود در حرم شاه مجال دگران وفي الغوثية قال الله تعالى يا غوث الاعظم من شغل سوائي كان
صاحب الزنار يوم القيمة وقال يا غوث الاعظم لا تنظر الى الجنة وما فيها ولا تنظر الى النار وما فيها حتى تراني
بلا واسطة پس انديشه ما سوى الله نكند چنانچه انديشه دنيا وآخرت وغير آن سه آنانكه بجز دوست جاي نگرند

کوته نظر اند چه کوته نظر اند ٭ بیت دیده اگر بغیر تو جای دگر نظر کند ٭ میل کشم همان زمان در نظر تو دیده را ٭
ولذا قیل الدنیا والآخرة مثل الاختین لا ینکح بنکاح واحد فمن اراد الدنیا فیطلق الآخرة ومن اراد الآخرة
فلیطلق الدنیا ومن اراد لقاء الله تعالی فلیطلقهما ولقد صدق من قال شعر اندرون قلب مؤمن
دخل دیگر شد حرام ٭ یک زنی را با دو شوهر عقد یکجا کی بود ٭ بدانکه آدمیان سه فرقه است طالب
دنیا وطالب عقبی وطالب مولی کما قیل الدنیا حرام علی اهل الآخرة والآخرة حرام علی اهل الدنیا وهما
حرامان علی اهل الله تعالی وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم القلوب علی ثلثة انواع قلب مشغول بالدنیا
وقلب مشغول بالعقبی وقلب مشغول بالمولی القلب مشغول بالدنیا فله المحنة والبلوی واما القلب المشغول
بالعقبی فله الدرجات العلی واما القلب المشغول بالمولی فله الدنیا والعقبی والمولی وحکی ان ابا حازم
الزاهد دخل علی سلیمان بن عبد العزیز الملك فقال سلیمان من الزاهد فقال انت فقال کیف فقال ان الزاهد
هو الذی یرضی بالقلیل عن الکثیر والدنیا قلیل لان الله تعالی قال قل متاع الدنیا قلیل والآخرة کثیر وقد رضیت
بالدنیا عن الآخرة فقد رضیت بالقلیل عن الکثیر فانت الزاهد وروی ان الدنیا من اولها الی آخرها لو صارت
ذهبا وجوهرا لما بلغت موضع اصبع واحد من الجنة ولو بزقت الحور العین بزاقا فی الدنیا لصارت جبوب
الدنیا کلها عذبها وما لحها عسلا ولو نظرت الی الدنیا نظرت لمات اهلها من طیبها ولو جمعت الدنیا باسرها
ووضعت فی بیت من بیوت الجنة لکانت کنجم واحد فی السماء ولذا قال بعض اهل الطریقة طالب دنیا
مخنث وطالب العقبی مؤنث وطالب المولی مذکر وطالبان مولی را اولیا اند و اولیا از هیچ چیز نترسند
لقوله تعالی الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ٭ پروای بهشت و دوزخ نکنند چنانچه گفته اند
لو کانت الجنة نصیبًا للعاشقین بدون جماله فواویلا ولو کانت النار نصیبا للمشتاقین مع وصاله فواشوقا
بیت ای که بهشت برین بی تو عذابم عذاب ٭ آتش دوزخ همه با تو گلابم گلاب ٭ وقال بایزید رحمة الله رأیت
ربی عز وجل جلاله فی المنام فقلت یا رب ما الحلال وما الحرام وما الفرض وما السنة قال عز من قائل
الحلال طلب العقبی والحرام طلب الدنیا والفرض طلب المولی والسنة الصبر علی البلوی بیت عزیز
طالب دنیا رنجور است وطالب عقبی مزدور است وطالب مولی مسرور رباعی دنیا طلبا چه گویمت رنجوری
عقبی طلبا چه گویمت مزدوری ٭ مولی طلبا که داغ مولی داری ٭ در هر دو جهان مظفر و منصوری ٭
فی شمائل الاتقیاء شریعت ترک دنیا دادن است وطریقت ترک عقبی کردن وحقیقت ترک ما دون حق کردن

بمولی رسیدن وقال الشبلی رحمة الله الدنیا حرام علی طالب الجنة والجنة حرام علی طالب المولی
وطالب المولی لا یحتاج الی الدنیا والعقبی وقال شیخ ابو اسحق گازرونی طالب الدنیا اسیر وطالب
العقبی اجیر وطالب المولی امیر والله اعلم بالصواب **شرط ششم** آنکه پیوسته گفتن ذکر
لا اله الا الله کنند وقال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا ای قولوا لا اله الا
الله وقال الله تعالی والزمهم کلمة التقوی وهی کلمة لا اله الا الله وقال صلی الله علیه وسلم قولوا
لا اله الا الله تفلحون ورسول علیه السلام فرمود کل حسنة یعملها الرجل یوزن یوم القیمة الا
شهادة ان لا اله الا الله فانها لا توضع فی المیزان فانها لو وضعت فی المیزان ووضعت السموات السبع
وما فیهن کان لا اله الا الله ارجح من ذلک عبد الله بن عمر روایت کرد که از رسول علیه السلام شنیدم
که روز قیامت بنده بیارند که او را نود ونه نامه از عصیان باشد هر نامه مقدار مد نظر آن بنده پس نامه
را بخواند خدای تعالی او را گوید که ازین گناه شرمنده شدی بنده گوید یا رب حالا چه فائده کند ناگاه
از میان آن صحیفه پاره کاغذی برآید ودروی کلمه لا اله الا الله نوشته باشد چون آن صحائف در
پله نهند وآن پاره کاغذ در پله دیگر آن پله گران شود بتوفیق الله تعالی رباعی رقم طبیبی که زحق
آگاه ست * بر تخت ولایت حقیقت شاه ست * گفتم که دوای دل بیمارم چیست * خوش گفت که
لا اله الا الله ست * فرد آنکس که همیشه طالب الله ست * ذکرش همه لا اله الا الله ست * وقال علیه السلام
ادوا زکوة ابدانکم فان زکوة ابدانکم قول لا اله الا الله محمد رسول الله وقال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لکل شیئ صیقلة وصیقلة القلب ذکر الله تعالی وقال الله تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب انکه
آدمی را مسلمان نگویند تا کلمه لا اله الا الله نخوانند وفی السراجیه من قال لا اله الا الله محمد رسول الله
حکم باسلامه حکایت علماء سلف گفته اند که در سال دوازده ماه ست وحرف در کلمه لا اله الا الله
دوازده ست اشارت بر آنست که هر بنده مؤمن که دوازده حرف کلمه لا اله الا الله بر زبان راند
هر گناهی که درین دوازده ماه بوجود آورده آید ببرکت این کلمه ازوی درگذرانند که کفر عنهم سیاتهم واصلح
بالهم در مفتاح الجنان مذکورست که شیخ عبد الله در کتاب شرف النبی آورده که بر پیشانی صد وبست وچهار
هزار پیغامبر نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله ای طالب صادق باید که ذکر گفتن هر روز
بدو وقت لازم گیری لقوله تعالی فسبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس وقبل الغروب وقال الله تعالی

واذکر اسم ربک بکرة واصیلا چنانچه حضرت مولوی عارف رومی میفرمایند بیت از ذکر همی نور فزاید
مه را ٭ در راه حقیقت آرد گمره را ٭ هر صبح و نماز شام در خود ساز ٭ خوش گفتن لا اله الا الله را ٭
و فی عین العلم یا ابن آدم اذکرنی بعد الفجر ساعة و بعد العصر ساعة اکفک بعد موته ما بینهما
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لان اقعد مع قوم یذکرون من صلوة الغداة حتی تطلع الشمس
احب الی من ان اعتق اربعة من ولد اسمعیل ولان اقعد مع قوم یذکرون الله من بعد صلوة العصر الی ان تغرب الشمس
احب الی من ان اعتق اربعة رواه ابوداؤد کذا فی المشکوة ای درویش ذکر کردن هر وقت لازم ست اگر این
میسر نشود باید که در وقت سحر خود لازم گیری و استقامت کنی که در استقامت نفع بسیار ست و فی الارشاد قال ابو علی
الجورجانی رحمة الله کن صاحب الاستقامة ولا تکن صاحب الکرامة فان نفسک متحرکة فی طلب الکرامة وربک
یطلب بالاستقامة پس باید که ذکر دوام کند چنانچه قطرات آب که از جاهی علی الدوام بر سنگی بچکد اثر آن بمرور ایام در
سنگ ظاهر شود و آن مقدار آب اگر یکبار بر آن سنگ ریختی در وی اثر نکردی و ازینجهت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که احب الاعمال ادومها وان قل یا رب هم پاک استقامت ده مرا استقامت زهی کرامت ٭ واتفق المشائخ قدس
سرهم علی ان المرید ما لم یداوم بذکر لا اله الا الله مدة قریبة باربعین سنة لا یصل الی الحقیقة لا اله الا الله بدانکه ذکر بر دو قسم
ست یکی جهر دوم خفی اما الجهر فلقوله صلی الله علیه وآله وسلم اکثروا ذکر الله حتی یقول المنافقون انکم مراؤن و
لقوله صلی الله علیه وآله وسلم یقول الله انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی فان ذکرنی فی نفسه ذکرته
فی نفسی وان ذکرنی فی ملاء ذکرته فی ملاء خیر منهم اما مبتدی را باید که ذکر جهر بر خود لازم گیرد تا قلب او بیدار
شود و ذکر خفی از جهر پیدا گردد بیت میکوش بذکر جهر گر مرد صفی ٭ چه گر جهر شود نام تو در دهر صفی ٭ خود ذکر خفی
ز جهر پیدا گردد ٭ زانگونه که از شفق جلی خط خفی ٭ و فی عین العلم الجهر ینبه القلب ویجمع الهمة ویصرف

ف: بیدار کند از نوم ۱۲

السمع الیه وینفی النوم والکسل ویزید فی النشاط ویوقظ الراقد ویرغب فی العبادة فورد فی الحدیث ان
الملائکة وعمار الدار یستمعون قرأته ویصلون بصلوته والمتعدی افضل وتضاعف النیة یضاعف الاجر
وقیل لا یترک الذکر باللسان خشیة الریاء بل ینبغی الذکر فی الجماعة باللسان وان حصل الاختلال بالریاء
لما تحصل برکة الجماعة باجتماع القلوب والانفاس و فی مشکوة المصابیح عن بریدة قال دخلت مع النبی
صلی الله علیه وآله وسلم المسجد عشاء فاذا رجل یقرء القرآن ویرفع صوته فقلت یا رسول الله اتقول
هذا مراء بل مؤمن منیب قال وابو موسی الاشعری یقرء ویرفع صوته فجعل رسول الله صلی الله علیه وآله

وسلم يسمع لقرأته الحديث فعلم انه عليه السلام حسن الجهر في الخلاصة روى ان ابا الدرداء رضي الله
تعالى انه كان يكثر الذكر فقيل له مجنون انت فقال ما هو جنون ولكن شفاء من الجنون والى هذا المعنى اشار
العلامة ابن القيم عند قوله صلى الله تعالى عليه واله وسلم خير الذكر الخفي قال ومعنى الخفي ان يكون القلب سالما
مما يعرض له من الواردات الدنيوية والنفسانية والشيطانية فاذا سلم منها كان ذكره الخفي افضل من الجهر لكن
المبتدى لا ينقطع عنه هذه الواردات الا بالجهر وبالذكر في حق المبتدى افضل من غيره ولو كان مفضولا والله
اعلم فلا اشكال في الحديث فان قلت ما تقول في قوله تعالى واذكر ربك في نفسك تضرعا وخيفة ودون الجهر
هذه الاية تنفي الجهر قلت المراد بنفي الجهر في الاية كما ذكره المفسرون اثبات الذكر بالتوسط لان خير الامور
اوسطها فلا تنفي الاية الذكر الجهري فان قلت ان في الجهر رياء قلت وقال عليه السلام الرياء قنطرة
الاخلاص فلا اشكال والله اعلم بالصواب از حضرت شيخ نجم الدين كبرى قدس سره العزيز منقول ست كه
فرموده اند ذكر زبان اگرچه از روی غفلت باشد آن را نوریست که اگر ظاهر شود بر نور عرش غالب آید كذا في المجمع
مير عبد الاول وحضرت خواجه بهاء الدين نقشبندي قدس سره العزيز فرموده اند ذكر باتفاق علما در نفس اخير
بانگ گفتن وتلقين كردن جائزست ودرويش را هر نفس نفس اخيرست طريق ذكر جهر اينست كه كلمه لا اله الا الله
بآواز بلند بخواند اما طريق ذكر جهر سهروردیان اينست كه اول سيزده بار درود بخواند يا زياده اگر وسعت وقت
باشد ودرود اينست كه اللهم صل على محمد عبدك ونبيك ورسولك النبي الامي على آله واصحابه وسلم
بعده سيزده بار يا غفار اغفر ذنبي گويد بعده سيزده بار يا ستار استر عيبي گويد بعده سيزده بار يا وهاب
هب لي ايماني گويد بعده سيزده بار يا تواب تب من فضلك گويد بعده سيزده بار لا اله الا الله گويد بمد وبادغام
بعده سيزده بار الله گويد بعده سيزده بار الا الله گويد بسكون ها سيزده بار الله بمتحرک ها وبادغام چون
الا گويد بر زمين نظر كند چون الله گويد بطرف آسمان نظر كند بعده لفظ يا حي گويد تا آنكه همه اعضاء او
بيهوش شود بلكه بعضي اوقات از دهن او خون ظاهر شود واما الذكر الخفي فلقوله تعالى واذكر ربك
في نفسك تضرعا وخيفة الاية ولقوله صلى الله تعالى عليه واله وسلم خير الذكر الخفي ع بكن ذكر
خفي چندانكه كردي ۞ كني حاصل ز غير دوست فردي ۞ بكن ذكر خفي در فكر مخفي ۞ كه گردد ذات تو در ذكر
مخفي ۞ بدانكه ذكر خفي را انواع ست اما افضل ترين ذكر ذكر چار ضربي ست كه صيقل زنگ دل است و مسهل
علت اندروني ابيات هست ديگه چار چيز اي يار من ۞ گر بجا آري شوي خاص من ۞ در شب

تاریک ذکر چارضرب * هست زین چارت به الخناس حرب * باید این هر چار تا چارت مدام * تا حلاوت
یابی از ذکر دوام * ذکر خاصان هست دیگر چارضرب * بر سر شیطان بزن زین چارضرب * کی توانی
کرد تو با نفس حرب * تا نگیری نیزهٔ این چارضرب * آمد این ذکر از شه موسی رضا * آنکه بد از
نسل پاک مرتضی * باشد این تلقین از سید علی * آنکه بوده مستفیض از هر ولی * یک هزار و
چارصد از اولیا * دید در شهر جهان آن رهنما * چون بکشمیر آمد آن روشن ضمیر * گشت کشمیر از
طفیلش کیش میر * چون نموده روی آن بدر منیر * شد منور باطن برنا و پیر * یا الٰهی روز
محشر با امیر * حشر کن ما را و دست ما بگیر * ایکه هستی از مریدان امیر * باش دایم مشتغل ورد پیر *

بیان تلقین ذکر چارضرب بیت ابتدای ذکر گو تو ده درود * پس سه گانه باز خوان
اخلاص زود * هم مربع می نشینی آن زمان * استقامت جوی از پیر ای جوان * چشم دل بکشا
بسوی حق نگر * تا نه بینی غیر حق چیزی دگر * سر فرود آری و گویی لفظ لا * می کنی نفی از
جمیع ماسوی * لفظ لا گویان کنی تو پشت راست * هم الٰه گویی تا زانوی راست * نیز گو الا بدم
سر برآر * تا نماند بر دلت گرد و غبار * باز گو الله و بر دل سر بنه * دم رها کردن نه بینی هست نه *
گر برآری دم بیکدم این چنین * هست سنت از رسول المرسلین * ور برآری بعد سه یا پنج دم *
هم روا باشد ترا ای محترم * ور زیاده میکنی تا بست و پنج * بعد رنج آری بدست خویش گنج *
بزرگان فرموده اند که در ذکر خفی با این طریق منفعت بسیارست در اندک روز فتح باب شود و طریق این
ست حبس دم کرده لفظ الله بسکون ها در دل خود ضرب دهد و انگشت ابهام دست راست بر گوش راست
نهد و ابهام دست چپ بر گوش چپ نهد و انگشت سبابه دست راست بر چشم راست نهد و سبابه دست چپ
بر چشم چپ نهد و انگشت وسطی از هر دو دست بر بینی نهد و باقی انگشت خنصر و بنصر بر دهان نهد و لفظ
الله گویان در دل خود ضرب دهد و صورت پیر خود تصور کند تا ثمرهٔ آن بیش دهد امید هست که در هفت روز
مشاهده یابد ان شاء الله تعالی فرد لب به بند و گوش بند و چشم بند * ورنه یابی وصل حق بر من بخند *
وفی تحفة المریدین ذکر بر دو نوع ست ذکر تقلیدی و ذکر تحقیقی ذکر تقلیدی آن ست که
بی تلقین از کامل مکملی از افواه عوام یا از روی رساله یاد گیرد و بآن مشغول شود و آن را چندان اثر نبود
و ذکر تحقیقی آنست که از صاحب تکمیلی که مجاز و مرخص در ارشاد شده باشد از صاحب دیگر تمرو تمتی

طریق ذکر خفی

بیان ذکر تحقیقی و تقلیدی

اتصلت السلسلة الی النبی علیه السلام نقلین یافته باشد و بر دست او توبه کرده و از جمیع ماسوی الله روی
تافته باشد و مقرر شخص مجرب است که ذکر تقلیدی چندان نتیجه نمیدهد بخلاف ذکر تحقیقی که ارباب حقیقت
بمقصود در رسیده‌اند اعلم ان من شرائط الذکر ان یکون الذاکر علی طهارة کاملة من الوضوء والغسل
وطهارة البدن وطهارة الثیاب وطهارة الموضع وقیل وان اغتسل بدل الوضوء کان افضل وقد
ثبت باجماع الامة ان الغسل افضل من الوضوء قال ابو یزید البسطامی لم ازل ثلثین سنة
کلما اردت ان اذکر الله تعالی اتمضمض واغسل لسانی اجلالا لله وقیل کان یغسله بماء الورد
وقال ابو میسرة لا یذکر الله تعالی الا فی مکان طیب وان یقعد مربعا متوجها الی القبلة واضعا یدیه
علی فخذیه او یاخذ براحة کفه الیسری ظهر کفه الیمنی وباطن ابهامه الیسری ظاهر ابهامه الیمنی
کما فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ویتربع فی وقت الذکر بیت مظلمة لا یدخله شعاع الشمس
وضوء النهار در کنز مذکور است که مربع نشستن در همه اوقات منهی است الا در وقت ذکر کردن که خواجه عالم
چون نماز گذاردی در مقام خویش مربع بدگرفتی نشستی تا آفتاب برآمدی وفی الارشاد ویکون الذاکر
فی حال ذکره اما مغمض العینین او فی مظلم لا یحتاج ان یغمض عینیه وان کان فی موضع مضیء
یغمض عینیه فهو اجمع لهمامی طالب صادق اگر ذکر باخلاص نباشد و بغفلت باشد چندان
فائده ندهد بلکه خوف عظیم باشد چنانچه حدیث قدسی است من قال الله وقلبه غافل عن الله فخصمه فی الدارین
الله وفی روایة فعلیه لعنة الله قال بعضهم صحبت ابا حفص النیشاپوری اثنین وعشرین سنة
ما رایته ذکر الله عز وجل علی حد الغفلة ما کان یذکره الا علی سبیل الحضور والتعظیم وکان اذا ذکر الله
تغیر علیه حاله ولقد صدق من قال شعر دل آگاه می باید وگرنه ۰۰ گدا هم لحظه‌ای یاد خدا نیست ۰۰ وفی کنز
العباد فی الاخبار ان ثلثة اشیاء لا یزن عند الله تعالی قدر جناح بعوضة الصلوة بالعادة والذکر بالغفلة
والصلوة علی النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بغیر الحرمة شعر سبحه در دست تو همی گوید ۰۰ دل بگردان
مرا چه گردانی ۰۰ وقال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت الغیر فعلم ان الذکر بالغفلة لا فائدة
فیه ولا یخفی ان للذکر فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب ثم شرط مفهم
آنکه دائم در فکر بودن ش وقال الله تعالی الذین یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم ویتفکرون
فی خلق السموات والارض وقال علیه السلام تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة وقال علیه السلام

من غیر حضور

تفکر ساعة خیر من قنوت لیلة ولله در قائله بیت با هر که ذکر و فکر نمود نذر ابتدا ٭ ذکرش شهد
آمد و فکرش چو انگبین ٭ قال حکیم التفکر سراج القلب یری به خیره وشره ومنافعه ومضاره
وکل قلب لا تفکر فیه فهو فی ظلمات یخطی وقال بعضهم التفکر نقد العمل وحفظ من الخلل وقیل
التفکر مرآة فناء الدنیا وزوالها ومیزان بقاء الآخرة ودوامها وفی الخالصة عن الجنید انه
قال التفکر اعلی من العبادة لان العبادة ینقطع عن المؤمن فی الجنة والتفکر لا ینقطع عنه وفی الخالصة
الخالصة فقال اهل الحقیقة التفکر هو احضار ما فی القلب من معرفة الاشیاء وحکی انه قیل
لابراهیم بن ادهم قدس سره انک تطیل الفکرة فقال الفکر مخ العقل فی التنبیه روی عن بعض الصحابة رضی
الله عنه انه قال من عجز عن فضل العلماء فعلیه بالفکر و پیغمبر فرموده صلی الله علیه وآله وسلم تفکر یکساعت بهتر از
طاعت آدمیان و پریانست فی شمائل الاتقیاء حضرت عائشه رض فرموده کان رسول الله صلی الله تعالی علیه
آله وسلم دائم الفکر وطویل الحزن در رساله فیروزشاهی مذکورست بدانکه تفکر بر سه نوع است یکی تفکر در
عیبهای نفس خود تا آنرا باصلاح آرد واین بمنزله عبادت یک شبانروزست دوم تفکر در نعمتهای باریتعالی در حق
بنده تا شکرانه آنرا بطاعت بگذارد واین بمنزله عبادت یک سال ست وسوم تفکر در آفرینش باریتعالی آسمانها
را و زمینها را و استدلال بر وحدانیت باریتعالی جل جلاله واین بمنزله عبادت شصت ساله ست بدانکه بنا بر
برین ست که من خرج من مخرج البول مرتین فکیف یتکبر چون مبتدی باین فکر مشغول باشد منتهی شود کلان
من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هرکه شناخت نفس خود را بعجز ونقصان بتحقیق شناخت پروردگار خود
را که تواناست و کامل و قوی احتمال دارد که معنی این باشد که هرکه شناخت نفس خود را که دشمن اوست و دزد
درونست شناسد خدای خود را چونکه وقتیکه دزد داند که صاحب خانه واقف شد البته دور شود وصاحب خانه واقف
اسرار شود که عرفان حق ست یا گوئیم که وقتیکه شناخت نفس خود را که فانی ست و وجود موهومی دارد کل شیء
هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون پس شناسد که خدای تعالی جل شانه باقی ست و وجود وجود او ست
دیگر ما سوی الله وجود موهوم ست چنانچه پیغامبر صلی الله علیه وآله وسلم قول لبید را تحسین کرده الا کل
شیء ما خلا الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل ای طالب صادق شیطان هیچ وقت دخل نمیکند مگر تو
هستی وقتیکه معنی من خرج من مخرج البول فکیف یتکبر پیش گیرد پس شیطان دخل نمیکند در رساله
خواجه جنید مذکورست که اوقات تفکر و تاثیر آن اینست که اگر تفکر بعد از ظهر کند حضور و رضا و تسلیم

حاصل شود و در نیم شب روشنائی دل و یقین یابد و عیوب نفس و هوا معاینه شود و در سحرگاه کشف باطن و
معرفت رو نماید و از عقبی چیزی نمودار شود و مستجاب الدعوات گردد فی رسالة الغریب مسطور ست
که فکر در ازل و ابد کنند که در ازل با من چه کرده اند و در ابد چه خواهند کرد پس باید که مردم در همه وقت در فکر باشند
که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم متواصل الاحزان ودائم الفکر قال الفقیه اذا اراد الانسان
ان ینال فضل التفکر فلیتفکر فی خمسة الاشیاء اولها فی الایات والعلامات والثانی فی النعماء والثالث
فی ثوابه والرابع فی عقابه والخامس فی احسان الله وجفائه وما یتفکر فی ما سوی ذلک فذلک وسوسه
فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ٭ ما لکم فی نشاة الاخری نصیب ٭ وفی مختصر الکفایة الشعبی
روی ان الحسن البصری رضی الله تعالی عنه کان یقول لعیاله لا تکلمونی فی ثلثة اوقات احدها عند
الاکل فانی اتفکر عند کل لقمة ان هذا اللقمة یکون زادا الی الجنة ام یکون الی النار والثانی عند النوم
فانی اتفکر انه کیف یکون نومی فی القبر والثالث عند الفراغ من الصلوة فانی اتفکر اقبل منی او رد
علی بدانکه تفکر کردن در ذات باریتعالی ممنوع ست لقوله علیه السلام تفکروا فی ایاته ولا تتفکروا
فی ذاته فی رسالة المرصاد قال علیه السلام انه مر علی قوم یتفکرون فقال لهم تفکروا
فی الاء الله ولا تفکروا فی ذات الله تفکر در ذات ممنوع ست جز خاص الخاص که حق تعالی بعضی را از
رموز و سری از اسرار بدیشان کشف کرده ست و فی عین العلم قال علیه السلام لا تفکروا فی ذات
الله تعالی والعقل یتحیر عنه تحیر الخفاش عن ضوء النهار وحقائق الصفات کذلک فلا یطیقه الا
الخواص احیانا اگر در ذات تفکر کنند در فکر افتند کما فی المشکوة عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم یاتی الشیطان احدکم فیقول من خلق کذا من خلق کذا حتی یقول من
خلق ربک فاذا بلغه فلیستعذ بالله متفق علیه وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال هذا خلق الله الخلق فمن خلق الله فمن وجد من ذلک شیئا
فلیقل امنت بالله ورسوله متفق علیه پس معلوم شد که فکر در ذات باریتعالی کردن بکفر میکشد نعوذ
بالله من ذلک در فصل الخطاب آورده که مقام بزرگترین تفکر در ذات و صفات وی ست سبحانه ولیکن
چون خلق طاقت آن ندارند و عقول بدان نرسد شریعت نهی فرموده است و گفته در وی تفکر مکنید
و این دشواری از پوشیدگی جلال حق ست سبحانه لا بلکه از روشنی است که بس روشن ست و بصیرت آدمی

ضعیف ست طاقت ندارد بلکه درآن مدهوش و متحیر شود چنانکه خفاش بروز نمی بیند که چشم او ضعیف
ست طاقت نور آفتاب ندارد و شب چون اندک مایه نور آفتاب مانده باشد از آنکه چیزها بشب ظاهر تر است
ولیکن بروز بس ظاهر ست و چشم عوام خلق درین درجه اند اما صدیقان و بزرگان را طاقت این نظر باشد
ولیکن بر دوام بر آن هم بطاقت نشوند چنانکه در چشمه آفتاب تواند نگریست لیکن اگر مداومت کنند بیم آن
باشد که نابینا شود همچنین درین نظر هم بی عقل بود ولا یخفی فان للفکر فوائد غیر متناهیة لا یحتمل
هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب ام شرط ششم آنکه در خوردن رعایت کند یعنی نه
زیاده خورد و نه کم چنانچه از عبودیت باز ماند و مردن کشد لقوله تعالی کلوا واشربوا ولا تسرفوا و ان خیر
الامور اوسطها و فی خزانة المفتین والنبی علیه السلام ما اکل فی جمیع عمره الا سبع لقمات ولا یجوز تقلیل
الاکل حتی یضعف عن اداء الفرائض والسنن ای درویش باید که پای از اعتدال بدر نکشی که اگر قدمی
هستی رستی نقطه مستدل گشت هر که اهل دل ست ⁂ در جمیع امور معتدل ست ⁂ هر که بیرون ز اعتدال افتد
زود در عرصه زوال افتد ⁂ قال الغزالی رح فی الاحیاء اعلم ان المطلوب الاقصی والمقصود الاعلی فی
جمیع الاحوال والاخلاق الوسط ان خیر الامور اوسطها والعالم المرید ان المقصود الوسط لان
الطبع اذا طلب غایة الشبع فالشرع ینبغی ان یمدح غایة الجوع حتی یکون الطبع باعثا والشرع
مانعا فیتقاومان ویحصل به الاعتدال وقال الشیوخ شیخ شهاب الدین السهروردی قدس
سره ادبا الجوع ان لا ینقص من عادته الا بمثل اذن السنور وکذلک ینقص کل یوم او یومین مثل ذلک
حتی یقل قوته فان نقص عن القوت المعتاد قدر اکثر دفعة واحدة تضره الجوع ولا ینفعه و در شرح
مختصر مذکور ست که طعام بر چند وجه ست یکی فرض ست که از ترس هلاکی خورد و درین وجه ثواب اجر بسیار
ست و اگر به نیت ادای شرع خورد نیز ثواب و اجر بسیار ست قال علیه السلام المؤمن القوی احب الی
الله تعالی من الضعیف و اگر برای زیادتی قوت خورد مباح ست نه ثواب و نه گناه و اگر برای سیری
خورد حرام ست اگرچه طعام حلال باشد مگر به نیت صوم یا برای خاطر مهمان یا اگر بکسی مهمان شود
بدانکه یکی از آداب طعام آنست که هر دو دست را پیش از طعام بشوید قال رسول الله صلی
الله تعالی علیه و آله وسلم الوضوء قبل الطعام ینفی الفقر و دیگر هر دو دست شستن بعد از طعام
لقوله علیه السلام الوضوء بعد الطعام ینفی اللمم و بعضی از علما گویند که دست شستن قبل الطعام

سنت موسی است علیه السلام و سنت شستن بعد الطعام سنت حضرت خاتم النبیین است صلی الله
علیه و آله و سلم و دیگر تسمیه گفتن قبل از طعام سنت لقوله علیه السلام من احب ان یکثر خیر بیته فلیتوضأ
اذا حضر غداؤه ثم یقول بسم الله و بعضی از علما می گویند مستحب آنست که در لقمه اول بسم الله گوید و در لقمه
دوم بسم الله الرحمن و در لقمه سوم بسم الله الرحمن الرحیم گوید و دیگر از آداب این طائفه آن است که در میان
طعام خوردن غافل از منعم حقیقی نباشد و بعضی از اهل سلوک فی حین الاکل بذکر یا بمراقبه مشغول
می باشند و بعضی عند الشروع فی الاکل شروع بتلاوت سوره از قرآن میکنند تلاوتی که مقرون بتدبر
و تفکر باشد چون حقیقت طعام و آداب آن شنیدی و دریافتی اکنون حد جوع با هوش بشنو و دریاب
و فی خلاصة السلوک قال اهل المعرفة الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء و قال علیه السلام
سید الاعمال الجوع و قال النفس فی لباس الصوف و فی العوارف حد الجوع ان یشتهی الخبز فاذا لم یقع
الذباب علی بزاقه دل علی خلو المعدة من الدسومة و صفاء البزاق کالماء الذی لا یقصده
الذباب روی ان سفیان الثوری و ابراهیم ابن ادهم کانا یطویان ثلثا و کان ابو بکر رضی الله
عنه یطوی ستا و کان عبد الله ابن الزبیر یطوی سبعة ایام و فی مطالب المؤمنین و لا یأکل
کل یشتهیه لانه من السرف قیل کل ما کان لله تعالی فلیس من السرف و ان کثر و ما کان لغیره
فهو سرف و ان قل و قیل الجوع کسحاب فاذا جاع القلب قطر الحکمة قال ابو یزید الجوع
نور و الشبع نار و الشهوة مثل الحطب یتولد منه الاحراق و لا تطفی نارها حتی تحرق صاحبه
و فی اخلاص الخالصة قال اهل المعرفة الجوع مقام الاولیاء و طعام الانبیاء قال اهل الشر
الجوع تهذیب الاولیاء و تعذیب الاعداء قال اهل الطب الجوع ینفی الداء و یقوی الدواء و فی
خلاصة الحقائق قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ضحك الجائع خیر من بكاء شبعان
و عن احمد بن ابی الحواری انه قال ما اطعمت نفسی طعاما منذ اربعین سنة الا الوقت الذی
اباح الله لی المیتة و قال حکیم من یشبع یوما خرج منه عقل لا یرجع الیه ابدا و حکی ان رجلا
قال لابی مقاتل السمرقندی ان النوم یوقظنی علمنی شیئا فقال اقل الاکل یا بنی هر که خواهد که تحصیل
کمالات کند و بدرجه کمالات رسد و مقامات عالیه بدست آرد این چهار چیز بر خود لازم گیرد قلة الکلام
و قلة صحبة الانام و قلة المنام و قلة الطعام و روی عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه

قال ان الشيطان ليجري من بني آدم مجرى الدم الا فضيقوا مجاريه بالجوع والعطش وحكى
عن بشر بن الحارث انه قال الجوع يصفي الفؤاد ويميت الهوى ويورث العلم الدقيق وفي
خلاصة السلوك روي عن عمر بن الخطابؓ انه كان ياكل في كل يوم وليلة مرة واحدة
وكان اكله احدى عشر لقمة وكان اذا رأى رجلا يكثر الاختلاف الى القصاب ضربه بالدرة
روي عن ابي بكر الصديقؓ انه كان يدخل الخلاء في كل اسبوع مرة وحكى ان
ابراهيم بن ادهمؒ اذا جاع نادى باعلى صوته وقال ابن ملوك الارض من هذا الطرب فقيل
واي طرب مع الجماعة قال ان الله تعالى اطعم المجوس وهم يعبدون النار ولا يطعم الذي
يطلب رضائه الليل والنهار وقال بعض الحكماء خمسة اشياء ابتلي بها الناس وكان
هلاك دينهم فيها الاول حب الشبع وفيه قساوة القلب الثاني حب النوم وفيه نقصان العمر
والثالث حب الراحة وفيه الافلاس من العمل الصالح والرابع حب المال وفيه حساب طويل
وعذاب شديد والخامس حب الثناء وفيه ذهاب السنة وابطال الاعمال وقال حكيم ان
البطون اذا شبعت صارت الارواح اجساما واذا جاعت صارت الاجسام ارواحا وفي
القشيري وقال ابو محمد عبد الله بن محمد الخرازؒ الجوع طعام الزاهدين والذكر طعام العارفين
بدانکه گرسنگی را چند فائده ست اول وجود ظاهری همیشه صحیح باشد که منبع همه امراض بسیار خوردن ست
ه ز پر خوردن بروزی صد بمیرد ٭ زکم خوردن کسی را تب نگیرد ٭ ای برادر هیچ چیزی شکسته
قیمت ندارد مگر دل که هر چند که شکسته تر قیمتش بیشتر این سخن را یاد گیر که چون موسی علیه السلام گفت
الهی ترا کجا جویم فرمان رسید که نزد شکسته دلان گفت الهی شکسته تر از من کسی نیست فرمان آمد که پس انجا هم
همدرین معنی گفته‌اند که اگر درویشی را شبی بفاقه میگذرد آن شب شب معراج او بود اتفاق کرده
گفته‌اند که اگر فرعون گرسنه بودی اصلا دعوی خدائی نکردی چنانچه گفته‌اند که هر که شکم سیر در نماز رود
شیطان او را در کناره گیرد و اگر گرسنه که خفته باشد بگریزد و گفته‌اند که گرسنگی ابریست که جز باران رحمت
و هدایت نبارد و سیری آفتی و بلائیست که جز کفر و معصیت نزاید ٭ قدسی من جاع بطنه وحفظ
لسانه ٭ علمته الحكمة ولو كان كافرا ٭ وحكي ان ابا حنيفةؒ كان اكله يشبه اكل
الطير وفي الخلاصة عن يحيى بن معاذؓ انه قال من كثر شبعه كثر لحمه ومن كثر لحمه

کثر شهوته ومن کثر شهوته کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه قسی قلبه ومن قسی قلبه غرق فی الآفات
نظم چون خوری بیش ثقیل باشی تو ٭ کم خوری جبرئیل باشی تو ٭ کم خوری ذهن و فطنت و تمیز ٭
پرخوری تخم خواب و آلت نیز ٭ بدانکه تخم طعام تخم آبست و آب تخم خواب و خواب تخم غفلت و غفلت
تخم دوزخ حکی عن ذی النون انه قال ما شبعت قط الا عصیت او هممت بمعصیة حضرت
شمس الدین رحمة الله علیه روایت کرده که روزی حضرت مولانا قدس سره العزیز فرموده اند که در
وجود آدمی سه هزار مارست و هر هزار مار بیک لقمهٔ اکل زنده میشود و اگر از سه لقمه یک لقمه کم کنی هزار
مار در نفس تو مرده میشود و اگر دو لقمه کم کنی دو هزار مار مرده میشود وقال علیه السلام لیس شیء ابغض
علی الله عز وجل من بطن ملآن وقال یحیی بن معاذ الرازی رحمة الله علیه لو کان الجوع
یباع فی السوق لما کان سائر الاشیاء ینبغی لطلاب الآخرة اذا دخلوا السوق ان لا یشتروا غیره
وقال سهل بن عبد الله لما خلق الله تعالی الدنیا جعل فی الشبع المعصیة والجهل وجعل فی الجوع
الحکمة والعلم وقال یحیی بن معاذ الجوع للمرید ریاضة وللتائبین تجربة وللزهاد سیاسة وللعارفین
مکرمة قال ابو علی رودباری اذا قال الصوفی بعد خمسة ایام انی جائع فالزموه بالسوق ومروه بالکسب
وفی جواهر الکلم قیل لممشاد الدینوری رحمة الله اذا جاع الفقیر ای شیء یعمل فقال یصلی قیل
فان لم یقدر قال ینام قیل فان لم یقدر فقال ان الله لا یخلی الفقیر عن احدی ثلث اما قوة او غذاء
او اغذیة وقال لقمان لابنه اذا امتلأت المعدة نامت الفکرة وخرست الحکمة وقعدت الاعضاء عن
العبادة وقال علیه السلام ان اهل الجوع فی الدنیا هم اهل الشبع فی الآخرة وقال امیر المؤمنین عمر الفاروق رضی
الله تعالی عنه ایاک والبطن فانها ثقل فی الحیوة ونتن فی الممات بدانکه این گرسنگی کرا دهند و کرا بخشند که ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و گفته اند که طعام چنان خوری که تو او را خورده باشی نه چنانکه او ترا بخورد چنانچه
اگر تو او را خوری همه نور شود و اگر او ترا خورد همه دود گردد حکایت میکنند که درویشی شب بی طعام
بخوردی و تا سحر ختم قرآن بکردی صاحبدلی بشنید و گفت اگر نیم نان بخوردی و بخفتی بسیار ازین فاضلتر
بودی بیت اندرون از طعام خالی دار ٭ تا در و نور معرفت بینی ٭ تهی از حکمتی بعلت آن ٭ که پری از
طعام تا بینی ٭ نعم من قال فرد گرچه خدا گفت کلوا واشربوا ٭ لیک نگفتست بخور تا گلو ٭
بدانکه اصل همه ریاضتها کم خوردنست و ظلم بر نفس نمودنست چنانچه حق سبحانه و تعالی وحی کرد

مهتر داود علیه السلام را عاد نفسك فان محبتی عداوتها عربیه وخالف النفس والشیطان
واعصهما . وان هما محضاك النصح فاتهم . ولهذا قال قاضی شریح العجب ان کل حیوان یهرب
من عدوه ویخالفه الا الآدمی فانه یتبع عدوه ویؤلفه کذا فی کفایة الشعبی ولا بد للمجاهد ان یجاهد
مع النفس والشیطان نقل است از امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره گفت که من صد و هفتاد و دو روز ۱۷۲
هیچ چیز نخوردم و اگر سنت نمی بودی هیچ چیز نمی خوردم تا نپنداری که بزرگان دین مطلب را بآسانی
یافته اند کار آسان نیست با درگاه او . خاک می باید شدن در راه او . زخم خوردم روز و شب
تیر وار . تا بصد زاری در من کرد باز . کما قال الله تعالی ام حسبتم ان تدخلوا الجنة الآیة و بعضی
از علما در تقلیل طعام بنوعی مبالغه کرده اند که بنا بر غایت کم خوردنی نماز نشسته گزارده اند و بهتر آنست که
طعام چنان خورد که ثلثان جوع او برود و یک ثلث جوع بماند چنانکه از سه رغیف سیر شود دو رغیف بخورد و
آنچه شیخ مجد الدین گفته که اشبع الزنجی و کده نسبت بمبتدیان نخواهد بود و فی ارشاد المریدین
باید که از نیم من طعام شرعی در شب و روز زیاده نخورد و کمتر از نصف سیرامی طالب صادق
هر آنکس که گرسنگی اختیار کند باید که چهار موت بر خود لازم گیرد یکی موت ابیض و آن گرسنگی است و دوم
موت اسود و آن صبر کردن است بر عداوت مردم و سوم موت احمر و آن عبارت است از مخالفت نفس
و چهارم موت اخضر و آن عبارت است از پاره های کهنه بر خرقه دوختن و روی ان رابعة
العدویة کانت مریضة فدخل علیه الحسن عائدا وقال لها ما تشتهین قال اشتهی تمرة منذ
اربعین سنة قال فما یمنعك من ذلك وانت فی معدن التمر قال اخاف من نفسی ان اعطیتها
مرادها قد طمعت فیما هو اکبر منها فیاخذنی الله تعالی بذلك قال الحسن البصری رحمه الله تعالی
لما خرجت من عندها رایت غرابا یطیر وقد اخذ تمرا فی رجلیه فلما انتهی حذاء منزلها القاها
فاخذتها وادخلت علیها وناولتها ایاها فجعلت ترده وتقول لا ادری من نخل الظالم هی ومن نخل
مظلوم ثم قالت الا فان التمر حرام علی حتی تلقی الله تعالی وحکی ان ابا بکر بن طرخان رحمه الله
کان جالسا فی اصحابه فقال انی اشتهی منذ ثلثین سنة ان اری ماء جاریا وعنبا معلقا فی الکرم
فقال له واحد من اصدقائه انك تعلم ان لی کرما ورثته من اجدادی حلالا وفیه ما تشتهی و
لو تفضلت بالخروج مع تلامیذك وعظمت المنة علی بذلك فتعلل وقال انتظر حتی کنت ادخل

علیه بعد اربعة ایام و اقول ان انتظر العدة فلا تجیب فقال فی الیوم الرابع یا فلان
عنفت نفسی عن البلوغ الی هٰهنا منذ ثلثین سنة فیفقم من ان اعطی شهوتها فی آخر
العمر کذا فی کفایة الشعبی و در حکایت آمده است که ابو القاسم صفاری سی سال نفس
خود را نان گندم نداد نفس او الحاح کرد و گفتن گرفت که یکبار نان گندم بچشان شیخ قبول
نمی کرد شبی خواجه کائنات صلی الله تعالی علیه وآله وسلم را در خواب دید و فرمود که نفس
خود را بمراد برسان یکبار او را نان گندم بخوران گفت یا رسول الله نفس من گستاخ خواهد شد و
درجه من ناقص خواهد شد فرمود که درجه تو ناقص نخواهد شد یکبار او را نان بده گفت یا رسول الله
شکر باشم که امر شما بجا نیاورده باشم چون از خواب بیدار شد روز صایم شد و چون شب نزدیک
رسید نفس او در گفتن گرفت که وقت افطار نزدیک رسیده نان گندم می باید شیخ گفت نان
جو موجود است و نان گندم من ندارم هم برین قناعت کن نفس گفت تو لیکن بحضور خواجه کائنات
کرده بایفا رسان همچنان بود که مردی آمد و قرص گندم پیش شیخ نهاد و شیخ گفت ای نفس من
بخور نفس گفت پیش ازین سی سال گاه گاهی نان گندم بخورده ام فاما شهد وقتی نچشیده ام اگر
لطف فرمائی قدری شهد بیار تا بر این قرص مرا بدهی و من بعد ازین آرزوی دیگر نخواهم
کرد شیخ گفت ای نفس نان گندم قبول کردم و از برای شهد هم گفتن گرفتی و بر مرادهای شهد
نیست نفس الحاح می کرد و شیخ رد میکرد ناگهان مردی آمد کاسه پر از شهد گرفته پیش شیخ نهاد
و شیخ بترسید و از حالی بحالی شد و انگشت بر شهد زد و گفت الهی من بیچاره چه خطا کرده ام که مرا
میرانی و نفس را بمراد او میرسانی این بگفت و جان بداد از آسمان ندا شنیدند که وصلت الحبیب الی الحبیب
گفتند که هر کرا الهی پیش آید بروح آنحضرت نان گندم و شهد بهدیه او بکفایت رسد شعر ستر چه
پوشیده شد جامه چه کهنه چه نو ٭ نفس چو آرام یافت دانه چه گندم چه جو ٭ و لله در قائله شعر
والنفس کالطفل ان تهمله شب علی ٭ حب الرضاع وان تفطمه ینفطم ٭
ولذا قیل یکفی ابن آدم لقیمات یقمن صلبه وقال عیسی علیه السلام للحواریین
اجیعوا بطونکم لعلکم ترون ربکم بقلوبکم خوش گفت آنکه گفت بیت نفس
قانع گر گدائی میکند ٭ در حقیقت پادشاهی میکند ٭ و در اخبار صحیح آمده است از امیر المؤمنین

علی کرم اللہ وجہہ لما رجعنا من غزوۃ خیبر قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرحبا
بقوم قد قضوا الجہاد الاصغر وبقی الجہاد الاکبر قیل یا رسول اللہ وما الجہاد الاکبر
قال جہاد النفس فالمجاہد من جاہد لنفس التی بین جنبیہ وفی عین العلم وکان علیہ
السلام یعقد الحجر علی البطن من الجوع شعر وشدّ من سغب احشاءہ وطوی +
تحت الحجارۃ کشحا مترف الادم حدیث قدسی یا احمد ہل تعلم بانّی وقت یتقرب
العبد الی قال لا یا رب قال اذا کان جایعا وساجدا یا احمد مثل النفس کمثل النعامۃ اذا
طعمت تاکل الکثیر واذا حملت علیہا لا یتطیر وکمثل الدفلی لونہ حسن وطعمہ مرّ یا احمد
ان اہل الاخرۃ قد صارت الدنیا والاخرۃ عندہم واحدًا یموت الناس مرۃ واحدۃ و
یموت واحدہم کل یوم سبعین مرۃ من مجاہدۃ انفسہم ومخالفۃ ہواہم وفی
رسالۃ عجالۃ الوقت ہر مقداری کہ بخورد ونزدیک بعضی علامت جوع صادق آنست ہرگاہ
کہ رغیف باید فرق نکند از گندم ست یا جو وبعضی گفتہ اند کہ جوع صادق آنست چون رغیف آید
انتظار ادام نکشد وفی شرعۃ الاسلام ولا یاکل من غیر جوع فانہ یوجب المقت کما لا یضحک
من غیر عجب اما حال اہل کمال اندک وبسیار خوردن طعام مساوی ست بعضی از ین طائفہ
بعد از اربعین افطار بہ نیم خرما میکردند وبعضی روزی سہ چہار مرتبہ طعام میخوردند مقدار
یکیا گوسفند بلکہ زیادہ واز طائفہ اولی پرسیدند کہ آتش جوع شما چگونہ تسکین می یابد گفتند ذکر الہی
تسکین آتش جوع آب میکرد واز طائفہ دویم پرسیدند کہ این ہمہ طعام ہضم چگونہ میشود گفتند ذکر
بہجت ہضم طعام آتش میکرد ومنہم من کان ینقص کالیلۃ قدر الاسبوع ربع الرغیف
حتی یبقی الرغیف فی کل شہر ومنہم من کان یوخر الاکل ولا یعمد فی تقلیل القوت ولکن
یعمد فی تاخیرہ بالتدریج حتی یبدر لیلۃ فی لیلۃ وقد فعل ذالک طائفۃ انتہی طیّہم
الی سبعۃ ایام وعشرۃ ایام وخمسۃ عشر یوما الی الاربعین وفی تحفۃ المریدین ہر کہ چہل
روز چیزی نخورد از عجائب بروی آشکارا شود ولا یخفی ان فی قلتہ لقلۃ اکل الطعام فوائدہ
غیر متناہیۃ لا یوسع ہذا المختصر ضبطہا واللہ اعلم بالصواب ہم شرط نہم آنکہ حلال خوردن
وحلال پوشیدن ست اما اکل الحلال فلقولہ تعالی کلوا مما فی الارض حلالا طیبا و

لقوله عليه السلام من اكل الحلال اربعين يوما نور الله تعالى قلبه واجرى ينابيع الحكمة
من قلبه ولسانه وفى خلاصة السلوك الحلال الذى ينقطع حق الغير عنه وقال سهل بن
عبد الله الحلال ما لا يعصى الله فيه وايضا الحلال هو الذى لا ينسى الله فيه وقال حكيم
الحلال الذى لا يتهم اكله فى الدنيا ولا يؤخذ فى الآخرة وفى اخلص الخالصة حكى ان رجلا
من السلف اراد طلب الحلال فدخل الشام وتفرد باكل الحشيش حتى اخضر بطنه فراى
فى المنام الان صفا بطنك من الحرام وفى خلاصة الحقائق وحكى عن ذى النون المصرى انه
كان جائعا محبوسا فبعثت اليه امرأة صالحة طعاما على يد السجان فلم ياكل منه
ثم اعتذر وقال جاءنى على طبق ظالم وحكى ان بشرا كان لا يشرب الماء من الانهار التى
حفرها الامراء لان النهر سبب لجريان الماء ووصوله اليه وان كان الماء مباحا فى
نفسه وفى شرح قصيدة البردة والانسان لما اعتاد اكل النعم فى خوان الملوك لا بد
من ان يصبر من النعم فعليك اولا بان تسعى بطلب الحلال فان المجاهدات والطاعات
بقوة الغذاء والحرام لا يورث الا ضلالة قال الامام حجة الاسلام رحمه الله العبادة
مع اكل الحرام كالبناء على امواج البحر در حديث آمده ست كه هر كه يك لقمه حرام خورد چهل
روز نه فريضهٔ او ونه نافلهٔ او قبول ست ونه دعاء او مستجاب وهر كه لقمهٔ حلال باشد نورى
ازو پيدا شود نقلست كه ابراهيم ادهم رحمة الله عليه گفت كه شبى در مسجد بيت المقدس
رفتم وخود را در بوريا پيچيدم كه خادمان شب آنجا كسى را رها نميكردند چون پارهٔ شب برفت
در مسجد گشاده شد پيرى پلاس پوش درآمد با چهل يار پلاس پوش بر در محراب شدند ودو ركعت
نماز گزاردند وپشت بمحراب باز دادند يكى از ايشان گفت كه كسى در مسجد ست كه از ما نيست پير تبسم
كرد وگفت پسر ادهم ست كه چهل شبانروز ست كه حلاوت طاعت نمى يابد چون شنيدم گفتم نشانه
صحيح ست از بوريا بيرون آمدم وپيش رفتم وسلام كردم گفتم نشان راست ميدهى بحق آنكه
كه بگوئى كه آن بچه سبب ست گفت فلان روز در بصره خرما خريدى يك خرما فتاده بود پنداشتى
كه از آن تست آنرا برداشته در خرماهاى خود نهادى ابراهيم گفت چون اين بشنيدم باز بصره
شدم وبحلى خواستم وخرما فروش بر من حلال كرد وگفت چون كار بدين باريكى ست من ترك

خربا فروشی کنم ودکان را برانداخت واز ابدالان گشت وفی ارشاد المریدین قال النبی صلی
الله علیه وسلم طلب الحلال فریضة بعد الفریضة وقال بعضهم طلب الحلال فریضة
علی الکل وترک الحلال فریضة علی هذه الطائفة الا حد الضرورة وقال علیه السلام
ان الله تعالی ملکا علی بیت المقدس ینادی کل لیلة من اکل حراما لم یقبل منه صرف
ولا عدل فقیل الصرف النافلة والعدل الفریضة وقال علیه السلام العبادة علی عشرة
اجزاء فتسعة منها فی طلب الحلال وقد روی ان الصدیق رضی الله عنه شرب لبنا
من کسب عبده ثم سأله فقال تکهنت لقوم فاعطونی فادخل اصبعه فی فیه وجعل
یقیء حتی قال ظننت ان نفسه استخرج وحکی ان حکیما من الحکماء رای حکیما اخر
فقال کم وجدت عیوب الناس قال ان الله تعالی خلق اربعة عشر بحورا سبعة فی السماء
وسبعة فی الارض فلو اغتسل العبد فی هذه البحور کلها لا تطهر ما لم یحفظ نفسه من
الحرام وفی خلاصة السلوک وحکی ان موسی علیه السلام مر برجل وهو ساجد
یبکی ویسیل دموعه فقال موسی عم یا رب اما ترحم عبدک قال جل جلاله لا ارحمه
ولو مات من بکائه لان فی بطنه طعاما حراما وعلی جسده کسوة حراما وعن السری
انه قال انتهیت الی حشیش فی جبل وماء یخرج منه فتناولت وشربت واکلت من ذلک
الحشیش وقلت فی نفسی ان کنت قد اکلت یوما حلالا فهو هذا الیوم فهتف بی هاتف
ان القوة التی وصلت وصلتک ندمت باکیا شعر یقول لی الجهول بغیر علم * دع
المال الحرام وکن قنوعا * فلما لم اجد مالا حلالا ولو اکل حراما مت جوعا * وروی
فی الاخبار ان رجلا کان یقول اللهم ارزقنی حلالا واسعا فنودی منه فان ذلک کان
رزق الانبیاء ولکن قل اللهم ارزقنا وانعما لا تؤاخذنی به کذا فی کفایة الشعبی وفی
روضة العلماء قیل فی تفسیر قوله تعالی واوحی ربک الی النحل الایة لما اکل النحل
طیبا حلالا صار روثها وحدثها طعاما للملوک وهو العسل قال الله تعالی فیه شفاء
للناس فکیف ابن ادم اذا اکل حلالا لا یصلح لمحبة الله تعالی واذا اصلح لمحبة الله
تعالی دخل الجنة قال علی رضی الله عنه ان ادم علیه السلام لما تناول من الشجرة

المشيئة وسقط الى الدنيا فتقاء فقاء متعمدا فوقع على الارض فنبتت منه شجرة
السم فتناول منه الحية فصار سما واصل السم من ذلك فلما تاب آدم بقي في
نفسه قوة تلك الشجرة فتولد منه قابيل فكيف حال من كان طعامه حراما
اما يضره في الدنيا او في الآخرة وفي تنبيه الغافلين عن انس بن مالك قال قلت يا
رسول الله ترك لقمة حرام احب اليك ام الف ركعة تطوعا قال ترك لقمة حرام
احب الي من الفي ركعة تطوعا وقال بعض المفسرين في قوله تعالى واوحى ربك الى النحل
الى قوله وفيه شفاء للناس ان النحل يكون لهم رئيس يحفظهم عن تناول ما لا يحل لهم حتى
يكون العسل التي ياتي منهم شفاء للناس فان تناول واحد منهم ما لم يحل فان
الرئيس يمنعه من ان يضع العسل في الموضع الذي يضع سائر النحل ويقول له انك
قد اكلت ما لا يحل لك فلا تخلط عسلك مع العسل الآخر فانه لا يكون شفاء للناس
كذا في كفاية الشعبي اما بهتر نيست كه نان جو خورد كذا في شرعة الاسلام ومن سنة
الانبياء عليهم السلام اكل خبز الشعير فذلك اكثر طعامهم وكان نبينا عليه السلام
لا يشبع منه ثلاث ليال متواليات فلا ياكل الا منه او لا فيخلط بترا بالشعير وفي الحديث
ثلث فيهن البركة البيع في الاجل والمقارضة وخلط البر بالشعير للبيت لا للبيع ولا ياكل
مرققا ولا منخولا وفي فتاوى الحماوي وينبغي ان لا ينتظر الادام اذا احضر الخبز ويأخذ
في الاكل قبل ان يؤتى بادام اكراما للخبز قال عليه السلام اكرموا الخبز فانها من بركات
السموات والارض وقال عليه السلام اكرموا الخبز فان كرامة الخبز ان لا ينتظر الادام
قيل وهذا في بيته واما في الضيافة فينتظر الاذن وفي العوارف قال الحسين لا تجمعوا
بين الادامين فانه من طعام المنافقين وفي خلاصة الحقائق وحكي ان محمد بن واسع
اخرج خبزا يابسا فبله بالماء واكله بالملح وقال من قنع بهذا من الدنيا فلا يحتاج
الى الناس في الدنيا ولا يخاف من الحساب في العقبى بيت عزت ز قناعت ست
وخواري ز طلب ٭ با عزت خود باش تو خواري مطلب ٭ والله در قائله شعر
لنقل الصخر من قلل الجبال ٭ احب الي من منن الرجال ٭ يقول الناس لي في الكسب

عار. وفقلت العار فی ذل السؤال + واما اللباس الحلال فلقوله تعالی ولباس التقوی
ولقوله علیه السلام من اشتری ثوبا بعشرة دراهم فی ثمنه درهم من حرام لا یقبل
الله منه صرفا ولا عدلا ای لا فریضة ولا نافلة ثم بعد ذلك ینظر فیه ان یکون
طاهرا لان طهارة الثوب شرط صحة الصلوة لقوله تعالی وثیابك فطهر وفی العوارف
قیل لبعض الصوفیة ثوبك مخرق قال ولکنه من وجه حلال قیل له وهو وسخ قال
ولکنه طاهر فالصادق لا ینبغی له ان یلبس الثوب الا لله وهو لستر العورة او لنفسه
لدفع الحر او البرد وکان الفقراء یلبسون المرقع وربما کانوا یاخذون الخرق من المزابل
ویرقعون وفی فتاوی الصوفیة روی انه کان علی ملاءة فاطمة رضی الله عنها اثنی عشرة
رقعة وروی فی الاخبار انه لما رفع الله الی السماء فنظرت ملائکة السماء الی مرقعة
فوجدوا فیه اربع مائة مرقعة مختلفة فتعجبوا من ذلك فقال الله تعالی لو کان
اربعة الاف لکان خیرا له ولم یکن معه شیء من الدنیا الا هذا المرقع وکانت قصعة
خزف تشرب منه فرای رجلا یشرب بیدیه فالقی الخزف فقال انا غنی عن هذا
کذا فی کفایة الشعبی وعمر رضی الله عنه جامه مرقع داشت که سی رقعه بر وی دوخته بود
وبعضی بزرگان برگ درختان را برزنده وصل می کردند وخرقه باید بچهار خرقه بود نخست
شکر پاره برنگ مختلف دوم خرقه هزار میخی سوم خرقه هشت پاره برنگ مختلف چهارم خرقه ژنده
از صوف روی عن انس بن مالك رضی الله عنه قال رایت امیر المؤمنین عمر رضی
الله عنه یمشی حافیا فی سوق المدینة وهو یومئذ الخلیفة وعلیه قمیص مرقع فی
ثمانیة عشر مواضعا وهو یقول لنفسه انت عمر بن الخطاب انت امیر المؤمنین
لتطیعن الله تعالی والا لتحرقن بالنار کذا فی کفایة الشعبی وفی التمنی احب الالوان
البیاض ولبس الاخضر سنة کما فی الشرعیة ولبس الاسود مستحب کما فی الخلاصة و
لا باس بالثوب الاحمر کما فی الزاهدی وفی الارشاد ولا یجوز الاحمر والاصفر وما
اعداهما فیجوز والازرق للمبتدی والاسود لمن فوقه ولا یجوز لبس الفرجی لغیر المشائخ
لان الفرجی هو الذی یشق قدامه والشق اشارة الی السوء الظاهر والباطن یعنی کما ان

ظاهره مزین باتباع السنة فباطنه کذلك وهو کمال لا یلیق الا بالمشائخ ولا یخفی ان لاکل
الحلال ولبس الحلال فوائد غیر متناهیة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب
هم شرط دهم آنکه باذن پیر غو نشستن بش قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وابتغوا الیه الوسیلة وقال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین
وقال علیه السلام الشیخ فی قومه کالنبی فی امته وایضاً قال علیه السلام من لا شیخ له
فشیخه شیطان آنکس که بعالمش نباشد پیری ٭ از قول نبی مرید شیطان باشد ٭
وقال الله تعالی فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون وقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم واعلم ان البیعة من سنن الانبیاء علیهم السلام
ومن الخلفاء الراشدین الی یوم القیمة بلا نکیر فلا یجوز لاحد من العلماء والصلحاء ادعاء
الخلافة بلا رخصة والبیعة باختیاره الا ان یکون له رخصة من الشیخ الذی هو ماذون
ومرخص بالتحقیق عن الاکابر المتابعة لدین نبینا صلی الله علیه وسلم ومن لم یبلغه
الرخصة عن مثل هذا الشیخ الذی ذکرنا فهو ضال ومضل وکان عاقبة امره بالکفر لانه
مدعی کذاب مفتری علی صاحب الشریعة بالتحقیق والمفتری علی صاحب الشریعة
مفتری علی الله والافتراء علی الله کفر در کتاب بدر السعادت آورده است که اگر مومنی
دست بیعت بغیر پیر بیدهد کافر گردد وفی رسالة حضرت شیخ ابو اسحاق ختلانی قدس
سره ولا بد للمرید طلب مرشد کامل مکمل ذات الشجرة اذا انبتت بنفسها من غیر
غارس تجف علی القرب ولو فرض انها لا تجف فانها تورق ولا تثمر ولو فرض انها تثمر
لا یکون لثمرتها طعم ثمرة البساتین وفی رسالة الالهی برد آنکه بعضی میگویند که مارا با خواجه
خضر علیه السلام پیوند است آن سخن چیزی نیست واین سخن مشائخ پسند نکردند پس دست
شیخی ظاهری باید گرفت لانا نحکم بالظاهر وحضرت یحیی منیری در مکتوبات آورده که چون
مرید احوال سلوک ومقامات از کتاب معلوم کند وپیش شیخی نرود هم چنان باشد که کسی
با مردگان صحبت کند وهر که با مرده نشیند لامحاله مرده دل شود ولهذا گفته اند که به مرده
به از شیر مرده است سه پیر را لابد راه آمد ترا ٭ در همه کاری پناه آمد ترا ٭ چون تو

هرگز راه نشناسی ز چاه ＊ بی عصاکش کی توانی برد راه ＊ کوه های آتشین در ره بسیست
این چنین کاری نه کاری هر کسی ست ＊ پس ارادت و بیعت با شیخ حقیقی واجب و لازم
ست بقوله تعالی ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله الایة ولقوله صلی الله
علیه وسلم بایعونی علی ان تشرکوا بالله شیئا الحدیث بیت تا نرسی بشیخ با
حق نرسی ＊ زیرا که میان شیخ و حق نیست دوئی ع روگدائی کن که ما این از گدائی یافتیم ＊
کما قیل اصحبوا مع الله تعالی فان لم تطیقوا فاصحبوا مع من یصحب مع الله تعالی بیت
از اثر صحبت ست هر چه درین عالم ستی ＊ ورنه کجا یافتی بید بهای نبات ＊ باید که در
طلب مرشد کامل باشی که این راه بسی دقیق ست و راه زن بسیارست بغیر هدایت و ارشاد
مرشد کامل سلوک این راه دشوارست بیت رهبری جو که درین بادیه هر سو راهی ست ＊
مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت ＊ آنرا که بر در سعادت نهاده اند صاحب روزگاری را
بر سر او آرند یا این را بر در او برند تا این دولت وی را نصیب گردد که عارفی فرماید
بیت این سعادت بزور بازو نه ＊ تا نه بخشد خدای بخشنده ＊ لقوله تعالی
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء پس باید که شب و روز در طلب پیر کامل باشی تا ترا
مطلب حاصل شود بیت گر ترا در دست پیر آید پدید ＊ قفل دولت را کلید آید پدید ＊
تا نیفکند بر تو مردی را نظر ＊ از وجود خویش کی یابی خبر ＊ گر تو بنشینی بتنهائی بسی ＊
راه نتوانی بریدن بی کسی ＊ ع پیر باید راه را تنها مرو ＊ از سر عمیا درین دریا مرو ＊
هر که شد در ظل صاحب دولتی ＊ نبودش در راه هرگز خجلتی ＊ چنانچه گرسنه را از نان
ناگزیرست و تشنه را از آب همچنین تشنگان بادیهٔ طلب را از زلال نصائح و ارشاد
شیخ کامل چاره نیست ای عزیز چنانچه طبیب حاذق بمقتضای معرفت ترکیب تریاق
و معاجین از ادویهٔ مختلف کند یکی دو مثقال و یکی سه مثقال تا صولت بعضی بخلط و
بعضی شکسته شود و امتزاج آن جمله حاصل گردد همچنین حکمای دین که انبیا و اولیا
اند چون بنور نبوت و ولایت اختلاف مواد امراض روحانی مشاهده کرده بجهت ازالت
هر مرضی نوعی از طاعت و ریاضت کرده اند پس عاقل امتثال امر طبیب واجب داند تا از

خطر امراض مفلجه و استقامت مهلکه نجات یابد و بسعادت صحبت صالحه فائز گردد و هر که به
مخالفت امر حکیم اصرار نماید خود را زیان کرده باشد و از حکیم از سود و زیان و موافقت
و مخالفت منزه که من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها فعلیك ایها المرید
ان تفوض نفسك بالشیخ ظاهرا و باطنا ولا تخالفه سرا و علانیة فی کل ما
یشیر الیك و یامرك وان لا تکون بقلبك اعتراض علیه بوجه من الوجوه و
تعتقد جمیع اقواله وافعاله واحواله فانها مملوة من الحکم والمصالح وان لم
تعلمها وعلیك ان تحفظ سرك حتی عن زرك الا عن الشیخ ولو کتمت نفسا
من انفاسك عن الشیخ فقد خنت فی حق صحبته ولو وقع مخالفة للمرید فیما
امر به الشیخ فیجب علیه ان یجلس بین یدیه فی الوقت ثم یستسلم لما یحکم به
علیك عقوبة لك علی الخیانة والمخالفة وعلیه ان یواظب علی احضار صورته
فانه لا معین ولا مجد له فی نفی الوساوس ورفع الهواجس من مثل احضارها وعلیك
ان لا یضحك فی مجلس الشیخ ولا یغمض العینین فیه ولا یدخل فی ذلك المجلس
بغیر علم الشیخ واذنه واذا ساله الشیخ عن شیء اجابه قائما ولا یقول للشیخ لم فان
المرید اذا قال لشیخه لم لا یفلح ابدا وعلیه ان یجتهد ویسعی جهدا تاما وسعیا
بلیغا فی رعایة الادب فان التصوف کله ادب ومن ترك الادب رد الی الباب
ولا یبلغ الرجل مبلغ الرجال الا بالادب اللهم زین قلوبنا بنور الطلب واعذنا
من سوء الادب یا اخی ان اهم ما لا بد للمرید فناءه فی الشیخ فان الفناء
فی الشیخ فناء فی الله تعالی وفی الفناء فی الله تعالی بقاء بالله تعالی کذا فی الرسالة
الابدیة خواجه جنید قدس سره مرید مبتدی را باید که در حضور شیخ مؤدب نشیند و در
غیبت مراقب باشد اما مرید منتهی را غیبت و حضور یکسان است چنانچه مولانا شمس الدین
یحیی خلیفه خدمت خواجه چون از خانه بخدمت شیخ روان شدی تمام راه دست بسته
رفتی و گفتی شیخ می بیند از آن جهت با ادب می روم پس کمال مریدان باشد که به
قول و فعل شیخ اعتراض نکنند و هیچ کاری بغیر از اجازت مرشد نکنند حتی قیل کل

مرید لم یکن الحج فرضا علیه فلا ینبغی ان یحج حتی یامره الشیخ فان الحج بغیر
امر الشیخ نشاط وما هو فعل النفس فذموم کذا فی ارشاد المریدین ؎
اگر بی پیر کاری پیش گیرد ٭ هلاکت را ز هر خویش گیرد ٭ وقیل زیارة اهل القلب
خیر من زیارة الکعبة سبعین مرة کذا فی شمائل الاتقیاء باید که در پیش شیخ
همیشه نشسته باشد که تاعات درونی و برونی دفع شود ولذا قیل لقاء الخلیل شفاء
العلیل ؎ امراض ظواهر و بواطن برند ٭ از یک نفس خویش چو عیسی نفس اند ٭
فالاحتیاج فی کل عصر الی صاحب ولایة فی الارادة ضروری والیه الاشارة بقوله
صلی الله علیه وسلم من مات ولم یعرف امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة
فعلی المرید ان یعلم انه لیس احد من مشائخ وقته ان یوصله الی الله تعالی غیر
شیخه وان کان کل واحد من المشائخ موصوفا بهذه الخاصیة فانه لو خطر بال
المرید ان فی العالم احد ان یوصل الی الله تعالی غیر شیخه تصرف فیه الشیطان نعم
من قال ؎ ما را بگلی کار باقی همه کس ٭ خانه کو پر از محبوب می باشد ٭ وعلیه ان
یعلم ان الشیخ جند من جنود الله تعالی ولا یسع له التصرف فی المشائخ بان یفضل
بعضهم علی بعض فان الفقراء کنفس واحدة فاذا خطر بباله شیء من هذا یستعیذ
بالله من الشیطان الرجیم کذا فی شرح الامالی و فی عین المعانی حضرت شیخ محی الدین
عربی وحضرت مخدوم جهانیان فرموده اند که بر شیخ واجب است که مرید خود را از صحبت شیوخ دیگر
واصحاب ایشان منع کند و فی رساله عجالة الوقت مذکور است که ای درویش گاه می باشد
که هر چند که عارفی بمنصب ارشاد و تکمیل متحقق شده باشد اما طالبی را از و فتحی نصیب نباشد
بلکه از مرشدی دیگر فتح او نصیب باشد و اگر طالبی دست ارادت بدست شیخی داد اما از و
ارشاد آن طالب نیامد و فیضی باو نرسید اگر دست ارادت بدست شیخی دیگر بدهد که از و
باو فیضی درین راه برسد و ارشاد آید قصوری ندارد اما باید که منکر شیخ اول نشود بلکه حصول
دولت صحبت شیخ دوم نیز باو هیچ فائده نخواهد رسید جز بعد و خذلان اعاذنا الله تعالی
من ذلك ولهذا قال علیه السلام من استخف باستاذه ابتلاه الله تعالی بثلث اشیاء

نسی ما حفظه وقصر عمره وکل لسانه عند النزع کذا فی خزانة الروایات ای طالب صادق
امتحان مشایخ بسیار شوم ست پس باهر شخصی که مرید باید که باخلاص تمام روی و با امتحان نه روی
روزی شیخی بامتحان در مجلس محقق صمدانی خواجه عبد القادر جیلانی قدس سره درآمد و
بخاطر خود گفته که اگر خواجه ولی ست برای من نان و حلوا بیارد و خواجه برای او نان و حلوا
آوردند و فرمودند که ترا ست امتحان همین نان و حلوا ترا خواهد گشت و سلب ایمان تو خواهد
کرد بعد ازان چون بخانه خود باز آمد از همان نان و حلوا او را درد شکم گرفت و صنم صنم گویان
مرد و فی القشیری وقال احمد بن عاصم الانطاکی اذا جالستم اهل الصدق فجالسوهم
بالصدق فانهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم ویخرجون منها من حیث لا تحتسبون
وفی العوارف ینبغی ان یکون المرید مع الشیخ لا ینبسط برفع الصوت وکثرة الضحک والکلام
الا اذا بسطه الشیخ وان المرید لا یبسط سجادته مع وجود الشیخ الا وقت الصلوة فان المرید
من شانه التبتل للخدمت وفی السجادة ایماء الی الاستراحة ولا یتحرک فی السماع مع وجود
الشیخ الا ان یخرج عن حد التمییز کمال مریدان بود که بر قول و فعل شیخ اعتراض نکند تا مفارقت
حقیقی با شیخ روی نه نماید چنانچه خواجه احمد نهاوندی را حادثه چرانیدن خوکان پیش آمد صد هزار
صاحب سجاده بد عقیده شدند مگر خواجه فرید الدین عطار بلکه ایشان گفت که چرا موافقت نمیکنید علما
آن عهد خواجه فرید الدین را تکفیر کردند که در کفر موافقت می نماید و چنانچه شیخ علاء الدوله سمنانی
رحمه الله می فرماید که ای عزیز بر شیخ خود اعتراض نکنی و اعتراض بر شیخ آن ست که اگر از شیخ خود
مخالفتی بظاهر شرع به بینی و بگوئی که شیخ بر امر نامشروع مرتکب گشت جماعتی گویند که مرید را بر پیر
اعتراض نباید کرد و هر چه پیر کند تسلیم باید نمود و این نشاید گفت که هر چه خلاف شرع بینی شاید
تا از پیر سوال کنی تا اگر جواب موافق کتاب و سنت گوید از ان اندیشه بد که بر دل تو گذر کرده
توبه کنی و اگر جواب موافق کتاب نگوید روا بود که بر وی خلاف کنی زنهار این نگوئی که پیر
سری دارد که ما دران محرم نیستیم که این حرکت دیو ست و وسوسه فاسد تا حدیکه خواجه جنید گوید
رحمه الله که علم ما مسند بکتاب خدای ست عز و جل هر که بجز این داند متابعتش نکن که سفله است
و هر که متابعت کتاب خدای و سنت رسول حق نداند او کافر باشد کذا فی مجموع ملکی و در رساله

سید علی همدانی در اطوار سبعه مسطور ست که مشایخ طریقت قدس سرهم فرموده اند که اگر صادق ساده دلی
بکسی بیعت کرده باشد که در آن کس یک بدعت مکروه باشد بر وی واجب است که از بیعت آن مبتدع
برگردد که بروائی که بر سنن مصطفوی صلی الله علیه وسلم قدم داشته باشد بیعت کند تا نباید که شومی
آن بدعت که وی قبول کرده ست در ضلالت افتد وقال صاحب العوارف ینبغی للمرید انه
کلما اشکل علیه من حال الشیخ یذکر قصة موسی مع الخضر علیه السلام کیف کان الخضر
یفعل اشیاء ینکرها موسی فاذا اخبره الخضر بسرها رجع موسی عن انکاره [illegible]
ست که اگر پیر خود را فعل نامشروع می بیند باید که سوال کند اگر جواب موافق کتاب بگوید شاید
که باو امتحان کرده اگر موافق کتاب جواب نگوید باید که از وی برگردد لان [illegible]
الظاهر عنوان الباطن ولقوله صلی الله علیه وسلم کل باطن یخالفه ظاهر فهو باطل ولان
[illegible] یفسد بقلة العلم وانذر اسه ان ابا یزید رحمه الله قصد رجلا مشهورا بالزهد والصلاح
فلما دخل مسجده راه بزق تجاه القبلة فرجع ابو یزید ولم یسلم علیه وقال هذا غیر مأمون
علی ادب من آداب رسول الله صلی الله علیه وسلم فکیف یکون مامونا علی ما یدعیه فلو رأیت
احدا یمشی علی البحر او یطیر فی الهواء ویاکل النار وغیر ذلک مما یشبه الکرامات وهو
یترک فرضا من فرائض الله تعالی او سنة من السنن عامدا بلا عذر فاعلم انه کذاب فی دعواه و
لیس فعله کرامة بل هو سحر کذا فی ارشاد المریدین ولهذا قال الجنید رحمه
الله الطرق کلها مسدودة علی الخلق الا من اقتفی اثره علیه السلام کذا فی القشیری
وفی رسالة المکی ومن شروط الشیخ ان یکون کریما رحیما صبورا حلیما غیر فظ ولا فظ
ولا فاس ولا طواف فی الاسواق ولا جامعا للدنیا ولا محبا لزینتها ولا طالب جاه وصیت
واتباع ولا متقلب الحال ویکون للمریدین فی الشفقة کما کان النبی صلی الله علیه وسلم
لاصحابه ویکون مرخصا ومأذونا عن المشائخ قدس سرهم و در رسالهٔ عجالة الوقت مذکور
ست که مرتبهٔ شیخت و منصب ارشاد را شرائط ست و عظیم ترین و واجب ترین آنها آنست
مجاز باشد از شیخی که متحقق باشد بشرائط شیخت و یا مجاز مامور من عند الله باشد کما فی قوت
القلوب لا تقعد علی سجادة المشیخة الا ان یقعدک شیخک او یقعدک الله تعالی اذا

بسالک لو مات مرشده قبل ان یصل هو الی مقام التکمیل ثم تحقق بشرائط الارشاد فامره
الله تعالی بارشاد الطالبین ولو امره الشیخ المتوفی بعد الوفات من حیث الباطن فهو ایضا داخل
فیمن له امر الله تعالی لکن لابد له من ان یکون له شیخ فی الظاهر غایة ما فی الباب ان شیخه قد توفی
قبل وصوله الی مقام الارشاد فبعد وفاته وصل الی ذلک المقام وامر بالارشاد انتهی کلامه محقق است
که در مرید قابلیت اصلی می باید یعنی محروم ازل نباشد تا سخن شیخ در وی اثر آید وگرنه کوشش شیخ ولی و
نبی در باب او مفید نباید چنانچه قصه ابوطالب و سعی حضرت رسالت پناه مشهور است ◌ اگر
خدا نباشد ز بنده خشنود ◌ شفاعت همه پیغمبران ندارد سود ◌ در فوائد السالکین مذکور است
که حضرت شیخ [illegible] فرمود هر که بر من برای بیعت می آید آنچه در لوح محفوظ است نظر
می کنم اگر او از سعدا است فی الحال دست می دهم واگر بر عکس است چندگاه توقف کنم تا از خدا
تعالی بخواهم که سعید شود بعده دست می دهم پس پیر باید که از ظاهر و باطن خبر داشته باشد ◌
تا پرورش و عاطفت شیخ نباشد ◌ از کوشش خود علم لدنی نتوان یافت ◌ بزرگان گفته اند
اگر کسی خواهد که مرید شود اگر مال دارد سه قسم کند یک قسم بزن و فرزندان بدهد دوم قسم
بخویشان خود بدهد سیوم قسم پیش شیخ برد و تجرید شود از آن از جمله آداب مرید این است
که در پیش نظر شیخ خود وضو نکند واگر در اثنای وضو کیف ما اتفق شیخ عبور کند باید که زود بتعظیم
وتعظیمش بجا آرد والا در علمش بی برکتی پیدا خواهد شد چنانچه مشهور است از امام زفر روزی وضو
می ساخت و حضرت امام ابو حنیفه کوفی بر سرش رسید و بقیه وضو مانده بود در خاطر امام زفر
گذشت که وضو را با تمام کرده تعظیم ایشان بجا آرم از صدور این فعل در علم ایشان هیچ برکت نماند
وگرنه در علم و در اجتهاد از امام محمد و امام ابو یوسف کم نبوده اند بسبب این بی ادبی روایت امام
زفر سفتی نگشت کذا فی رساله شیخ تاج الدین واز جمله ادب این است که در موضعی که شیخ بر آن
جا نشسته بود پا بر آن جا نه نهد و بی وضو دست بر جامه و مصلای شیخ نه نهد کذا فی ارشاد
المریدین که روزی خواجه عبدالله انصاری بطریق سهو پائی بر مصلای شیخ خود ابو الحسن خرقانی
مانده بود واز آن استغفار نکرده در ایامی که در هری بود پیش بادشاه عصر که در بلخ می بود نموده اند که او [illegible]
و ملحد است و مستحق عذاب و عقوبت حکم شد که ایشان را پای زده سنگسار کنند بموجب آن ایشان را بند کرده

و بجانب بلخ می آوردند مردمی که از جانب بلخ بجانب هری می رفتند در راه پیش آمدند و گفتند که همه اهل بلخ سنگها مهیا کرده منتظر اند و می گویند که زندیقی را می آرند او را می خواهیم تا سنگسار کنیم حضرت خواجه عبد الله انصاری ازان واقعه متحیر شدند و تفکر و تفحص نمودند که کدام جریمه سبب این واقعه و موجب این مؤاخذه شده بعد از تفکر و تامل بسیار بخاطر ایشان رسیده که روزی بسهو پای بر مصلای حضرت شیخ خود شیخ ابو الحسن مانده بودم و ازان صورت اعتذار و استغفار واقع نشده فی الحال در مقام انابت و رجوع شدند و استغفار نمودند درهمین شب بادشاه شیخ ابو الحسن را در خواب دید که ایشان فرموده اند عبد الله از جریمهٔ خود استغفار کرد و من از و عفو کردم او را هیچ تشویش و زحمت نرسانید و او را عزیز و محترم دارید چون از خواب بیدار شد ازین واقعه متاثر شده اشارت و فرمان حضرت شیخ را امتثال نموده با همه اعیان و اشراف حضرت خواجه عبد الله را استقبال نمودند و در خدمت و ملازمت ایشان قواعد تعظیم و تبجیل مرعی داشتند و بعد از چند روز ایشان را با عزاز و اکرام بسیار اجازت مراجعت فرمودند نقل من ملفوظات خواجه احرار در آداب المریدین آورده مرید را باید که در وقت نشستن چنان نشیند که سرهای انگشتان پای یا پهلوی او بجانب شیخ نشود و در مجلس سخن آهسته در گوش کس نگوید تا اهل مجلس در گمان بد نیفتند و از پیش چراغ و آفتاب و مهتاب و روشنائیها چنان نگذرد که سایهٔ او بر شیخ افتد و با شیخ بظاهر نزدیک نباشد تا در مهلکه نیفتد و از عظمت شیخ چنان منهزم و مخذول نباشد که اگر سایهٔ او بر من افتد می سوزم چون آداب مرید بر مرشد و رافت مرشد کامل بر مرید شنیدی و دریافتی اکنون طریق بیعت بشنو و دریاب بدانکه بیعت زنان روا ست قال الله تعالی یا ایها الذین اذا جاءك المؤمنات یبایعنك علی ان لا یشرکن بالله شیئا و لا یسرقن و لا یزنین الآیة اختلاف کردند که مشائخ بکدام طریق بیعت می دادند روی عمر رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه اذا کان بایع النساء دعا بقدح من ماء فیغمسن ایدیهن فیه و غمس رسول الله صلی الله علیه و سلم یدیه فیه و بعضی مشائخ نیز بتابعت آن حضرت علیه السلام عورات را بیعت باین طریق

بیکشا نیدند و بعضی مشائخ یک گوشه ردا یا پارهٔ کرباس در دست خود گرفته و گوشهٔ دیگر آن
زنان تائبه داده تا دست بدان کرباس نهاده بیعت می کنانیدند آن نیز مروی ست زیراکه
در روضة الاحباب آورده که صاحب تلخیص المغازی می گوید که حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه وسلم ثوب به دست خود نهاده از بالای آن ثوب دست با یع زنان میفرمود ازین معلوم
شد که بیعت کردن مردان و زنان لازم ست بر مرشد کامل خصوصا سالک را فالمریدیا
اذا جلس الخلوة بنیة الاربعین باذن الشیخ الکامل المکمل عسی ان یفرق بین
الحق والباطل در سراجة الهدایة آورده است که شیخ علاء الدین واولیاء دیگر هیچ کس را دست
نمی دادند که ازان جهت که ما غرق شده گانیم در بحر ذنوب و دست غیر روا نتوانیم گرفت اما
اکثر مشائخ دست یکدیگر دادند به نیت آنکه شاید که دست آمرزیده گرفته شود و آمرزیده گردیم
فی زماننا ان للمرشد ینبغی ان یاخذ ید اخیه المؤمن لان الله تعالی هو الغفار یغفر
ذنوبه بسببه ولا یمهل فی اخذ الید لانه قال الله تعالی وامر بالمعروف وانه عن المنکر
طریق بیعت گفتن شنیدی و دریافتی اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در وقت بیعت گفتن چه
چیز باید خوانانید اول باید که این آیت بخواند یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا
وتوبوا الی الله جمیعا ایها المؤمنون لعلکم تفلحون ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنکونن من الخاسرین استغفر الله العظیم لا اله الا هو الحی القیوم واتوب
الیه توبة عبد مذنب ظالما لنفسه ولا یملک لنفسه ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة
ولا نشورا استغفر الله من کل ذنوب کلها صغیرها وکبیرها وسرها وعلانیتها وتبت
الیه المعاصی من الذنوب الذی لا یعلم والذی لا اعلم بعده این آیة بخواند ان الذین یبایعونک
انما یبایعون الله تا اجرا عظیما بعد ازان بگوید این دست دست خدا ایست و پیغمبر آن گواه
گرفته ایم و شیخ زمان من ست به جمیع ترتیبهای مشائخان بعد ازان این دعا بگوید اللهم طهر
قلوبنا من النفاق واعمالنا من الریاء والسنتنا من الکذب والغیبة والبهتان وبطوننا
من الحرام وفروجنا من الزناء وایدینا من السرق واعیننا من الخیانة وسماعنا من
سماع اللغو والغیبة وارجلنا من غیر الطاعة برحمتک یا ارحم الراحمین مریدان

توبه وتلقین فارغ شود بر پیر واجب ست که بر سر او مقراض راند وگوید بسم الله الرحمن الرحیم محلقین
رؤسکم ومقصرین لا تخافون آن که بمقراض براند وباید که بر موی پیشانی براند وسه موی بردارد
وبجای آن سه موی سه تخم سعادت به نشاند وگفته اند که چرا از سه موی زیاده بر نمی دارد زیرا که
سه موی خصلتی دارد که آنرا شاخهای جهل گویند سر آن را بردارد بجای آن شاخ سعادت بدارد
بآب معرفت پرورده و در زمین عبودیت بنظر رحمت می پرورده وآن سه موی که از پیشانی
مرید بردارد یکی ازان جهل ست و دوم ازان کبر ست وسوم از آن بخل ست وآن شاخهای
تخم معرفت ست یکی ازان شریعت و دوم ازان طریقت وسیوم از آن حقیقت ست وچون
شاخ جهل بردارد وتخم شریعت بجای او به نشاند چنان که علم وادب ونماز وروزه وزکوة
وحج بجای آن دارد وشاخ دوم کبر ست بجای آن تخم طریقت بنشاند چنان که اعمال باطن
ست مثل شب بیداری وکم خوری و ذکر لا اله الا الله وتلاوة قرآن وصائم الدهر ودر شب نماز
وسیوم شاخ بخل ست بجای آن تخم حقیقت بنشاند که هر چه بیند حق بیند وشاخ سعادت وسخاوت در
جنبد وهیچ جانی نه نجاند بجای جهل علم بنشاند وبجای بخل سخاوت بنشاند وبجای کبر تواضع بنشاند
وچون این تخم های شریعت وطریقت وحقیقت بر می آید بکمال برسد از علم شریعت معرفت پیدا کند
از علم طریقت کشف وکرامات حاصل کند وعلم لدنی نیز حاصل کند واز علم حقیقت بینائی وشنوائی
وگویائی وبویائی و دوائی ظاهر وباطن حاصل کند این ست طریق سلسله عالیه سهروردیه وقادریه
واکثر مشائخ قدس سرهم ونیز اولاد مخدوم بهاؤالدین زکریا باین طریق مقراض رانند بعد از بیعت
وگفته اند که اصل این مقراض راندن از شیث پیغمبر واز اسماعیل پیغمبر علیهما السلام آمده ست
والله اعلم بالصواب آنکه پیوسته بالطهارت بودن وقال الله تعالى رجال یحبون ان یتطهروا
والله یحب المطهرین ولان الله طیب لا یقبل الا طیبا وعن عثمان رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم انه قال اخبرنی جبرئیل علیه السلام من توضأ فاسبغ الوضوء
غفر له کل ذنب ما بین الوضوء الی الوضوء وفی خلاصة الحقائق قیل الطهارة بالماء
عند وجوده وبالتراب عند عدمه وهما اصل خلقة البشر وبهما اطفاء نیران
الاخرة والطهارة الباطنة خضوع البدن وخشوع القلب وحضور الرب فی خلاصة

الخفائق قال النبی صلی الله علیه وسلم یؤتی برجل یوم القیامة فیوزن اعمالہ فترجح سیاٰته علی حسناته فیؤتی بالخرقة التی کان یمسح بها وجهه واعضاءه فیوضع فی کفه حسناته ولهذا لم یکره ابوحنیفة رحمه الله مسح ماء الوضوء والغسل بالخرقة وقال بعض اهل المعرفة من دوام علی الوضوء اکرمه الله تعالی بسبع خصال اولها ترغیب الملائکة فی صحبته والثانی لا یزال القلم رطبا من کتابة ثوابه والثالث یسبح اعضاءه وجوارحه والرابع لا یفوته التکبیرة الاولی والخامس اذا نام یبعث الله تعالی ملائکة یحفظونه من شر الثقلین والسادس یسهل الله تعالی علیه علی سکرات الموت والسابع یکون فی ذمة الله تعالی واما نه ما دام علی الوضوء ے با وضو باش در همه اوقات ۰ تا ترا نور دل قرین باشد ۰ بر وضو کس مواظبت نکند ۰ غیر مؤمن که پاک دین باشد ۰ و در رساله عجالة الوقت آورده که وضو بر دو نوع ست صوری و معنوی وضو صوری غسل اعضاء مخصوص ست وضو معنوی پاک کردن صفحه دل ست از نقوش خیال ما سوی الله ے وضو از بهر آب روچکنی ۰ دست از خود بشو وضو چه کنی ۰ و هر مرید را باید که یک دم بی وضو نباشد و یک قدم بی وضو بر ندارد که دشمن شیطان در کمین ست و وضو سلاح اوست چنانچه مصطفی صلی الله علیه وسلم می فرماید که الوضوء سلاح المؤمن پس وضو سلاح مؤمن ست و هر کس که با سلاح باشد لشکر شیاطین و جن بر وظفر نیابند وازایشان محفوظ باشد صادق باید که وضو از حضور دل سازی و دو رکعت نماز با خلاص تمام گذاری و دعای آمرزش گناه از درگاه حق سبحانه وتعالی طلبی و حق سبحانه وتعالی پیغمبر باید که هر کس که بجای رود و وضو نسازد بر من ظلم کرده باشد و چون وضو کند و دو رکعت نماز نگذارد نیز بر من جفا کرده باشد و چون نماز گذارد و آمرزش نخواهد نیز بر من جفا کرده باشد و چون آمرزش خواهد اگر بدو رحمت نکنم من برو ظلم کرده باشم یعنی من برو رحمت کنم کذا فی اداب المریدین و فی مشکوة المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوة الفجر یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام فانی سمعت دق نعلیك بین یدی فی الجنة قال ما عملت عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار الا صلیت بذلك الطهور

ما كتب لي ان اصلي متفق عليه د في العوارف والاولى ان يتوضاء مستقبل القبلة
يبتدئ به بسم الله الرحمن الرحيم و يقول رب اعوذ بك من همزات الشيطان واعوذ
بك رب ان يحضرون و يقول عند غسل اليد اللهم اني اسألك اليمن والبركة واعوذ
بك من الشوم والهلكة و يقول عند المضمضة اللهم صل على محمد واعني على تلاوة
كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند السواك اللهم اجعل تسويكي هذا تمحيصا لذنوبي
ومرضاة لك يا سيدي بيض به وجهي كما تبيض به اسناني و يقول عند الاستنشاق
اللهم صل على محمد واوجدني رايحة الجنة وانت عني راض ويقول عند الاستنثار
اللهم صل على محمد واعوذ بك من روائح النار وسوء الدار ويقول عند الغسل الوجه
اللهم صل على محمد وبيض وجهي يوم تبيض وجوه اوليائك ولا تسود وجهي يوم تسود وجوه
اعدائك وعند غسل اليمين اللهم صل على محمد واتني كتابي بيميني وحاسبني حسابا يسيرا
وعند غسل الشمال اللهم اني اعوذ بك ان تؤتيني كتابي بشمالي او من وراء ظهري و
عند مسح الراس اللهم صل على محمد وغشني برحمتك وانزل علي من بركاتك واظلني
تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظل عرشك ويقول عند مسح الاذنين اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد واجعلني ممن يستمع القول فيتبع احسنه اللهم اسمعني منادي الجنة
مع الابرار ويقول في مسح العنق اللهم فك رقبتي من النار واعوذ بك من السلاسل
والاغلال ويقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم صل على محمد وثبت قدمي على الصراط
مع اقدام المؤمنين ويقول عند اليسرى اللهم صل على محمد واعوذ بك ان تزل
قدمي على الصراط يوم تزل فيه اقدام المنافقين واذا فرغ من الوضوء يرفع
راسه الى السماء و يقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا
عبده ورسوله سبحانك اللهم وبحمدك لا اله الا انت عملت سوء وظلمت نفسي
استغفرك واتوب اليك فاغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم صل على محمد
واجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا واجعلني
اذكرك ذكرا كثيرا وسبحك بكرة واصيلا والاولى للمتوضي ان يشتغل حالة التوضي

بکلمة الشهادة لا بالدعوات لان لقبول الدعاء شرائط کثیرة اما کلمة التوحید
فیقبل من کافر اللعین فمن المسلم الموحد اولی ان یقبل الله تعالی کذا فی فتاوی الصوفیة
وفی کنز العباد آورده باید که پارهٔ آب از فضالهٔ آب وضو ایستاده بخورد که در آن شفاعت ست
امیر المؤمنین علی کرم الله تعالی وجهه فضالهٔ آب وضو ایستاده بخورد و گفت هر که فضلهٔ آب
وضو بخورد خدای تعالی آن را علاج بیماری ها گرداند که جمله طبیبان از معالجت آن عاجز
آیند در اوراد شیخ بهاؤ الدین ذکریا قدس سره آورده ست باید که بعد از طهارت شانه کند
چون خواهد محاسن را شانه کند اول ابرو را شانه کند و بگوید اللهم زینی بزینة اهل التقوی
اللهم انی اسألک تعجیل عافیتک وصبرا علی بلیتک وخروجا من الدنیا الی رحمتک بعد
از ان موی لب را شانه کند و بگوید اللهم عافنا من کل بلاء الدنیا وعذاب الاخرة پس
از ان محاسن را شانه کند و ابتدا از بالای محاسن کند جانب راست تا جانب چپ پس از ان
فرو د جانب چپ تا جانب راست و بگوید اللهم سرح عنا الهموم والغموم ووسوسة
الشیطان سبحان من زین الرجال باللحی والنساء بالذوائب وسورة الم نشرح
بخواند و شانه از محاسن پیش سینه فرود می آرد و بعد از ان تحیت وضو بخواند انتهی
کلامه وفی تحفة السالکین وقال انس بن مالک رضی الله عنه قدم النبی صلی الله
علیه وسلم المدینة وانا یومئذ ابن ثمان سنین فقال لی یا بنی ان استطعت ان
لا تزال علی الطهارة فافعل فانه من اتاه الموت وهو علی الوضوء اعطی الشهادة فمتی
احدثت فعلیک بالتوضی فی الحال فان لم یکن الماء حاضرا فتیمم واطلب الماء فاذا وجدت
الماء فتوضاء وصل رکعتین الا ان یکون الوقت من الاوقات المکروهة گفته اند که حکمت چیست
که الله تعالی فرمود که خلقکم من تراب ثم من نطفة حکمت این ست تا آب طهارت و خاک تیمم
کنند تا چون فردا قیامت شود از توهم دو وی بوی آید و دیگر گفته اند که دریا را آتش
و آید و چیز توان کشت با آب و خاک و چون طهارت را هر دو چیز کرده شود آتش دوزخ
کشته شود والاولی ان یجدد الوضوء لکل صلوة ولکن للمبتدی عدم الخروج من
الخلوة انفع من تجدید الوضوء وقال صاحب العوارف سمعت بعض الصالحین یقول

اذا حضر القلب فی الوضوء یحضر فی الصلوة پس سالک را باید که هیچ عبادتی و هیچ کاری نکند
مگر بحضور قلب کما قال علی کرم الله وجهه لا خیر فی عبادة لا فقه فیها ولا فی قراءة لا تدبر فیها
ان اباحامد الغزالی رحمه الله لما وصف له فی بعض القری لرجل صالح تقصده زائرا فصادفه
وهو فی صحراء له یبذر الحنطة فی الارض فلما رای اباحامد جاء الیه واقبل علیه فجاء رجل
من اصحابه وطلب منه البذر لینوب الشیخ فی ذلک وقت اشتغاله بالغزالی فامتنع ولم
یعطه البذر فساله الغزالی عن سبب امتناعه فقال لانی ابذر هذا البذر بقلب حاضر ذاکر
ارجو البرکة فیه ولکل من یتناول منه شیئا فلا احب ان اسلمه الی هذا فیبذره بلسان
غیر ذاکر وقلب غیر حاضر خصوصا باید که در طهارت غفلت نکند و سخن نگوید لان الطهارة شرط
للصلوة ولما لم یوجد الشرط لا یوجد المشروط وعن الحسن بن علی رضی الله عنه انه اذا
کان توضاء صفر وجهه وارتعدت اعضاءه واسنانه حتی یسمع صوتها فقیل له فی ذلک
فقال وکیف لا ارتعد وانا اتقدم الی العالم الکبیر البصیر کذا فی کفایة الشعبی و در اوراد
شیخ الشیوخ مذکورست که برای دفع کاهلی نماز و غلبه خواب بسیار ساختن وضو راست وقال
عدی بن حاتم ما اقیمت الصلوة منذ اسلمت الا وانا علی الوضوء وقیل کان ابراهیم بن
ادهم به قیام فقام فی لیلة واحدة نیفا وسبعین مرة وکل مرة یجدد الوضوء
ویصلی رکعتین وقیل ان بعضهم ادب نفسه حتی لا یخرج منه الریح الا فی البراز یراعی
الادب فی الخلوات ومن افعال الصوفیة الاحتیاط فی استبقاء الماء للوضوء قیل کان
ابراهیم الخواص اذا دخل البادیة لا یحمل معه الا رکوة من الماء وربما کان لا یشرب
منها الا القلیل یحفظه للوضوء وقیل انه کان یخرج من مکة الی الکوفة ولا یحتاج
الی التیمم یحفظ الماء للوضوء ویقنع بالقلیل للشرب و در نفحات آورده که ابو الاسود راعی
وقتی در بادیه شد اهل خود را گفت پدر رود باش که من رفتم خواهر او مطهره از شیر پر کرد و بوی
داد وی برفت وی را چون بطهارت احتیاج شد خواست که طهارت کند از مطهره شیر بیرون
آمد از راه برگشت و گفت آب ندارم که طهارت کنم مرا آب واجب تر از شیر مطهره را از شیر تهی
کرد و از آب پر کرد و برفت هر گاه که طهارت کردی آب فرود آمدی و چون تشنه و گرسنه شدی

شيء وقيل اذا رايت الصوفي ولبس معه ركوة او كوز فاعلم انه قد عزم على ترك الصلوة
شاء ام ابى وحكى عن ابن الكرسي انه اصابته جنابة ليلة من الليالي وكانت عليه مرقعة
ثخينة غليظة فجاء الى دجلة وكان برد شديد فتحزنت نفسه عن الدخول في الماء
لشدة البرد فطرح نفسه في الماء مع المرقعة ثم خرج من الماء وقال عاهدت الله ان لا
انزعها من بدني حتى تجف على قيل فلم تجف عليه شهرا كاملا لثخانتها وغلظها ادب
بذلك نفسه لما حزنت عند الائتمار لامر الله تعالى وحكى عن الحصري انه قال مهما انتبهت
من الليل لا يحملني النوم الا بعد ما اقوم واجدد ديلا يعود الى النوم وانا على غير طهارة كذا
في العوارف في رسالة الابدية ولابد للمريد الجلوس على الطهارة فمتى احدث توضا ت
وصل ركعتين الا ان يكون وقت قد نهيت عن ايقاع الصلوة فيه وهي ثلثة اوقات عند طلوع
الشمس وعند غروبها وعند الاستواء الا يوم الجمعة فان الصلوة فيه يجوز وقت الاستواء
وفي مشكوة المصابيح عن ابي الخليل عن ابي قتادة قال كان النبي صلى الله عليه وسلم كره
الصلوة نصف النهار حتى تزول الشمس الا يوم الجمعة وقال ان جهنم تسجر الا يوم الجمعة رواه
ابو داود وفي رسالة المكية وقال صاحب العوارف وكره جماعة من العلماء تحية الطهارة بعد
الصلوة العصر واجازه المشائخ والصالح وفي خلاصة الحقائق وعن علي ابن ابي طالب
رضي الله عنه انه قال ينبغي للعبد ان يتوضا خمسة من الوضوء الاول وضوء القلب
من المكر والخديعة والكبر والحسد والبغض والعداوة لقوله تعالى وثيابك فطهر
اي قلبك والثاني وضوء اللسان من الغيبة والكذب والزور والبهتان لقوله ولا
يغتب بعضكم بعضا والثالث وضوء البطن من الشبهة والحرام لقوله تعالى كلوا من طيبات
ما رزقناكم والرابع وضوء الظهر من لبس الحرام لقوله تعالى ولباس التقوى ذلك
خير والخامس وضوء الظاهر لقوله تعالى اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا الاية وفي
اخلص الخلاصة عن بعض اهل المعرفة انه قال اغسلوا اربعا باربع وجوهكم بماء
اعينكم والسنتكم بذكر خالقكم وقلوبكم بخشية ربكم وذنوبكم بالتوبة الى مولاكم
وفي الخلاصة الوضوء ثلاثة انواع فرض وهو الوضوء لصلوة الفريضة والصلوة

الجنازة و سجدة التلاوة و واجب وهو الوضوء للطواف ومندوب وهو الوضوء للنوم وعن الغيبة والكذب وانشاد الشعر المذموم ومن القهقهة والوضوء على الوضوء والوضوء لغسل الميت وفی شرح السنة والمستحب ان يتوضاء لكل صلوة وان كان على الطهارة لانه ربما يجری على لسانه كذب او غيبة او شیء مما يأثم فينبغي ان يجدد الوضوء لرفع الحدث الظاهر فان كان الوضوء يتولى رفع الاثم كذا في الكافی وفی المشكوة المصابيح عن ابن عمر رضی الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من توضاء على طهر كتب له عشر حسنات رواه الترمذی وفی شرعة الاسلام ومن مات على الوضوء مات شهيدا ومن مات طاهرا مات فی شعارة ملك يستغفر له ومن بات طاهرا بات عابدا وعرج بروحه الى السماء قال النبی صلى الله عليه وسلم من بال ثم نام كان كمن مات مع الكلاب والخنازير فی المزابل ومن استنجاء ثم نام كان كمن صلى مع انبياء بنی اسرائيل فی المسجد الاقصى ومن توضاء ثم نام كان كمن صلى مع جبرئيل وميكائيل تحت العرش ومن توضاء وصلى ركعتين ثم نام كان كمن صلى معی و اصحابی فی المسجد الحرام وعن عقبة بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من مسلم يتوضاء فيحسن الوضوء ثم يقوم فيصلی ركعتين مقبلا عليهما بقلبه ووجهه الا وجبت له الجنة رواه مسلم فلا يأكل ولا يشرب ولا يتكلم ولا ينام الا على طهارة كاملة ليحصل ببركة طهارة الظاهرة طهارة الباطن وسلامة الصدر اذ لا يوذن بالدخول فی الحضرة الصمدية الا من اتى الله بقلب سليم ومن لم يطهر ظاهره على قانون الشريعة لا يمكنه ان يتطهر باطنه باداب الطريقة لان الظاهر عنوان الباطن واذا دام على الطهارة او شك ان لا يتلألأ فيه انوار الربانية من طريق العكس ثم ينعكس منه الى مراة الخيال فيشاهد ذلك بعين قلبه فيرى فی الظلمات ما لم يكن يرى قبل ذلك بعين قلبه فيرى فی الظلمات ما لم يكن يرى قبل ذلك آداب شريعت وضو و فضیلت آن در بیان ادعیه که بعد از وضو و بعد از تحیت وضو باید خواند بشنو و در یاب بعد از وضو دعای مذکور بخواند و این رباعی نیز بخواند که ثواب و اجر

بسیارست چنانچه بزرگان فرموده اند سر در خم چوگان تو مائیم چو گوی + بیرون نه
ز فرمان تو دل یک سر سوی + ظاهر که بدست ماست تسلیم تمام + باطن که بدست تست
آنرا تو بشوی + بعد ازان تحیة الوضو بخواند بعد از تحیة الوضو این دعا بخواند اللهم
زین ظاهری بنور عبادتك وباطنی بنور معرفتك وقلبی بنور محبتك وروحی
بنور مشاهدتك وسری بنور مکاشفتك برحمتك یا ارحم الراحمین وبعد ازان
برای جمیع مهمات این آیة هفت بار بخواند واذا سالك عبادی فانی قریب الایة وسه
بار بخواند بار خدایا عفو خطا کن بار خدایا بذل عطا کن بار خدایا دفع وبا کن اغثنی و
یا غیاث المستغیثین ونیز این رباعی هم خواند رباعی یا رب من اگر گناه بیحد کردم +
دانم بیقین که بر تن خود کردم + جز یکه رضای تو نبود دست دران + برگشتم وتوبه کردم وبد کردم +
ولا یخفی ان للتوضی فوائد کثیرة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب آنکه خواب
نکردن وپهلو بر زمین نزدن وقال الله تعالی تتجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون
ربهم خوفا وطمعا وقال الله تعالی والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما وقیل فی
قوله فلا تعلم نفس ما اخفی لهم قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون کان عملهم قیام اللیل
وقیل فی قوله تعالی واستعینوا بالصبر والصلوة فاستعینوا بصلوة اللیل علی مجاهدة
النفس ومصابرة العدو وفی الخبر علیکم بقیام اللیل فانه مرضاة بربکم وهو داب الصالحین
قبلکم ومنهاة عن الاثم وملغاة للوزر ومذهبة کید الشیطان ومطردة للداء عن
الجسد وقد کان جمع من الصالحین یقومون اللیل کله حتی نقل ذلك عن اربعین
من التابعین کانوا یصلون الغداة بوضوء العشاء منهم السعید بن مسیب وفضیل
عیاض وابو حنیفة وغیرهم کذا فی العوارف وفی الغیاثی لو تکلم فی الخلوة او نام بطلت
خلوته بخلاف العزلة هذا مذهب اهل الله تعالی کذا نقل من تحفة الفقهاء در رساله
عجالة الوقت آورده است که درویش را باید که یک ماه یا باربعین خلوت نشیند ودرین مدت
اصلا خواب نکند واگر عیاذا بالله یک چشم زدن خواب بر وغالب شود آن خلوت او شکند
وازسر نیت خلوت کند نعم من قال رباعی در خواب مشو که خواب با مرگ ست جفت + از خواب

بسی راگل شادی نشگفت ٭ برخیز و نیاز کن بدرگاه خدا ٭ کاندر لحد تنگ بسی خواهی خفت ٭
در خواب بشدم بمن خردمندی گفت ٭ برخیز و نشین که سالها خواهی خفت ٭ وقتی خواجه کنیزکی
را خرید چون شب شد کنیزک را گفت که جای خفتن من راست کن تا بخسپم کنیزک گفت ای
خواجه ترا هم خواجه هست گفت هست کنیزک گفت آن خواجهٔ تو خواب میکند گفت نه گفت شرم
نداری که خواجهٔ تو خواب نکند و تو خواب کنی انصف العبد کیف تنام اللیالیا ٭ وان سیدک
حاضر لاینام ابدا بیت بده انصاف کی روا باشد خواجه بیدار و بندها اندر خواب ٭ حکایت
آورده اند که وقتی درویشی جوانی را دید که تمام شب در کوچه ایستاده بود درویش از وی سوال
کرد که تمام شب ازچه ایستاده بودی جوان گفت اینجا حبیبه دارم مرا امشب وعدهٔ وصل داده
از آن منتظر او بودم درویش را تنبیه شد که محب مجازی برای وعدهٔ حبیبه خود نخفت وای
بر کسیکه دعوی محبت او کند و تمام شب بخسپد بیت گر تو هستی مرد عاشق شرم دار ٭ خواب
را با دیدهٔ عاشق چکار ٭ وفی الخبر یا احمد عجبت لعبد دخل فی الصلوة وهو یعلم
الی من یرفع یدیه و من هو قدامه وهو ینعس ولله در قائل شعر عجبا لمن یحب کیف
ینام ٭ وکل نوم علی المحب حرام رباعی شبی که درو خمار بود چون خسپد ٭ آنرا که غم یار
بود چون خسپد ٭ ای دیده گنه میکنی و میخسپی ٭ آنکس که گنهگار بود چون خسپد ٭ نقل است
که وقتی سلیمان دارانی رحمه الله حوری را در خواب دید گفت ای سلیمان تو خوش میخسپی
و مرا از برای تو مهیا کرده اند اگر مرد پنداری ترک خواب کن و همه عمر خود را ضایع مکن بیت
چون چنین کاریست اندر ره ترا ٭ خواب چون می آید ای ابله ترا ٭ و بزرگان گفته
اند که اگر خفتگان میدانستند که از ایشان چه فوت می شود هرگز خواب نمیکردند ولقد قیل
ولو یعلم الناس ما فات منهم ٭ فوالله ما نام فی العمر ابدا ٭ نقل است
که چون مهتر ابراهیم علیه السلام را فرمان شد که اسمعیل را قربان کن ابراهیم با اسمعیل گفت
علیهما السلام که در خواب دیدم که می گویند که اسمعیل را قربان کن پس اسمعیل گفت که سزای
کسیکه خواب کند ازین بدتر باشد اگر تو خواب نمیکردی نه من بلا کشیدمی و نه تو بی پسر ٭ حکایت
پیری ضعیف را پرسیدند که ترا هیچ آرزوئی مانده است گفت بلی یک آرزو هی و آن اینست

که نخواهم که نیم‌شب برخیزم و طهارت کنم و سر بسجده نهم قوت یاری نمیدهد حکایت بزرگی بود
که هرگاه که شب درآمدی می‌گفتی الحمد لله الذی نجانی من اولاد آدم آری شب خانهٔ انس است
و هرکه در خلوتخانهٔ انس خواب کند او را مرده باید گفت نه خفته لان النوم اخو الموت واگر مرد
هوشیاری بقدر امکان خود بیدار باش خواب را گرد چشم خویشتن مگذار لمولفه استیقظ وانتبه
یا طالب حتی الامکان + لان النوم یفوت مطالب الانسان + ثم اعلم یا طالب المولی ان کان
عجزت عن قیام اللیل کله فیستحب لك قیام ثلثیه او ثلثه لقوله تعالی یا ایها المزمل
قم اللیل الا قلیلا نصفه او انقص منه قلیلا او زد علیه و فی العوارف فقد قیل ینبغی
ان یکون ثلث اللیل والنهار نوما حتی لا یضطرب الجسد فیکون ثمانی ساعات للنوم ساعتین
من ذلك یجعلهما المرید بالنهار وستة ساعات باللیل ویزید فی احدهما وینقص فی الاخری
علی قدر طول اللیل وقصره فی الشتاء والصیف ولا یضره ذلك اذا صار بالتدریج عادة واقل
الاستحباب سدس اللیل فاما ان ینام ثلثا اللیل الاول ویقوم نصفه وینام سدسه الاخر وینام
النصف الاول ویقوم الثلث وینام السدس الاخر روی ان داؤد علیه السلام قال یا رب انی احب
ان اتعبد لك فای وقت فاوحی الله تعالی الیه یا داؤد لا تقم اول اللیل ولا آخره فانه من قام
آخره نام اوله ومن قام اوله نام آخره ولکن قم وسط اللیل تخلو بی واخلو بك وارفع الی
حوائجك وفی عین العلم وینام عند الغلبة هو الماثور فهم کانوا قلیلا من اللیل ما یهجعون
ولا یصلی بعدها فوراً صحیح البخاری لیصل احدکم من اللیل ما تیسر فاذا غلبه
النوم فلیرقد ورد لا تغالب اللیل وفیه التعبد علی ملال وجاء اثمه اکثر من نفعه وتحمل
ما لا یطاق درویش را باید که خود قصد خواب نکند مگر بغلبهٔ خواب زیرا که حق تعالی فرمود که
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و هرگز خواب نکردن خاصهٔ ملائکه است لان البشر لا یخلو من البشریة
نقل است یکی از بزرگان گفت خداوندا بر تو هرگز خواب فرو آید فرمان شد که دو قرابه در دست
گیر چون بگرفت خواب بر وی غالب گماشت دست بر هم زد دو قرابه را بشکست خطاب شد
ای بنده دو قرابه در دست خود داشتی چون خواب بر تو آمد نتوانستی که آن هر دو قرابه نگاه داری
ما را که هفت شیشهٔ مینائی چرخ میباید نگاه داشت اگر چشم ما خواب باشد چه حال خواهد شد چنانچه

قول باری ست لا تأخذه سنة ولا نوم لمؤلفه اردت ان احيي الليالي كلها * وكيف
احييها انما انا بشر * پس باید که حتی الامکان بیدار باشی و پهلو بر زمین نزنی اگرچه در نص
هستی و شریعت برای خواب کردن و پهلو بر زمین زدن ولکن عند العارفین لا رخصة
فیه اصلا ولذا قیل گر تجلی دوست خواهی بر دوام * خواب غفلت بر تن خود کن حرام * خواب
غفلت بر دل ما پرده هاست * ورنه دائم هست تجلی والسلام * حتی بعض بزرگان پای خود دراز
نکردند نه در خلوت و نه در بیرون تا به پهلو زدن چه رسد حکی انه قال السری رحمه الله مددت رجلي
ليلة من الليالي ومددت رجل في المحراب فنوديت يا سري كذا تجالس الملوك فضممت
رجلي وقلت وعزتك لا مددت رجلي ابدا وقال الجنيد فبقي ستين سنة ما مد رجله
ليلا ولا نهارا لمؤلفه يا طالبا سرا لا تظن انهم * عاشوا في الدنيا كعيش الملوك *
كانوا في الدنيا كانهم غريب * قلوبهم مغموم ووجوههم هلوك * كما قال الله تعالى
ام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم الاية ونگوئی که ایشان
توفیق یافتند و ما موفق نیستیم بلکه ایشان جهد وجهد تمام کردند و وجود خود را فنا ساختند
ولقد صدق من قال ع توفیق بهانه هست اگر عازم راهی * بشتاب که سرمایه توفیق شتاب است
ع از تو جهدی و از خدا توفیق * جهد و توفیق هر دو هست رفیق * وحضرت عطار میفرماید ع
گر کسی گوید نباید طاعتی * یعنی بار دبر دهر ساعتی * تو مکن در یک نفس طاعت رها *
پس بنه طاعت چو کردی پر بها * ثواب بیداری شب را شنیدی و در یافتی اکنون اقسام
نوم را بشنو و در یاب في الشمني قيل النوم على خمسة انواع العيلولة وهي النوم
وقت الفجر الى طلوع الشمس يورث الفقر والغيلولة وهي النوم وقت الاشراق الى الضحى
يورث الغفلة والظلمة والقيلولة وهي النوم بعد الضحى الى وقت الاستواء يورث
الغنا والراحة والكيلولة وهي النوم بعد الظهر والعصر الى المغرب يورث الجنونة
والبلة والفيلولة وهي النوم وقت المغرب الى العشاء يورث الجهل والفتنة وقال
عليه السلام من نام حتى اصبح بال الشيطان في اذنيه و در حدیث دیگر وارد شده که
شیطان موی سر را سه گره می دهد تا خواب غالب شود و نماز فجر از دست رود و قال

النبی صلی الله علیه وسلم النوم علی سبعة اوجه نوم الغفلة ونوم الشقاوة ونوم اللعنة
ونوم العقوبة ونوم الراحة ونوم الرخصة ونوم الحسرة اما نوم الغفلة فی مجلس الذکر
ونوم الشقاوة فی وقت الصلوة ونوم اللعنة فی وقت الصبح ونوم العقوبة بعد صلوة
الفجر ونوم الراحة وقت القیلولة ونوم الرخصة بعد صلوة العشاء ونوم الحسرة فی لیلة
الجمعة کذا فی مشارق الانوار وقیل یستحب احیاء خمس لیل فی السنة لیلة الجمعة ولیلة
الفطر ولیلة الاضحی ولیلة النصف من شعبان واول لیلة سبعة وعشرون من رجب
چون اقسام نوم شنیده شد و در یافتی اکنون ثواب نماز شب بشنو و دریاب قال علیه
السلام رکعتان فی جوف اللیل خیر من الدنیا وما فیها وقال علیه السلام من صلی
باللیل حسن وجهه بالنهار وفی العوارف قال سهل بن عبد الله التستری یحتاج
العبد الی السنن والرواتب لتکمیل الفرائض ویحتاج الی النوافل لتکمیل السنن ویحتاج
الی الادب لتکمیل النوافل پس سالک را ناچار است از کثرت نوافل در شب و روز چنانچه
پای مبارک آن سرور علیه السلام را ورم شد از کثرت نوافل کما قال صاحب قصیدة البردة
ظلمت سنة من احی الظلام الی ان اشتکت قدماه الضر من ورم
وفی شمائل النبوی عن ابی هریرة رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقوم یصلی حتی تتفطر قدماه فیقال له اتفعل هذا وقد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک
قال افلا اکون عبدا شکورا وکان وظیفة ابی حنیفة رحمة الله فی الیوم واللیلة اربع
مائة رکعة کذا فی فتاوی الصوفیة وفی فتاوی فخر الدین اداء صلوة التطوع افضل
من صوم التطوع نقل است از منصور حلاج که هر روز صد رکعت نماز گزاردی و پنج نوبت
غسل کردی وفی حاصل الحیوات آورده است که از عارف ربانی واقف اسرار نهانی اویس
قرنی منقول است که در شب میگفتی هذه لیلة الرکوع بیک رکوع بسر می بردی و در شب
دیگر گفتی هذه لیلة السجود بصبح میرسانیدی گفتند ای اویس چه طاقت طاعت داری
که شبها بدین درازی بیک حال می گزرانی گفت کجاست شب دراز کاشکی ازل و ابد یک
شب بودی تا بیک سجده آخر بردمی و در آن سجده نالهای زار و گریه های بسیار کردمی

بہ نیم شب کہ ہمہ مست خواب خوش باشند ‖ من و خیال تو و نالہای درد آلود

شمع کہ بسوز و گریہ باشم ہمہ سال ‖ قوت از تن خویش می تراشم ہمہ سال

تا نیک و بد خلق نبابید دیدن ‖ شب زندہ و روز مردہ باشم ہمہ سال

قیل لما حبس الحجاج قید من کعبہ الی رکبتیہ ثلثة عشر قیدا وکان یصلی مع ذلک فی کل یوم ولیلة الف رکعة کذا فی فصل الخطاب وکان لابی حنیفة رحمہ اللہ جار ولہ ابنة لاتخرج الا اللیل فتری اباحنیفة رحمہ اللہ قائما فی سطحہ یصلی فظنتہ شجرة فلما توفی ابوحنیفة رحمہ اللہ قالت یا ابت این ذہبت تلک الشجرة التی کانت فی منزل ابی حنیفة فبکی الرجل قال قطعت تلک الشجرة کذا فی دستور القضاة وفی شرعة الاسلام ویواظب علی نوافل العبادة ولا یسرع فیہا فانہا مفتاح محبة اللہ تعالی وقربة وقرة اعین الصدیقین وانہا جوابر نقصان الفرائض لاسیما فانہا داب الصالحین ومکفرة السیئات ومطردة الداء وبرکة فی العمر ومنہاة عن الاثم پس باید کہ نماز تہجد گزارد دوازدہ رکعت واقلہ دو رکعت یا چہار رکعت قال اللہ تعالی ومن اللیل فتہجد بہ نافلة لک وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم صل من اللیل ولو قدر حلب شاة وقیل قد یکون ذلک قدر اربع رکعات وقیل قدر رکعتین وقیل فی تفسیر قولہ تعالی تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء ہی قیام اللیل کذا فی العوارف ونیت تہجد چنین کند نویت ان اصلی للہ تعالی رکعتین صلوة التہجد تکبیرا لذنوبنا وحفظا لایماننا وتوسیعا لرزقنا وتطویلا لعمرنا اللہم اقض حوائجنا وحوائج جمیع المؤمنین متوجہا الی جہة الکعبة الشریفة اللہ اکبر باید کہ قرأت یس بخواند زیرا کہ سہ دل جمع میشوند وقتی کہ سہ دل جمع شوند دعا مستجاب باشد یکی دل آدمی دوم دل شب کہ نصف شب باشد سوم دل قرآن کہ سورہ یس باشد ویصلی الضحی والاشراق وصلوة الزوال وصلوة التسبیح وما بین العشائین ویصلی فیہ ست رکعات صلوة الاوابین ویقول بعدہا انہ کان للاوابین غفورا وان یصلی فیہ عشرین رکعة فہو افضل ویواظب علی رکعتی تحیة الوضوء وعلی رکعتی تحیة المسجد وسائر النوافل وقال صاحب العوارف کرہ جماعة من العلماء تحیة الطہارة بعد

[illegible]

صلوة العصر واجارة المشائخ والصالحين قيل وكان عبدالله بن غالب يصلي الضحى مائة ركعة
ويقول بعد صلوة الضحى اللهم بك احاول وبك اصاول وبك اقاتل كذا في حصن حصين
وقيل يقرأ مائة مرة رب اغفرلي وارحمني واهدني وارزقني وتب علي انك انت التواب
الرحيم وبعد التهجد يشتغل بالذكر وبالدعاء لان الدعاء مخ العبادة وبالمناجات حكي
ان الامام احمد بن حنبل رأى ربه في المنام الف مرة فقال يا رب كيف النجاة من زوال
الايمان وانا اخاف فقال الله الزم هذا الدعاء اللهم صغر الدنيا باعيننا وعظم جلالك
في قلوبنا اللهم وفقنا لمرضاتك وثبتنا على دينك بفضلك وكرمك يا اكرم الاكرمين
ويا ارحم الراحمين وفي اخلص الخالصة حكي عن الليث انه قال رأيت عقبة بن
نافع ضريرالبصر ثم رأيته بصيرا فقلت له بم رد عليك بصرك فقال اتيت في منامي
فقيل لي قل يا قريب يا سميع الدعاء يا لطيفا لما يشاء رد علي بصري فقلتها فرد
الله على بصري ويقرأ سائر الادعية ثم يشتغل بالمناجات وفي اخلص الخالصة قيل
المناجات عرض ما في الفؤاد على رب العباد نقل ست از شمس الائمة الحلوائي او نقل ميكند
از عمر التاجر كه مي گفت شنيدم از ابا جعفر هاشمي كه ميگفت كه ديدم پدر خود را در خواب پرسيدم
كه اي پدر با تو حق تعالى چه كرد گفت غفرلي يعني بيامرزيد مرا گفتم بچه سبب گفت ازين كه بعد
از نماز تهجد اين مناجات پارسي مي خواندم مناجات پادشاها بنظر رضا و رحمت بما نگر و خداوندا
ظاهر و باطن ما را از طلب رضاي خود جمع دار تفرقه و پريشاني و سرگرداني از راه ما و از راه
همه مسلمانان دور دار عفو و عافيت را قرين وقت ما كن عنايت و رعايت را سابق و قائد ما
گردان ما را بدست تفرقه ما باز مده ما را با ما مگذار ما را بر ما مگمار ما را از شر ما نگهدار كار ما
و كار همه مسلمانان در عافيت و در رضاي خود باصلاح آر كرده ما در گذار و آنچه ناكرده ايم
هرچه بر بنده بخشي ديني بخش با رضاي خويش قرين بخش ما را بقهر خود خشنود مكن ما را بدو
خود مشغول كن ما را از ياد خود معزول مگردان اگر بپرسي حجتي نداريم و اگر بسوزي طاقتي
نداريم و اگر بسنجي بضاعتي نداريم از بنده خطا و زلت و از تو همه بخشش و عطا و رحمت
اي قديمي لم يزل و اي حكيمي بي بدل اللهم اصلحنا واصلح فساد قلوبنا واصلح فساد افعالنا

واصلح فساد اقوالنا واصلح فساد احوالنا واصلح فساد صدورنا واصلح ولاة امورنا و
اصلح ذات بيننا واصلحنا بما اصلحت به عبادك الصالحين يا خير المسئولين يا مصلح
الصالحين ويا اكرم الاكرمين اختم لنا بخير توفنا مسلمين والحقنا بالصالحين اللهم
صل على محمد وعلى آل محمد وعلى جميع الانبياء والمرسلين وبارك وسلم عليهم ومناجات
حضرت شاه عبد القادر جيلانى رضى الله عنه براى حفظ ايمان بايد خواند بسم الله الرحمن الرحيم
اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك وسلم عليهم الهى اگر از من بيچاره كفرى و يا خطائى
ويا گناهى صغيره وكبيره ويا زنائى ويا غيبتى ويا دروغى ويا لهوى ويا لغوى ويا حرصى
ويا حسدى ويا عجبى ويا كبرى ويا ناحقى ويا نفاقى ويا حرامى ويا بدگمانى ويا بدنظرى ويا بدوئى
ويا كراهتى ويا ترك امانتى ويا ترك ديانتى ويا ترك صيانتى ويا ظلمى ويا تعدى در حق آدمى
ويا در حق جانورى ويا در رعايت استاد و پير ويا در حق مادر و پدر كه هر يك از ينها بحكم خداوند تعالى
جل جلاله وبجز رسول الله صلى الله عليه وسلم نمى شايد ويا فسقى ويا فجورى ويا غفلتى ويا عيبى
ويا تقصيرى كه بفرمان خداى تعالى و بفرمان رسول الله صلى الله عليه وسلم بقصد ويا بفراموشى
كرده باشم ويا در خاطر گذشته باشد ويا بر زبان رفته باشد قولاً وفعلاً حاضراً وناظراً ظاهراً
وباطناً ليلاً ونهاراً سراً وجهراً اولاً وآخراً قديماً وجديداً از ينجمله گناهان باز آمدم و پشيمان
شدم وتوبه نصوح كردم كه باز از ينها در وجود من در نيايد واز سر تجديد مسلمان شدم
وايمان آوردم واقرار كردم بوحدانيت خداى تعالى وانچه فرموده است خداى تعالى
وايمان آورده ام بدانچه ايمان آورده است محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم وبيزارم
از انچه محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم بيزار است ودور بوده است وبتصديق ويقين
دل ميگويم لا اله الا الله محمد رسول الله الهى هم بدين اقرار وتصديق جميع دمهاى
من ثابت دارى الهى هم بدين اقرار وتصديق دم آخر من ثابت دارى الهى هم بدين
اقرار وتصديق ابد الآباد بلقاء ديدار خود مشرف گردانى بحرمت حبيب خود وسبق
خواجه كائنات وخلاصه موجودات وصدر بدر عالم صلى الله عليه وسلم وآله واصحابه
اجمعين آمين يا رب العالمين يا ذا الجلال والاكرام برحمتك يا ارحم الراحمين

دیگر مناجات امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره بخواند مناجات ملکا بادشاها
وخداوندا ورحیما زبان ما را که خطیب منبر دهان ماست بذاکره اذکروا الله ذکرا کثیرا
گویا دار الهی دیده ما را که راه بین یقین ماست به بینائی فانظر الی آثار رحمة الله بینا
دار الهی گوش وهوش ما را باستماع فاذا قرء القران فاستمعوا له شنوا دار الهی صندوق
دل ما را از وسوسه الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس ایمن دار
الهی جلال دل ما را که سلطان ولایت ایمان ماست از پادشاه اولئك كتب فی قلوبهم
الایمان معزول مگردان الهی دستهای ما را از گرفتن لقمه ناوجه ولا تاکلوا اموالکم
بینکم بالباطل نگاه دار الهی قدم ما را از قرب ان لهم قدم صدق عند ربهم ثابت
دار الهی فرزندان مسلمانان را در مکتب کرامت الرحمن علم القران بتعلم علم مشرف گردان
الهی مادران وپدران ما را که محبوس زندان لحد گور خانه مار ومور که اسیر خاک گشته اند
به بشارت یبشرهم ربهم برحمة برحمت خویش بر ایشان بشارت رسان الهی در آن
ساعت که اجل ما در رسد وجنازه ما را از دروازه بنای فانی بیرون کنند ما را از تلقین ان
الله یغفر الذنوب جمیعا جدا مگردان الهی سلاطین دهر را بداد عدل وانصاف ان الله
یأمر بالعدل والاحسان آراسته دار الهی مسافران که در سفر وحضر اند انما جزاء
الذین یحاربون الله ورسوله در امان دار الهی بیماران اهل ایمان را از دار وخانه
وننزل من القران ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين معجون لطف کرامت کن الهی پیران
طریقت را که هادیان دنیا وآخرت اند بتشریف بل احیاء عند ربهم مشرف گردان الهی آب
مبارک بر تارک نبات ونباتات وانزلنا من السماء ماء مبارکا چنانچه اوست بارنده در میان
خلق پاینده دار الهی توانگران را بخلعت الاغنیاء من التعفف آراسته دار الهی درویشان
را بصبر ان الله مع الصابرین قرین گردان الهی علماء دین را بدرجات والذین اوتوا
العلم آراسته دار الهی چون عمر ما وکافه اهل اسلام بخاتمت در رسد همه را با سعادت ختم
گردان ودعا مستجاب وشهادت روزی گردان یا اله العالمین ویا خیر الناصرین
ایضا بخواند الهی از آن وقت باز که مرا از حجله عدم بوجود آوردن تا هذا الوقت

انچه از افعال غیر رضای تو در شریعت و حقیقت و معرفت از دست و اعضا بعمداً و خطاً
او سراً و علانیةً رفته باشد یا خواهد رفت یا خواهد گذشت میدانم یا نمیدانم از جمله معاصی
ماضی و حال و استقبال بطوع و رغبت خویش توبه کردم و باز آمدم و از سر مسلمان میشوم
کلمهٔ شهادت میگویم اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله الهی
قلبی محجوب و نفسی معیوب و عقلی مغلوب و هوائی غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر
و لسانی مقر بالذنوب فکیف حیلتی یا ستار العیوب و یا غفار الذنوب الهی خیرک
کثیر کثیر و عفوک یسیر یسیر فاعف عنا بفضلک و کی ملک الهی من ضعیف و رمانده
را و من نحیف از درها رانده را و من عاجز در بدر گشته را و من زنار دار خرقه پوش او من
ستاد و کتب عاصیان را و من گندم نمای جو فروش را و من تائب ناتمام را و من منقاد
فرمان شیطان را بفضل عمیم خود و لطف قدیم خود از هوای نفس اماره خلاصی ده و از کید
چشم بدکاره پناهی ده الهی توبهٔ نصوح کرامت کن طاقت عدل تو نداریم و امید فضل
تو داریم بلکه مرا توفیقی ده تا ترا پرستم بی توفیق پرستیدن نتوانم خداوندا معرفتی ده تا
ترا شناسم بی معرفت شناختن نتوانم الهی ضائع کردم عمر خود را در انچه که رضای تو نبود و صلی
الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین و دیگر بخواند الهی اگر بدرقهٔ حفظ تو همه اتقیا
و ابرار و معصومان رهبری کند پس اشقیا و فجار و عاصیان را که کند و اگر سیلاب عفو تو اوساخ
آثام تیره روزگاران اشرار نشوید که شوید و اگر دریای رحمت سرگشتگان تیه ضلالت را دست
نگیرد که گیرد و اگر سحاب کرمت امطار هدایت بر جان تاهان بوادی غفلت نبارد که بارد و اگر
نسیم عنایت کشتی غرق شدگان دریای معصیت و هوا را از غرقاب ضلالت بساحل توبه
و انابت نیارد که آرد و در شب جمعه برای هر حاجت این نماز بخواند و نیت ان اصلی لله تعالی رکعة
واحدة متوجها الى جهة الكعبة الشريفة الله اكبر - الحمد یکبار و آیة الکرسی هفت بار
و انا انزلناه بیست و پنج بار و سورهٔ اخلاص صد بار التحیات درست خواند و بعد از سلام
سر بسجده رود و رخ راست بر زمین نهد هفتاد بار بگوید الهی بحرمت آنوقت و آن ساعت که تو
بودی و هیچکس نبود و بعده رخ چپ بر زمین نهد و بگوید الهی بحرمت آنوقت و آن ساعتی که تو

نماز حاجت

باشی و هیچکس نباشد بعده پیشانی بر زمین نهد و بگوید الهی تو یکی و رکعت یکی و حاجت
من روا کن بعده کلمه تمجید هفتاد بار بخواند و درود هفتاد بار و استغفار هفتاد بار بخواند حاجت
او بر آید **صلوة الحاجة** یصلی رکعتین فی الاولی الفاتحة الف مرة والاخلاص
مرة وفی الثانیة الفاتحة مرة والاخلاص الف مرة ثم یسلم ویسأل الحاجة فانه
اسرع الاجابة مجرب مجرب **لدفع** الطاعون یصلی من کان صالحًا فی ذلك
المقام کل لیلة رکعتین یقرء فی کل رکعة الفاتحة مرة ویٰس مرة ویقول بعد السلام
یا حلیم یا صمدی والف مرة **لدفع** الامراض والاسقام من کان فیها رئیسا یصلی سبع
لیال کل لیلة اربع رکعات یقراء فی کل رکعة الفاتحة مرة والفیل ثلث مرات والاخلاص
خمس عشر مرة ویقول بعد السلام سبعمائة مرة یا سلام **صلوة العاشقین** اربع
رکعات یقراء فی کل رکعة الفاتحة والاخلاص مرة فیقول فی الاولی مائة مرة
یا الله وفی الثانیة یا رحمن وفی الثالثة یا رحیم وفی الرابعة یا ودود من صلیها جعل
الله من المقربین **صلوة الواصلین** دو رکعت نماز گزارد در رکعت اول بعد از فاتحه
الم تر کیف بخواند و در دوم بعد از فاتحه لایلاف بعد از سلام سر برهنه کند و دستار
در گلو اندازد و استاده شود و نر انگشت پای راست بر بالای نر انگشت چپ نهد باقی
راست بر هوا ماند و زور بر پای کند و تسبیح در دست گیرد هزار و یکبار یا بدّوح گوید بعده
بنشیند و دستار بر گردن نهد هزار و یکبار یا رب گوید **صلوة الموحدین** یک رکعت
بگزارد رکعت صلوة الموحدین نیت کند بعد از فاتحه قل هو الله چهل و یکبار بخواند بعد
ازان در هر دو سجده بعد از تسبیح بیست و یکبار انت حاضری گوید بعد ازان سر بر جانب
راست نهد بیست و یکبار الله حاضری گوید بعد ازان سر بجانب چپ نهد بیست و یکبار
الله ناظری گوید بعد از سلام صد بار این دعا بخواند الهی احدی صمدی فردی من
عندك مددی الیك منتها طلبی کرمك سببی عجل فرجی بحق محمد العربی یا وهاب
یا وهاب یا وهاب دوگانه هزار سجده بگزارد در هر رکعتی بعد فاتحه سوره اخلاص گان بار
بخواند در هر رکعتی پانصد سجده بدهد بعد هر سجده جلسه کند و در هر جلسه این دعا بخواند

برای دفع الطاعون

وبیش از شروع صد بار درود وصد بار استغفار بگوید ودعا اینست اللهم لبیک لبیک
لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک لبیک وسعدیک
والخیر فی یدیک لبیک لبیک والرغباء الیک والعمل لک ملوم لقلة علیک اخذ
هذا واخذت من الصالحین وبلغت الیک وانما انا من المبلغین فان قبلت عنی
فکنت من الفائزین وان لم تقبل عنی فکنت من الخاسرین شرط سیوم آنکه
صائم بودن لقول عائشة رضی الله تعالی عنها ولا اعتکاف الا بصوم ولا اعتکاف الا فی
فی مسجد جامع رواه ابوداؤد کذا فی مصابیح المشکوة وفی التمنی الصوم شرط فی
الاعتکاف عندنا وعند مالک وعند الشافعی واحمد لقوله علیه السلام لا اعتکاف
الا بصوم واعلم ان الصوم شرط لصحة الاعتکاف الواجب ولصحة التطوع فی روایة
الحسن عن ابی حنیفة رحمه الله واعتکاف بر سه نوع است واجب است وسنت
است ونفل است واجب آنست که مسلم برخود لازم گیرد وسنت در عشرهٔ آخر ماه رمضان
که رسول علیه السلام بران مواظبت کرده است ونفل آنست که در مسجد درآید بنیت اعتکاف
واین قسم با صوم وبغیر صوم جائز است کذا فی المضمرات معلوم شد که اعتکاف بغیر از صوم
درست نیست صوم را فضیلت بسیار است که در احادیث وارد شده است وفی مشکوة
المصابیح عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لکل شیء زکوة وزکوة الجسد الصوم رواه ابن ماجة المراد بالزکوة الصدقة و
صدقة الجسد ما یخلص به عن النار وعن ابی امامة رضی الله تعالی عنه قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صام یوما فی سبیل الله جعل الله بینه و
بین النار خندقا کما بین السماء والارض رواه الترمذی وعن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کل عمل ابن آدم یضاعف الحسنة بعشرة امثالها
الی سبع مائة ضعف مرات قال الله تعالی الا الصوم فانه لی وانا اجزی به یدع
شهوته وطعامه من اجلی للصائم فرحتان فرحة عند فطره وفرحة عند لقاء
ربه ولخلوف فم الصائم اطیب عند الله من ریح المسک والصیام جنة الحدیث

بیان اقسام اعتکاف

وقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالی ما ئدۃ مالا عین رأت ولا اذن سمعت
ولاخطر علی قلب بشر لا یقعد علیہا الا الصائمون بدانکہ در صوم داشتن تمام دہر اختلاف
کردہ اند بعضی بزرگان در تمام عمر خود صوم نگاہ داشتند وبعضی گاہ صائم وگاہ مفطر
می بودوکان ابو عبد اللہ بن جابر صائما مرنیفا وخمسین سنۃ لا یفطر فی السفر ولا فی الحضر
فجہد بہ اصحابہ یوما فافطر فاعتل من ذلک ایاما فاذا رای المرید صلاح قلبہ من
دوام الصوم فلیصم دائما ولیدع الافطار جائعا فہو عون حسن لہ علی ما یرید کما فی
العوارف روی عن ابی موسی الاشعریؓ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من
صام الدہر ضیقت علیہ جہنم ہکذا وعقد تسعین ای لم یکن فیہا موضع عن
محمد بن الیمانی انہ قال اخترت صوم الدہر بما سالت ستۃ نفر عن ستۃ اشیاء
فاجابوا بجواب واحد سألت الاطباء عن اشفی الادویۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل
وسألت العباد عن انفع الاشیاء فی عبادۃ الرحمن فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت
الحکماء عن اعون الاشیاء علی طلب الحکمۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت
الزہاد عن اقوی الاشیاء علی الزہد فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت العلماء
عن افضل الاشیاء علی حفظ العلم فقالوا الجوع وقلۃ الاکل وسألت الملوک عن اطیب
الادام والاغذیۃ فقالوا الجوع وقلۃ الاکل کذا فی الخلاصۃ وعن بریدۃ قال دخل
بلال علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وہو یتغدی فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم الغداء یا بلال قال انی صائم یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال رسول اللہ
صلعم نأکل رزقنا وفضل رزق بلال فی الجنۃ اشعرت یا بلال ان الصائم یسبح
عظامہ ویستغفر لہ الملائکۃ ما اکل عندہ رواہ البیہقی فی شعب الایمان کذا فی
مشکوۃ المصابیح وکرہ قوم صوم الدہر وقد ورد فی ذلک ما رواہ ابو قتادۃؓ قال
سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کیف من یصوم الدہر قال لا صیام ولا افطر
وسرور عالم ہم گاہ صوم میداشتند وگاہ افطار می کردند کما روی عن عائشۃ رضی
اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصوم حتی نقول لا یفطر ویفطر

حتی نقول لا یصوم وما رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم صام شهرا الا رمضان
الحدیث ومنهم من کان یصوم یوما ویفطر یوما وقد ورد افضل الصیام صوم
اخی داؤد کان یصوم یوما ویفطر یوما فاستحسن ذلک فهو من الصالحین
یکون بین حال الصبر وحال الشکر ومنهم من کان یصوم یومین ویفطر
یوما او یصوم یوما ویفطر یومین وقیل کان سهل بن عبد الله یاکل فی خمسة
یوما مرة وفی رمضان یاکل اکلة واحدة وکان یفطر فی کل لیلة بالماء
القدوح للسنة اما درحق اهل تجرید بهتر ست صوم وهر شتن لقوله علیه السلام
یا معشر الشباب من استطاع منکم المرأة فلیتزوج فانه اغض للبصر واحصن
للفرج ومن لم یستطع فعلیه الصوم فانه له وجاء رواه البخاری ومسلم
وفی خلاصة الحقائق وقال بعض اهل المعرفة الصوم ثلثة صوم العام و
صوم الخاص وصوم الاخص اما صوم العام ترک الاکل والشرب والوقاع
وصوم الخاص محافظة الجوارح وان یعفو عمن یظلمه ویکف لسانه عن اهل
القبلة وصوم الاخص ترک ما سوی الله وقال اهل الریاضة الصوم للمبتدی
جنة وللمنتهی جنّة قیل الصوم دواء الذنوب ویحیی القلوب چون ثواب صوم
واقسام آن شنیدی و دریافتی اکنون ثواب خوردن وادعیه که در وقت
افطار کردن باید خواند بشنو و دریاب وفی الارشاد ولو قسم المفطر
شطرین یاکل نصفه اول اللیل ونصفه سحرا کان حسنا سحر خوردن مستحب
ست لقوله علیه السلام تسحروا فان فی السحور برکة وعن عمرو بن العاص
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فصل ما بین صیامنا
وصیام اهل الکتاب اکلة السحر رواه مسلم وتعجیل افطار وتاخیر سحور نیز مستحب
ست زیرا که رسول علیه السلام فرمود ثلث من اخلاق المرسلین تعجیل الافطار
وتاخیر السحور والسواک کذا فی کنز الاوراد وفی مشکوٰة المصابیح عن سهل
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الناس بخیر

ما عجلوا الفطر متفق علیه وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم قال الله تعالی احب عبادی الی اعجلهم فطرًا رواه الترمذی
وعن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لا یزال الدین ظاهرا ما عجل الناس الفطر لان الیهود والنصاری یؤخرون
رواه ابوداؤد وابن ماجه بدانکه افطار کردن اولی بخرماست اگر خرما نباشد
بآب افطار کند لقوله صلی الله علیه وسلم اذا افطر احدکم فلیفطر علی تمر فانه
برکة فان لم یجد فلیفطر علی ماء فانه طهور رواه احمد وفی شرعة الاسلام
وکان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر فی الصیف علی الماء وفی الشتاء علی
التمر وکان النبی صلی الله علیه وسلم یفطر بثلاث تمرات او علی شیئ لم تمسّه
النار در تحفة المریدین آورده ست باید که بعد از نماز خفتن روزه بکشاید تا شرف
بین العشائین دریافته باشد بطاعت وعبادت اما پیش از نماز شام بنمک یا آب روزه
بکشاید تا بسنت عمل نموده شود وسنت ست که گاه گاهی خادم کوزهٔ آب بر مجلسیان
برگرداند وچون درویشان به خلوت درآیند باید که خادم کوزه بدر خلوتیان آرد وناخن
بر کوزه زند تا هر کرا رغبت بود بستاند واولی آنست که خلوتی آب کم خورد تا خواب
وثقل کم بود در کنز الاوراد آورده ست که در وقت افطار بگوید اللهم لک صمت
وبک آمنت وعلیک توکلت وعلی رزقک افطرت واگر او را در روز دوم نیت
روزه باشد بگوید وبصوم غدٍ نویت والا نگوید وایضًا بگوید سبحانک اللهم و
بحمدک تقبله منی انک انت السمیع العلیم ایضًا در وقت افطار بخواند الحمد
لله الذی اعاننی فصمت ورزقنی فافطرت یا واسع المغفرة عن عبد الله بن
مسعود رضی الله عنه عن رسول الله صلی الله علیه وسلم انه قال من صام
یوما ثم قال فی آخره استغفر الله الذی لا اله الا هو الغفور یکون عما لغا ورفث
فی صومه کذا فی فتاوی الصوفیة واذا افطر قال ذهب الظماء وابتلت العروق
وثبت الاجر ان شاء الله تعالی وایضًا اللهم انی اسئلک برحمتک التی وسعت کل

شیئ ان تغفر لی ذنوبی فان افطر عند قوم قال افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة وان اکل مع مجذوم او ذی عاهة قال بسم الله ثقة بالله وتوکلا علیه واذا اکل الطعام فلیقل اللهم بارك لنا فیه واطعمنا خیرا منه فاذا فرغ من الاکل والشرب قال الحمد لله الذی اطعمنا وسقانا وجعلنا مسلمین کذا فی حصن الحصین متن شرط چهارم آنکه پنج وقت نماز باجماعت گزاردن ش لقوله تعالی وارکعوا مع الراکعین یعنی نماز باجماعت بگزارید ولقول عائشة رضی الله تعالی عنها ولا اعتکاف الا بصوم ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع رواه ابو داؤد رضی الله تعالی عنه وکذا فی المشکوة قوله فی مسجد جامع ای فیه جمع وجماعة پس معلوم شد که اعتکاف بغیر از جماعت روا نباشد وقال الله تعالی وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات عن ابن عباس رضی الله عنه العمل الصالح اداء الصلوة الخمس بالجماعة کذا فی شرح الامالی ولقول عثمان ابن عفان رضی الله عنه ان الصلوة من احسن ما عمل الناس فاذا احسنوا احسنوا معهم هر چون نماز ست احسن اعمال پس باجماعت نماز بگزارید ه‍ ش وفی شرح الوقایة الجماعة سنة مؤکدة وهو قریب من الواجب وقیل فرض کفایة وفی التمنی الجماعة من خصائص هذا الدین فانها لم تکن مشروعة فی سائر الادیان قال عامة مشائخنا انها واجبة وقیل فرض عین وبه قال احمد وداؤد وفی القنیة تارك الجماعة من غیر عذر یجب تعذیره ویاثم الجیران بالسکوت عنه وقال علیه السلام من ادرك الجماعة اربعین یوما کتب له براءة من النار وبراءة من النفاق وقال علیه السلام تارك الجماعة ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان وتارك الجماعة یمشی علی الارض والارض تلعنه وینظر الی السماء والسماء یلعنه وگفت علیه السلام که پنج نماز مثل پنج جوی روانست هر که پنجوقت نماز برپای دارد هیچ گناه بروی نماند ودر حاصل الحیوة آورده است که شیخ ابو اللیث سمرقندی فرموده اند

که هر که نماز بجماعت گزارد او را حق سبحانه تعالی پنج چیز کرامت کند اول تنگی عیش از و
بردارد و دوم وی را عذاب گور نباشد سوم نامهٔ اعمال او بدست راست او دهند
چهارم از پل صراط بگزارند پنجم به بهشت رود بی حساب و فی مشکوة المصابیح عن ابن
عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوة الجماعة تفضّل صلوة الفذ
بسبع وعشرین درجة متفق علیه وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اثنان فما فوقهما جماعة رواه ابن ماجه و فی شرعة الاسلام
و تفتتم الصلوة فی جماعة المسلمین فانها اضعاف مضاعفة ورحمة ورضوان ولا
یرخص لمن سمع النداء ترك الجماعة روی فی الاخبار ان من حافظ علی صلوة
الخمس بجماعة اورثه الله تعالی السعادة وان كان عمل قراب الارض خطیئة
ومن لم یحافظ علی صلوة الخمس وعمل قراب الارض طاعة اورثه الله تعالی الشقاوة
ونحو ذلك یدل علی فضیلة الجماعة وعظم شانها وبركتها حكی ان فضیل بن
عیاض رضی الله عنه كان من قطاع الطریقة غیر انه كان حافظًا للصلوت الخمس
بالجماعة فادركته بركة ذلك واورثه السعادة وكان یوما فی الایام خرج لقطع
الطریق فعرض له ركب فقصده لیقطع علیهم فقراء رجل منهم قوله تعالی
الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله فسمع فضیل بن عیاض ذلك
وقال آن یا رب فقد آن یا رب درمی سلاحه وتاب حتی بلغ حیث بلغ وروی فی الاخبار
من حافظ علی الصلوات الخمس فی الجماعة لم یخرج من الدنیا حتی یری مكانه فی الجنة
فاذا قرب وفاته وقفت الملائكة عن یمینه و یساره فیرفع بصره الی السماء
فیری موضعه فی الجنة كذا فی كفایة الشعبی وسفیان ثوری رحمة الله علیه گفت صحابه
کرام بودند اگر ایشان را نماز جماعت فوت شدی یک هفته تعزیت میداشتندی و اگر
تکبیر اولی فوت شدی سه روز تعزیت می کردندی و اگر صف اول فوت شدی یک روز
تعزیت میکردندی در تنبیه ابو اللیث مذکورست که هر که نماز بجماعت نکند او را حق تعالی
دوازده چیز نکند سه چیز در دنیا و سه چیز بوقت مرگ و سه چیز اندر گور و سه چیز بقیامت

اما آن سه چیز که در دنیا بود یکی برکت از کسب وی برگیرد و دوم سیماء روی او ببرد و سوم در دل مردمان دشمن گرداند اما آن سه چیز که بوقت مرگ باشد اول جان او گرسنه و تشنه بردارد دوم جان کندن بروی دشوار گرداند سوم کلمه شهادت بر زبانش نیاید اما آن سه چیز که اندر گور بود اول پرسیدن منکر و نکیر با هول و فزع بود و دوم تاریکی گور بود سوم گور بروی تنگ بود و اما آن سه چیز که اندر قیامت بود اول خشم خدای تعالی دوم عذاب سخت سوم حساب دشوار در خلاصة الحقائق مذکورست که معاذ گفت که خواجه شقیق را رحمة الله علیه نماز پیشین بجماعت فوت شد پنجاه درم صدقه داد و یکماه تعزیت میداشت و می گریست و می گفت اللهم اعطنی اجر ما فاتنی عبد الله بن عباس روایت کرد که مردی سوال کرد پیغمبر خدای را علیه السلام و گفت یا رسول الله اگر مردی تمام شب قیام کند و روز روزه دارد بجماعت نماز حاضر نشود چگونه باشد رسول علیه السلام فرمود که او در آتش باشد سفیان بن عیینه گفت مردی بود در کوفه از اغنیا بجماعت نماز حاضر نشدی روزی او میزبانی کرد و خلق را طلبید هیچکس حاضر نشد و دعوت او اجابت نکردند گفتند ما اجابت نکنیم دعوت کسی را که او اجابت نکند خدا را ابو هریره رضی الله عنه می آرد که مردی بود نابینا بخدمت رسول علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله من مردی نابینا ام و میان من و میان تو در اثنای راه درختان انبوه درهم پیچیده و مرا دست کشی نیست مرا رخصت کن در نماز خفتن و نماز بامداد که در مسجد حاضر نشوم رسول علیه السلام فرمود تو بانگ نماز بشنوی گفت آری رسول علیه السلام او را رخصت نداد نقل ست که مردی نابینا بود و سوی مسجد روان شد تا نماز خفتن بجماعت بگزارد در شبی که باران بود زن وی را گفت که چرا در خانه نماز نمیکنی گفت در مسجد بروم تا ادا کنم شکرانه دستها و پایهای خود پس چون از مسجد بخانه آمد در خواب شد چون بیدار شد هر دو چشم وی را بینائی ظاهر شد پس گفت نیکوئی پروردگارست که شکر کرده ام او را پس جزا داد مرا شکر من ست و در خلاصة الحقائق آورده هست هر که ترک جماعت کند او در بدعت افتد و بیرون آرد خدای تعالی

برکت از نفس او و بال او چون ثواب نماز جماعت شنیدی و دریافتی اکنون
بباید که نماز بحضور دل گزاری قال علیه السلام لعن الله حسنًا فانما بین یدی
الله ولیس معه قلبه وقال علیه الصلوة والسلام لا صلوة الا بحضور القلب
کذا فی مونس الفقراء و فی العوارف وقد ورد عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا قام العبد الی الصلوة المکتوبة مقبلا علی الله بقلبه وسمعه وبصره
انصرف من صلوته وقد خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه وذکرت السرقة
عند رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال ای السرقة اقبح قالوا الله ورسوله
اعلم فقال ان اقبح السرقة ان یسرق الرجل صلوته لا یتم رکوعها ولا سجودها
ولا خشوعها ولا القراءة فیها وسئل ابو سعید الخدری عن کیفیة
الدخول فی الصلوة فقال هو ان تقبل علی الله تعالی اقبالك علیه یوم
القیمة ووقوفك بین یدی الله تعالی لیس بینك وبینه ترجمان وهو مقبل
علیك وانت تناجیه وتعلم من هو واقف بین یدیك فانه الملك الاعظم
وقیل لبعض العارفین کیف اکبر التکبیرة الاولی فقال ینبغی اذا قلت الله
اکبر ان یکون مصحوبك فی الله التعظیم والقرب مع الالف والهیبة مع
اللام والمراقبة والمحافظة مع الهاء وقیل لعامر بن عبد الله هل تجد
فی الصلوة شیئا من امور الدنیا فقال لان یختلف علی الاسنة احب الی
من ان اجد فی الصلوة ما تجدون وقیل لبعضهم هل تحدث نفسك
فی الصلوة بشیء من امور الدنیا فقال لا فی الصلوة ولا فی غیرها وقال
شیخ الشیوخ حرکت یدی فی الصلوة عند شخص من الصالحین فلما
انصرفت من الصلوة انکر علی وقال عندنا ان العبد اذا وقف فی الصلوة
ینبغی ان یبقی جمادا جامدا محضا لا یتحرك منه شیء وقد جاء فی الخبر
سبعة اشیاء فی الصلوة من الشیطان الرعاف والنعاس والوسوسة
والتثاؤب والحکاك والالتفات والعبث بالشیء وقیل السهو والشك

وقد روی عن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما انه قال ان الخشوع
فی الصلوة ان لا یعرف المصلی من علی یمینه و شماله ونقل عن سفیان
انه قال من لم یخشع فی الصلوة فسدت صلوته وقیل لموسی بن جعفر
ان الناس افسدوا علیک الصلوة یمرون بک بین یدیک قال ان الذی اصلی
له اقرب الی من الذی یمشی بین یدی وقیل کان زین العابدین بن الحسین
رضی الله عنهما اذا اراد ان یخرج الی الصلوة لا یعرف احد من تغیر لونه
فیقال له فی ذلک فقال الله رون بین یدی من ارید ان اقف وسئل
الجنید ما فریضة الصلوة قال قطع العلائق وجمع الهم والحضور بین
یدیه وقال ابن عباس رض رکعتان فی تفکر خیر من قیام لیلة وقال علیه
السلام من صلی رکعتین لم یحدث نفسه بشیئ من الدنیا غفر الله له ما تقدم
من ذنبه من رسالة من لا کابر آورده ست که قرات تسبیحات رکوع و سجود با
حضور چنان بخواند که هر حرفی خدای را می شنواند که پیش خداوند استاده است
و دل را حاضر دارد و هر کلمه و تسبیح با حضور دل ادا کند و نمازی که دل در ان
حاضر نباشد بعقوبت نزدیکتر ست و فی شمائل الاتقیاء قال الغوث ای صلوة
اقرب الیک قال الله تعالی الصلوة التی لیس فیها سوائی والمصلی غائب عنه
یا غوث الاعظم المحروم عن الصلوة هو المحروم من المعراج عندی کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم الصلوة معراج المؤمنین پس انکه نماز بخشوع باید
کرد قال الله تعالی قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون وقال
الله تعالی فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون
تو درون نماز و دل بیرون گشته میکنی بهائی همچنین حالت پریشان را شرم باید نماز میخوانی
تو بی در عبادت ولی بخبر از معبود تو بی در سجده ولی بخبر از مسجود الصلوة نوعان
حی و میت مرده آنکه بی خضوع و خشوع گزارد و زنده آنکه با فهم معانی و حضور
دل ادا کند ع چندین هزار سجده بکردی بغافلی نشین بصدق سجده خود را

شمار کن یک سجده کن چو سجدهٔ ادریس با حضور وانگه میان جنت ما وا قرار کن
نقل ست وقتی رابعه در نماز بود در چشم او خاری رسید خون روان شد خواجه
حسن بصری پرسید که ای رابعه در چه کار بودی که خون از چشم تو میرود گفت در نماز
بودم خواجه فرمود که ترا خبر نبود رابعه گفت ای خواجه آن زمان که در نماز باشم بخدا
اگر هفت طبق دوزخ تافته در چشم من کشند خبر نباشد این خود بیش نبود نعم من قبیل
شعر تا نباید دوستان ایشان در حضور سر فرو نارند وقتی در نماز گفتند که گزارندهٔ
نماز مقبولی را نماز دعای نیک کند و گوید حفظك الله تعالی کما حفظتنی
واگر بغفلت گزارد گوید ضیعك الله کما ضیعتنی و فی مونس الفقراء قال
الله تعالی وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین اخلاص بی نیت
نتواند بود و نیت بی حضور دل حاصل نباید حضور بر سه درجه ست حضور
اهل شریعت و آن آنست که بداند که کدام نماز می گزارد فرض یا نفل عصر یا ظهر
حضور اصحاب طریقت آن آنست که پیش از شروع دل از اندیشه ردیه و خطرهٔ
نامرضیه پاک گرداند و در هر رکعتی از ارکان نماز دل خود حاضر دارد چون استقبال
قبله کند چنان پندارد که بکونین و هرچه غیر حق تعالی ست بدان پشت کرده ام و کلی رو
بمعبود و موجود و خالق و رازق خود آنچنان آورده ام که هرگز روی و دل از آن
حضرت نگردانم و بغیر حق تعالی روی نیارم و دعای انی وجهت وجهی للذی فطر
السموت والارض حنیفا وما انا من المشرکین بیقین دل بخواند و چون الله اکبر
گوید دل حاضر دارد و پندارد که حضرت عزت بزرگتر هست و بی نیازتر از آنکه در حیز
وهم مخلوق درآید و بزرگترست و بی نیازتر از آنکه از عبادت و طاعت ملک و جن
و انس در ملک بی نیازی وی ذره بیفزاید یا بنا کردن عبادت و طاعت ایشان
در سلطنت و استغنای وی ذره خللی و نقصانی زاید و چون قراءت خواند یقین
داند که قرآن کلام نامخلوق و کلام خالق ست در هر امری و نهی و دخلی و تمثیلی
که در قراءة خواند چنان پندارد که حق تعالی بذات بی پیغمبر واسطه بمن خطاب می کند

دوران مستغرق گردد وچون رکوع کند چنان پندارد که در کنه حکمت بالغه حق تعالی
چون بهائم ذلیل وبی عقل از هیبت کبریائی وبی نیازی وی عقول ما در پیسیده
ریشهای ما خمیده وچون سجده کند پندارد که آسمان کبریائی وعظمت خدائی مارا
بزمین چسپانیده وبزمین پست گردانیده که صفت کبریا وعظمت خدا جز بذات او
مسلم نه قال النبی صلی الله علیه وسلم کبر بجمیع بدنك واقرأ بجمیع بدنك و
ارکع بجمیع بدنك واسجد بجمیع بدنك زیرا که مالک جمیع اعضا دل ست چون
دل حاضر بشود از جمیع اعضا تخشع وتضرع حاصل آید وحضور ارباب عقیده شد آنست
که آئینه دل از کدورت ما سوی الله مصفی ومزکی گردانند تا نقش الله در دل نقش
محیط شود وبعین الیقین بمشاهده حق تعالی مستغرق گردد واز خود محو شود حضرت
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پیکان خلیده بود مقدور کشیدن نبود در حالت
نماز کشیده اند ایشان را از ان علم والم نبود ذکر فی جامع الفتاوی فالذی
یحضر قلبه فی الصلوة افضل والذی لا یحضر قلبه یجوز ان یقال انه لیس
فی الصلوة ولا فی المسجد لعدم المقصود کما سمی الله تعالی صما وبکما وعمیا
مع انه یجوز الصلوة کذا فی فتاوی الصوفیه در تکمله حضرت مولانا عبد الغفور
آورده است که روزی حضرت مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره فرمودند که
صوفی نماز میخواند هرگاه که رکوع وسجده میکرد میگفت هو یرکعنی وهو
یسجدنی وهو یقیمنی مولانا فرمودند که ازین توحید درست نمی شود بلکه
باید گفت هو یقیم وهو یرکع وهو یسجد تا دوئی نباشد در لمعات آورده است
که بزرگان بسوالک این حدیث را تاویل کردند واین حدیث را هم تاویل کردند
که فان لم تکن تراه اگر تو نباشی ببینی او را وحکی انه قال المعشوق لعاشقه
اذا اکثر النظر الیه ما ترید منی قال العاشق ارید ان اراك فنا وله الحبیب
سواکما من شجر الاراك فقال العاشق لا ارید سواك پس سالک را باید که نماز
چنین بگزارد وبغفلت وبعادت نکند چون کردن نماز بجماعت با حضور

شنیده ای و دریافتی اکنون بدانکه اختلاف کردند در نماز پنجگانه که کدام
نماز کدام پیغمبر خوانده و بر ما فرض شد وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان آدم لما
تیب علیه عند الفجر صلی رکعتین فصارت الصبح وأمر الخلیل بذبح اسمعیل
وفدا اسمعیل عند الظهر فصلی اربع رکعات فصارت الظهر وبعث عزیز
فقیل له کم لبثت قال یوما فرای الشمس فقال او بعض یوم فصلی اربع
رکعات فصارت العصر وغفر لداؤد عند المغرب فقام وصلی اربع رکعات
فجهد فی الثالثة ای تعب فیها عن الاتیان بالرابعة لشدة ما حصل له من
البکاء علی ما اقترفه ما هو خلاف الاولی فصارت المغرب ثلاثا واول
من صلی العشاء الاخیر نبینا علیه وعلیهم السلام کذا قال شیخ ابن الحجر
قال علی رضی الله عنه شعر صلوة الفجر صلاها ابونا صلوة الظهر اداها خلیل
صلوة العصر یونس ثم عیسی علی وقت الغروب له دلیل صلوة اللیل اداها کلیم
فاوجب کلها رب جلیل صبح از آدم پیجو ظهر از خلیل عصر از یونس بدان مغرب مسیح
از کلیم الله عشا را خوانده ام وتر از پیغمبر ذات بلیح وعن ابن عمر رضی الله
عنهما قال کانت الصلوة خمسین والغسل من الجنابة سبع مرات وغسل البول
من الثوب سبع مرات فلم یزل رسول الله صلی الله علیه وسلم یسئل حتی جعلت
الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة رواه ابوداؤد
کذا فی مشکوة المصابیح وقال الطیبی فرض علی هذه الامة خمسین صلوة
لانهم صلوا خمسین وبعده جعلت الصلوة خمسا کذا فی شرح المشکوة
وفرضت الصلوة الخمس لیلة المعراج وهی لیلة السبت بسبع عشرة خلت
من رمضان قبل الهجرة بثمانیة عشر شهر وعن الزهری فرض الصلوة
قبل الاسراء صلوتین صلوة قبل طلوع الشمس وصلوة قبل غروبها وقال
الله تعالی وسبح بالعشی والابکار کذا فی الشمنی وقیل وکانت الانبیاء یصلون
ما شاءوا ولم یوقت علیهم وعن علی رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی

الله علیه وسلم انه قال کتب الله تعالی من آدم الی ادریس علیهما السلام
کل یوم ولیلة مع امتهم صلوتین الفجر والعشاء ومن ادریس الی ابراهیم
علیهما السلام من کل یوم ولیلة مع امتهم عشرین وقتا فقراتهم فی
صلوتهم سورة الاخلاص ومن موسی الی عیسی علیهما السلام فی کل
یوم ولیلة مع امتهم خمسین وقتا فقراتهم فی صلوتهم ایضا هی لان فی
الاخلاص کلمة توحید فاکثرهم بلسان العربی واقلهم بلسان السریانی
کذا فی بحر الانساب وانوار المرشدین واول من صلی الوتر رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم فی لیلة المعراج فی مقام جبرئیل علیه السلام وهی
سدرة المنتهی وقام فیها رسول الله صلی الله علیه وسلم وملائکة فی
الوتر فکان اماما لانبیاء فی بیت المقدس واماما للملائکة عند سدرة
المنتهی فظهر من ذلک فضله علیه السلام علی اهل السماء والارض وشجرة
المنتهی شجرة لها حسن المنظر وطیب الرائحة وحلاوة الثمر وورقها
کاذن الفیل وهی فی السماء السابعة عن یمین العرش ولم یجاوزها احد
الیها نبی وغیرهم ولا یعلم احد ما وراء ذلک ولذلک سمی سدرة المنتهی
وقیل انما ضم ثلث لانه علیه السلام لما ام الانبیاء علیهم السلام فی بیت
المقدس اوحی له موسی علیه السلام ان یصلی له رکعة عند سدرة المنتهی
قال الله تعالی فلا تکن فی مریة من لقائه ای لقاء موسی علیه السلام فلما
صلی رکعة ضم الیه رکعة اخری بنفسه فلما صلیهما اوحی الله تعالی الیه
بلا واسطة ملک ان یصلی رکعة اخری فلما قام الیها ان یصلیها فقراء فغشیها
الله تعالی فاتخذت یداه بلا اختیاره فلذلک صار رفع الیدین سنة فی
الوتر والیه اشار علیه السلام بقوله ان الله ردّ وکم صلوة علی وهی الوتر
وقیل لما صلی الثالثة رای والدیه فی النار ففزع فاتخذت یداه بلا اختیار
ثم ضم قلبه فقال اللهم انا نستعینک ونستغفرک الی اخره کذا فی الکشاف

بعد از ہر نماز فریضہ دعا مستجاب ست لقوله علیه السلام بعد کل فریضة
دعوة مستجابة وقال النبی صلی الله علیه وسلم اذا فرغ العبد من الصلوة
ولم یشتغل بالدعاء فیقول سبحانه تعالی یا ملائکتی انظروا الی عبدی
ادی فرضی ولم یسئل منی حاجة انا بری عن طاعته خذوا صلوته و
اضربوها علی وجهه خسر الدنیا والاخرة صدق رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا فرغ العبد من الصلوة وجب علیه الثلث الشکر علی التوفیق
والحذر علی التقصیر والخوف علی الرد کذا فی فتاوی الصوفیة ویقول
بعد صلوة الصبح والمغرب قبل ان یتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات
کذا فی حصن الحصین وفی نصاب الفقه اذا فرغ المصلی من صلوة المغرب
یستحب له ان یشتغل بالدعاء قلیلا ثم یصلی رکعتین کذا قال الفقیه
ابو اللیث وفی فتاوی الحجة قال صلی الله علیه وسلم من قراء بعد کل صلوة
مکتوبة قل هو الله احد مرة فهو رفیقی فی الجنة ومن استغفر بعد کل صلوة
عشر مرات غفر الله له ذنوبه وان کانت اکثر من رمل عالج و در بعضی روایت
وارد شده است که آیة الکرسی بخواند و در بعضی روایت آمده اللهم انت السلام
ومنک السلام حتی الاکرام وعن عقبة ابن عامر یقراء دبر کل صلوة اللهم
انی اعوذ بک من الجبن واعوذ بک من ان ارد الی ارذل العمر واعوذ
بک من فتنة الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر کذا فی حصن الحصین
والله اعلم بالصواب شرط پانزدهم آنکه دانا بود تا حق از باطل جدا
تواند کرد لقوله صلی الله علیه وسلم فقیه واحد اشد علی الشیطان
من الف عابد وهذا معقول فان الفقیه وان کان سفیها کسلان فی
الطاعة فانه یهدی امة عظیمة لفقهه وهذا الجاهل یغوی بعبادته
ومکاشفته مع جهله خلقا کثیرا فالجاهل اذا رای فی واقعة تجلی الله
تعالی فی صورة اعتقد ان الله تعالی ذاته صورة فیصیر مجسما مشبها

قال النبی صلی الله علیه وسلم من تزهد بلا علم مات مجنونًا او مات کافرًا
ثم الشیطان یمنعه من صحبة العلماء وقال الله تعالی ان الشیطان لکم عدو
فاتخذوه عدوًا الآیة وقال الله تعالی یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما
اخرج ابویکم من الجنة الآیة ؎ الٰهی علم نافع روزیم کن ز حکمت سینه ام پر پیچ و کم کن
حضرت شیخ نجم الدین کبری فرموده اند که هر کسیکه علم شریعت و طریقت و حقیقت نداند
و بجمیع مقامات نرسیده باشد مرید گرفتن بروی حرامست و اگر مرید گیرد فردای قیامت
سیاه روی باشد و همه مشائخ دشمن او باشند قال الحسن رضی الله عنه فی
قوله تعالی ربنا آتنا فی الدنیا حسنة هی العلم وفی الآخرة حسنة هی الجنة
وقیل العلم نعمة عظیمة لا یعطی الا بعبد سعید و فی خلاصة السلوک قال
عیسی صلوٰة الله علیه عجبت من القائم بالجهل وهو یعلم ان الله تعالی
لا یقبل الاعمال الا بالعلم ولله در قائله ؎ وفی الجهل قبل الموت موت لاهله
فاجسامهم قبل القبور قبور ان امرأ لم یحی بالعلم میت فلیس له حتی النشور نشور
وقال بعض اهل السلف اوحی الله تعالی الی داؤد علیه السلام فقال یا داؤد ان
الزهد لا یصلح الا بالعلم کما ان الجسد لا یصلح الا بالماء وفی الخبر الجهل اقرب
الی الکفر من بیاض العین الی سوادها وقال علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه
العلم ثلثة احرف اشتق عینه من العلیین ولامه من اللطف ومیمه من الملک
فیبلغ به صاحبه الی علو الدرجات فی الزلفی والی اللطف فی الدنیا والی
ملک الاولین والآخرین فی الجنة حکی ان رجلا قال للحسن البصری رضی الله
عنه اشکو الیک قساوة القلب فقال ادن من مجالس العلم وفی حدیث ابی ذر
رض حضور مجلس علم افضل من صلوٰة الف رکعة وعیادة الف مریض وحضور
الف جنازة فقیل یا رسول الله ومن قراءة القرآن فقال وهل ینفع الا
بالعلم حکی ان محمد بن الحسن رای فی المنام فقیل له ما فعل الله بک قال
غفر لی بالعلم شعر حیوٰة القلب علم فادخره وموت القلب جهل فاجتنبه

وخير زادك التقوى فزده * كفاك بما وعظتك فاتعظه * وفي شرح
المشكوة لمولانا علي القاري قدس سره ان تلميذا كان لابي يوسف ساكتا
في المجلس فقال له اذا اشكل عليك شيء فسل ولا تستحي فان الحياء تمنع
العلم وكان الامام يتكلم في تعريف الصوم انه من الصبح الى الغروب فقال
اذا لم تغرب فالى متى فقال اسكت فان سكوتك خير من كلامك وما
احسن ما قال بعض ارباب الكمال ان الجاهل اذا تكلم فهو كالحمار و
اذا سكت فهو كالجدار وفي كفاية الشعبي الجاهل لا يخلو اما ان يكون
عاصيا او مطيعا فان كان عاصيا فهو داء لا دواء لانه لا يكون له علم يرشده
وان كان مطيعا فيكون طاعة مع الجهل والطاعة مع الجهل لا قيمة لها
كما روي في الاخبار ان واحدا من الجهال اعتزل الناس وكان يعبد الله
تعالى على راس الجبل فراءه ايام الربيع وقد لطخ شاربه ولحيته بالقذرة
فقيل له لم فعلت ذلك فقال انما فعلت حتى لا اجد رائحة الربيع وطيبه
وقال عليه السلام الجاهل عدو لنفسه فكيف يكون في حق غيره كذا في
دقائق الحقائق در رساله شرح سورة الفاتحه من تصنيف مولانا معين قدس سره
مسطور است كه كعب الاحبار رضي الله عنه روايت كند كه در قبائل بني اسرائيل
عابدي بود كه دويست سال خداي تعالى را پرستيده و پهلو بر زمين ننهاده و هر چند
شيطان باضلال او رفته ظفر نيافته روزي ازين حكايت پيش شكايت بلشكر خود
فرياد كرد كه آدم عليه السلام را از بهشت برآوردم و برين زاهد ظفر نيافتم تا يكي از
شياطين لعين برخاست ولباس عابدانه پوشيد و ابليس سرش بوسيد و بصومعه آن
عابد رسيد و نيت نماز كرد چنانكه همه شب در قيام بود و همه روز در ركوع و شب در
سجود تا يك هفته دوگانه ادا كرد و بعد ازان بتسبيح مشغول شد عابد ازين حال متحير
شد و او را سلام كرد آن لعين گفت اي غافل از ذكر خداي مرا محروم گردان
باز هفته ديگر دوگانه ديگر ادا كرد عابد او را سوگند داد كه مرا بصحبت خود رضا ده

پس رضا داد و گفت از عبادت من عیب مدار که عبادت من بسبب عبادت برادر
من همچو ذره ایست پیش آفتاب بخیز تا بزیارت او رویم اما یک سخنی از تو بپرسم
عابد گفت من علم ندارم آن گفت مسئله هم چندان مشکل نیست پس شیشهٔ مقدار
دانهٔ انگور را از آستین بیرون کرد و گفت خدای تعالی توانا است که درین شیشه
آسمان می درآرد عابد ساکت ماند ابلیس گفت گمان من آنست که نتواند عابد
گفت که این شیشه بغایت خرد و آن پهناست بزرگ پس چون تواند درآورد
تا باین تقریب کلمهٔ کفری از عابد صادر گردید بعد از آن خرم و خندان جانب
شیطان روان شد و گفت که بیک مسئله کافر کردم ابلیس او را نوازش نمود
و گفت که در مدینه عالمی ست که صد و هفتاد سال خدای را بندگی کرده ضلالت
او دوست دارم از ضلالت هزار عابد پس آن لعین لباس علما پوشیده و به آن
عالم رسیده و گفت از هند آمدم که چند سوالی دارم عالم گفت بپرس آن لعین گفت
تو عالمی عالم جواب داد که العالم هو الله تعالی و من متعلم گفت آن فرد کیست
که دو نباشد جواب داد که هو الله الواحد گفت آن کیست که در شکمی درآمد و
از وی برآمد و میان ایشان هیچ نسبت نبود جواب داد که یونس علیه السلام در شکم
ماهی گفت آن فرزند کیست که صد و بیست ساله بود و پدر او صد و چهل ساله جواب
داد که عزیر پیغامبر که یکصد ساله در خواب موت بود گفت پیغامبران چه مقدار
بودند جواب داد که صد هزار و بیست و چهار هزار و مرسل از ایشان سی صد و سیزده
گفت ملائکه مذکرند یا مؤنث جواب داد که ایشان را هیچ آلتی نیست بر صورت مذکرند
گفت چون دو فرزند یکبار زایند کدام بزرگ باشد جواب داد که آخرین که بعد از
گشادگی راه زاید گفت بعضی زنان را فرزند نزاید حکمت چیست جواب داد که طینت
ایشان از سنگ لاخ ست گفت چون زمستان آید گرم کجا رود جواب داد زیر زمین
گفت زنان را چرا ریش نباشد گفت که برای فرق و نیز خلقت آدم چنین باشد
گفت آن زمین کیست که یکبار آفتاب دیده جواب داد که زمین رود نیل در وقت

هو الله الواحد

صد و سی ساله

موسی علیه السلام گفت آن چیست که از جن و انس نیست و وحی باو آمده جواب داد
که نحل قوله تعالی و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا و من
الشجر و مما یعرشون گفت مرد بسیار اند یا زن گفت که زن زیرا که بعض مرد
حکم زن دارند گفت مرده بسیار اند یا زنده جواب داد که مرده بعد از ان آن شیشه
بیرون آورد و گفت که خدای تعالی می تواند که زمین و آسمان درین شیشه می کند
عالم دانست که این شیطان ست جواب داد که ای نادان در یک قطرهٔ آب چشم تو می گنجاند
و دیگری می برآرد پس ناری از آسمان فرود آمد آن لعین را گرفت عالم بجمیع مومنان
سجده گزاری بحضرت باری بجا آورد و گفت اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین
و نعم من قال شعر چیزیکه ترا ز غم رهاند علم ست   چیزیکه ز تو کنی ستاند علم ست
جز علم طلب مکن که اندر دو جهان   چیزیکه بمقصود رساند علم ست و قال النبی علیه
السلام خیر الدنیا و الاخرة مع العلم و شر الدنیا و الاخرة مع الجهل و قال
علیه السلام العالم الواحد اکرم عند الله تعالی من الف شهید کذا فی خلاصة
الخالصة و فی رسالة الابدیة لطالب المولی تعلم ما لا بد من العلوم فانه من
تزهد بغیر علم تزندق و عن جابر رض عن النبی صلی الله علیه و سلم ساعة عالم
علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابد سبعین سنة و قال علیه
السلام اوحی الله تعالی عز و جل الی ابراهیم علیه السلام و قال انی علیم
احب کل علیم و فی الخبر عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ما افاد
المسلم اخاه فایدة افضل من حدیث حسن بلغه فیبلغه قال الموصلی
رحمه الله الیس المریض اذا منع عنه الطعام و الشراب و الدواء یموت
قالوا بلی قال کذلک القلب اذا منع عنه الحکمة و العلم ثلثة ایام یموت
و قال عطاء رحمه الله دخلت علی سعید بن المسیب رحمه الله و هو یبکی
فقال و ما یبکیک قال لیس احد یسئلنی عن شیئ شعر اگر خواهی که چشم جان
شود بازت بدو جان در کمال دانش انداز و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

نسخه: جواب داد

نسخه: برآورد

سألت جبرئيل عليه السلام فقلت اى الجهاد افضل لامتى قال له طلب العلم قلت ثم بعده قال النظر الى العلماء قلت ثم بعده قال زيارة العلماء ثم قال من كتب العلم لله وقد اراد به صلاح نفسه وصلاح المؤمنين ولم يرد به غرضًا من الدنيا فانا كفيله بالجنة وفى روضة العلماء قال عليه الصلوة والسلام من مشى فى العلم خطوتين وجلس عند العالم ساعتين واستمع منه كلمتين اعطاه الله فى الجنان جنتين منقول است كه عبد الله بن مبارک را گفتند که خلائق روزگار را بسماع حدیث صرف کنند عمل کی خواهند کرد گفت ما دام که در سماع حدیث باشند در عملند وگفتند وی را که تا کی طلب حدیث کنیم گفت در حدیث آمده است که همه اشیا تا غایتی که ماهیان دریا استغفار از بهر طالب حدیث می کنند پس چگونه ترک کنیم وما دام که اهل حدیث درمیان خلائق باشند فساد نباشد وقال النبى عليه السلام ان بابا من العلم يتعلم الرجل ولا يعمل به خير من ان لو كان ابو قبيس ذهبًا فانفقه فى سبيل الله وسهيل بن عبد الله تستری شخصی گفت که تا کی حدیث نویسید گفت تا آن زمان که بمیرم وباقی مداد در قبر من بریزند ولله در من قال شعر الناس من جهة التمثال اكفاء + ابوهم آدم والام حواء + فان لم يكن لهم فى اصلهم شرف + يفاخرون به فالطين والماء + فالفخر لاهل العلم انهم + على الهدى لمن استهدى ادلاء + عن ابى الاسود الديلمى رحمه الله ليس شيئ اعز من العلم لان الملوك حكام على الناس والعلماء حكام على الملوك كذا فى خزانة الروايات وقيل فى قوله تعالى واطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم هم العلماء والفقهاء لان الملوك والامراء امروا ان يعلموا بحكمهم وتتبعوا جواب امرهم شعر تعلم ما استطعت تكون اميرا ولا تكن جاهلًا تبقى اسيرًا + فان استطعت حرفًا كل يوم + ترى الجهال كلهم حميرا + كذا فى المضمرات روى ابو موسى الاشعرى رضى الله تعالى

عنه ان اعرابیا جاء الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ای
الاعمال افضل فقال علیه السلام العلم ثم قال ثانیا فقال العلم فقال یا رسول
الله انا اسئلك من العمل لا من العلم فقال علیه السلام طالب العلم افضل
عند الله تعالی من المهاجرین والمرابطین والحجاج والعمار والمعتکفین المجاورین
واستغفرت له الاشجار والبحار والریاح والسحاب والنجوم وکل شیئ طلعت
علیه الشمس وهذا فضل طالب العلم الفاسق وکیف فضل العالم المتقی کذا
فی فتاوی اهوی زهرگاه که چنین فضیلت باشد طالب علم را حیف وافسوس بر آنکسی است
که طالب علمان را بچشم حقارت می نگرد وقال رسول الله علیه السلام السعید
من احب العلم والعلماء والشقی من نظر الی عیوبهم وفتش عنها الله در قائله
سه آنرا که شراب جهل مدهوش کند ✤ عیب دگران بگوید و گوش کند ✤ آنکس که
بعیب خویش بینا گردد ✤ عیب همه را از دل فراموش کند ✤ ولقد صدق من قال سه
موی شگافی بعیب دیگران ✤ چون بعیب خود رسی کوری در آن ✤ نقل است
که یکی مدتی در صحبت ابراهیم ادهم بود چون مفارقت خواست کرد گفت یا ابراهیم اگر
عیبی در من دیدی مرا ازان خبر کن ابراهیم گفت من بچشم دوستی در تو نگریستم هیچ عیب
در تو ندیدم عیب خود از دیگران بپرس پس باید که هیچکس را بچشم حقارت ننگرد لاسیما
العلماء لانه روی فی فصول العمادی من قال لطالب العلم ای نادان او قال
ای ابله او قال ای احمق او قال ای ابن ابله او قال ای ابن نهیق بشیئ مما نسب
به الجهل فقد طلق امراته کلهم افتوا ذلك انتهی کلامه ولو قال مرا با
مجلس علم چکار او یقول من یقدر علی اداء ما یقولون یکفر کذا فی دستور
القضاة وفی مختار الفتوی من حقر عالما حرمت علیه امراته ولو قالت
امراة لزوجها لعنت بر دانشمند تکفر ودر ترغیب الصلوة آورده است کسیکه بغض
دارد بر عالم بغیر سبب حق بیم کفر است وفی مختلفات زفر ویعقوب من نظر عالما
بالاستهانة والحقارة یکفر نعم من قال سه ای جود وجود تو نه یک قطره منی ✤

حقا نکنی بعالمان کبر وبنی + پیغمبر ما گفت رسول مدنی + من اکرم عالما فقد اکرمنی
وقال الحسن لولا العلماء لصار الناس مثل البهائم ای بالتعلیم یخرجون
الناس من حد البهائم الی حد الانسانیة کذا فی احیاء العلوم وقال الله تعالی
قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون بدانکه متکبران دو فرقه
اند اغنیا اند و مالدار که از جهت مال و متاع خود تکبر می ورزند و عابدان جهال که
بجهالت خود تکبر می کنند لان الشیطان یمنعهم من صحبة العلماء ولذا قال
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ع رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم
وللجهل مال + فان المال یفنی عنقریب + وان العلم یبقی لا یزال + علی ابن
حسام الدین در تنبیه الاجیه آورده ست بدانکه جمله لذات بر چهار نوع ست یکی
لذت طعام از حلوی و گوشت وغیر ذلک واین ادنی ترین لذات ست و بالاتر ازین
جماع ست و فضل جماع از لذت طعام بیشتر بود بدان معلوم میشود فرض کنیم که زنی
باشد که او لذت جماع چشیده باشد و شوهرش مرده باشد و خواهد که شوهر دیگر کند
و دو کس برای نکاح وی پیدا شوند یکی فقیر باشد ولیکن در شهوت جماع قوی باشد دیگر
غنی باشد ولیکن در شهوت جماع قوی نباشد واین زن را اختیار داده شود که ازین
دو یکی را اختیار کن غالب آنست که فقیر قوی را اختیار کند پس معلوم شد که لذت
جماع افضل ست از لذت طعام دیگر بالاتر از لذت جماع لذت جاه ست واین بدان
معلوم می شود که همین زن مثلاً لذت جماع چشیده است سیده باشد یا دختر عالم باشد
یا دختر پادشاه باشد و او را حاجت شوهر باشد و هیچ کفوی برای وی پیدا نشود مگر
یکی از اراذل قوم مثل کناس یا حجام یا دباغ وغیر ذلک و او غنی هم باشد و رجل
باشد و برین زن عرض کرده شود غالب آنست که اختیار نکند زیرا چه جاه می رود
پس معلوم شد که لذت جاه افضل ست از لذت جماع دیگر بالاتر از لذت جاه لذت
علم ست واین بدان معلوم شد که اگر یکی از ابنای ملوک باشد یا شخصی شریف نسب را
لذت علم چشیده باشد یعنی صاحب مطالعه و شاه کرد کتاب شده باشد و محتاج باشد

برای حل مشکلات خود بعالمی و هیچکس عالم دران شهر نباشد مگر یکی از اراذل قوم چنانچه
کفش دوزی و دباغ و حلوائی و غیر ذلک پس اغلب آن ست که او جاه خود گذاشته
پیش این عالم برود و مقصود خویش از وی حاصل کند و هیچ ننگ نکند پس معلوم شد
که لذت علم بیشتر ست از لذت جاه پس اگر کسی سوال کند که چون در علم لذت چنین ست
ما می بینیم که بیشتر مردم کاره وی اند جواب گوئیم که دل ایشان مریض ست ازان کاره
اند چنانکه کسی حلوا بر مریض که حاسه ذوق او فاسد شده باشد عرض کند آن مریض
هرگز لذت آن حلوا نیابد پس ازین لازم نمی آید که در حلوا لذت نیست و چنانچه کودکی
باشد که لذت جماع نیافته باشد نکاح را کاره باشد ازین لازم نمی آید که در جماع لذت
نیست پس کراهیت بعضی مردم مر علم را ازین قبیله ست خصوصا درین زمان که
جهال صوفیه تکبر میکنند و هرگز بصحبت علما نمی روند و علم نمی خوانند از برای آنکه دل
ایشان مریض هست و این نمیدانند که مرتبه آدمی بموافق علم باشد چنانچه گفته اند شعر
رفعت آدمی بعلم بود ٭ هرکرا علم بیش رفعت بیش ٭ قیمت هر کسی بدانش اوست
سازا فزون بعلم قیمت خویش ٭ ولذا قیل فضل العلم فوق فضل النسب لان العائشة
افضل من فاطمة رضی الله عنها کذا فی جامع الرموز وفی فتاوی النسفی روی
فی الخبر ان الله تعالی عاتب عبداً یوم القیامة فیترجح سیئاته علی حسناته
فیؤمر به الی النار ثم یقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام ادرك عبدی
وسئله هل جلست فی مجلس عالم فی الدنیا فاغفر له فسئله جبرئیل علیه السلام
فقال ما جلست مجلس عالم فیقول هل احببت عالما فی الدنیا قال لا فیقول
هل جلست علی مائدة مع عالم قال لا فیقول هل مشیت فی سکة فیها مشی
عالم قال لا فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام سله عن اسمه فسئله
فیقول اسمی فلان فیقول الله تعالی لجبرئیل علیه السلام وافق اسمه اسم عالم
فی الدنیا فغفرت له لموافقة اسمه اسم عالم وفی بعض الروایات یقول الله
تعالی لجبرئیل علیه السلام خذه بیده وادخله الجنة لانه کان یحب رجلا

وذلك الرجل يحبّ رجلا عالما فغفرت له بذلك نعم من قال ؎ شنیدم که در روز امید و بیم * بدان را بنیکان ببخشد کریم * وقیل اذا کان یوم القیمة نادی مناد این اشراف هذه الامة یعنی العلماء فیمیزهم جبرئیل علیه السلام عن یمین العرش ثم ینادی این کنوز هذه الامة یعنی المتعلمین فیمیزهم جبرئیل عن یمین العرش فاکرمهم الله تعالی بکرامة الانبیاء پس معلوم شد که عاقل کسی ست که صحبت علما بر خود لازم گیرد و در مجلس ایشان نشسته می باشد زیرا که اشراف امت با یشان نامیده ند بجهال صوفیه وقد تحرر لی جواب حسن وهو ان الجهال الصوفية يتكبرون على العلماء ولا يحضرون فی مجالسهم لان قلوبهم میت بصحبة الاغنياء ولانهم یاکلون طعام الشبهة من خوانهم ولذا قال السری السقطی رحمه الله ما رأيت شيئا قاتلا لطالب المولی مثل صحبة الاغنياء فان صحبة الاغنياء واهل الدنيا تميت القلوب فاذا مات قلب المؤمن نعوذ بالله منه صار حجرا ومدرا يقول ما يشاء ويفعل ما يشاء ولا يبالی واصل السلوك فی الطريقة حيوة القلب كذا فی شرح المقاصد حكی ان ابا يوسف رحمه الله لما ولی القضاء جاء حسن بن زياد زائرا فسئله اكثر المسائل فرآه ساهيا فقال يا ابا يوسف ان طعام الخليفة افسد ذهنك اليه فارجع الى طعام ملك بالكوفة ليرجع ذهنك اليك وقال عليه السلام اياكم ومجالسة الموتی قيل ومن الموتی یا رسول الله قال الاغنياء وفی القشيری قال ابو عثمان المغربی رحمه الله من اثر صحبة الاغنياء على مجالسة الفقراء ابتلاه الله تعالى بموت القلب پس معلوم شد که از صحبت جهال صوفیه کبر میکنند بعلما چه حکام و امرا و اغنیا مرید ایشان می شوند از برای جهالت خود لانه قال علیه السلام کل جنس یمیل الی جنسه ؎ کبوتر با کبوتر باز با باز * کند همجنس با همجنس پرواز * و از برای صحبت اغنیا مغرور میشوند و عالمان را حقارت می کنند وقال الله تعالى ولا تغرنكم بالله

الغرور وخود را عابد میدانند واین کمال نقص ست در حق ایشان ولذا قال
الشیخ الشهاب الدین السهروردی قدس الله سره والعیوب کثیرة اعظمها
اعجاب المرء بما فعل من الطاعات وقال الله تعالی یا عیسی عظم العلماء
واعرف فضلهم فانی فضلتهم علی جمیع خلقی سواء کان عادلا او ظالما
الا النبیین والمرسلین لمؤلفه اخترت صحبة العلماء لانهم فضلهم
الله علی الدنیا وما فیه وقلت لنفسی عظم العلماء لانهم شافعون لیوم
لا ریب فیه وفی شرح سورة الفاتحة من تصنیف مولانا معین واعظ
مذکورست که در حدیث آمده است که اول من یشفع یوم القیمة الانبیاء ثم العلماء
ثم الشهداء نقل است که عالمی ردای خود برای بیرون آوردن عاصیان در
دوزخ انداز وعاصیان چنان ازدحام نمایند که هر رشته ازان مقدار هفتاد
کس دست زنند وببرکت آن عالم خلاص شوند وقال علیه السلام عظموا
العلماء فانکم تحتاجون فی الدنیا والآخرة الیهم قال علیه السلام فضل
العالم علی العابد کفضلی علی امتی کذا فی خلاصة السلوک وعن جابر رض ان
اهل الجنة لیحتاجون الی العلماء فی الجنة وذلک انهم یزورون الله
عز وجل فی کل جمعة فیقول تمنوا علی تمنوا ما شئتم فیلتفتون
الی العلماء فیقولون ماذا نتمنی علی ربنا فیقولون کذا وکذا فهم
یحتاجون الیهم فی الجنة کما یحتاجون الیهم فی الدنیا کذا فی الفردوس
وقال ابو الاسود لیس شیء اعظم من العلم لان الملوک حکام علی الناس
والعلماء حکام علی الملوک ثم اختلفوا فی النیات التی یحتاج العبد الیها
فی الذهاب الی مجلس العالم فقال الفقیه اسمعیل المستملی انه سئل
ابو عبد الله الخوارزمی رحمه الله بای نیت یذهب الی مجلس العالم
فقال برغم الملحدین واعلاء الدین وقال القاضی شریح رحمه الله هو
مخیر بین نیات ثلث اما ان ینوی ان یتعلم ما یشاء ویعمل به او ینوی

انه يتعلم و يعلم الناس او ينوى انه يسئل العالم مسئلة يكون فى ذلك منفعة
للخلق وان نوى النيات الثلث فهو افضل چون ثواب خواندن علم وفضيلت
علما شنيدى ودريافتى اكنون بگوش هوش بشنو و دريابكه مراد از علم كدام علم ست
اى طالب صادق عمر خود را برباد مده كه در خواندن منطق وحكمت مشغول شوى كه
تعلم المنطق حرام كشرب الخمر كذا فى شرح مجمع الفتاوى نظم من
قال ــ از منطق وحكمت نگشايد در مقصود * اينها همه آلايش افسانه عشق است
وبايد كه بعلم نافع مشغول شوى قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
اى ليعرفون ومعرفت خدا حاصل مى شود بكلام الله وكلام رسول وكلام مجتهدان
وكلام بزرگان نه بمنطق وحكمت ولله در قائله ــ علم كثير آمد و عمرت قصير
آنچه ضرورى ست بدو شغل گير * وعلم ضرورى كلام الله وكلام رسول الله وكلام
مجتهدان وباقى علوم وسواس شياطين ست كما قال امام الهمام ابو حنيفة
رحمه الله كل العلوم سوى القران مشغلة الا الحديث والا الفقه فى الدين
والعلم ما قال فيه حدثنا وسائر العلوم وسواس الشياطين وفى الخزانة
الروايات عن ابى اسود الديلى مصنف النحو ليس شيئ اعز من العلم لان
الملوك حكام على الناس والعلماء حكام على الملوك وقيل فى قوله تعالى
اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولوا الامر منكم هم العلماء والفقهاء لا الملوك
والامراء امروا ان تطيعوا بحكمهم وتبتغوا جواب امرهم ــ تعلم ما استطعت
تكون اميرا ولا تكن جاهلا تبقى اسيرا فان استغنت حرفا كل يوم ترى
الجهال كلهم حميرا كذا فى المضمرات وفى الخزانة النظر فى الفقه افضل
من عبادة النفل وتعليم الفقه اولى من تعليم تمام القران وفى كنز العباد
طلب العلم فريضة بقدر ما يحتاج اليه من ما لا بد منه من احكام الوضوء
والصلوة وسائر الشرائع وما وراء ذلك ليس بفرض فان تعلمها فهو افضل
وان تركها فلا اثم عليه وتعلم الفقه اولى من تعليم تمام القران لان تعلم

تعلیم القرآن فرض کفایة وتعلم مالا بد من الفقه فرض عین فالاشتغال
بفرض العین اولی پس سالک را باید که اول علم لابدی من الفقه ومن الحدیث
بخواند بعد ازان عزلت اختیار کند اگر بسیار نمی تواند خواند باید که چهل حدیث
نبوی بخواند و دیگری را تعلیم بکند تا باین ثواب مشرف شود کما عن ابی درداء
رضی الله عنه قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم ما حد العلم الذی
اذا بلغه الرجل کان فقیها فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم من حفظ
علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینها بعثه الله تعالی فقیها وکنت له یوم القیمة
شافعا وشهیدا و اگر توفیقش رفیق شود باید که تمام عمر صرف کند درپی علم لقوله
تعالی لنبیه علیه السلام وقل رب زدنی علما پس بغیر از علم عملی بهتر نیست
وفی القشیری قال الجنید من لم یحفظ القرآن ولم یکتب الحدیث لا یقتدی
به فی هذا الامر لان علمنا بالکتاب والسنة و در سراجی مذکور است که پیغامبر
خدای صلی الله علیه وسلم گفت یوزن یوم القیمة مداد العلماء مع دم الشهداء
فترجح مداد العلماء علی دم الشهداء و باید دانست که بعضی جهال صوفیه قائل اند
که عمل با علم منافات دارد و اینچنین نیست که اگر منافات میبود مجتهدان دین حنیف چنانچه
حضرت امام اعظم و امام شافعی و امام مالک و امام احمد حنبل وغیرهم رحمهم الله اجمعین
هرگز تمام عمر خود صرف نمی کردند درپی علم ولذا قیل ما اتخذ الله ولیا جاهلا
وقال النبی صلی الله علیه وسلم تعلموا العلم فان تعلمه حسنة ومدارسه
تسبیحة والبحث عبادة الحدیث وفی الحدیث قلیل العمل مع العلم کثیر وکثیر
العمل مع الجهل قلیل وفی مشکوة المصابیح عن الحسن مرسلا قال سئل
رسول الله صلی الله علیه وسلم عن رجلین کانا فی بنی اسرائیل احدهما
کان عالما یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر والآخر یصوم النهار
ویقوم اللیل ایهما افضل قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضل هذا
العالم الذی یصلی المکتوبة ثم یجلس فیعلم الناس الخیر علی العابد الذی

يصوم النهار ويقوم الليل كفضلي على ادناكم رواه الترمذي چون ثواب خواندن علم وفضيلت علما دانستی واقسام علم شنیدی و دریافتی اکنون بباید دانست که عالم را عمل کردن لازمست واگر عمل نمی کند علم برای او وبالست لان العلم بلا عمل وبال وفي خلاصة السلوك قال اهل المعرفة اذا اجتمع في الرجل العلم والعمل والادب يسمى عاقلا واذا علم ولم يعمل او عمل بغير ادب او عمل بادب ولم يعلم لم يكن عاقلا وفي شمائل الاتقياء العلم علمان علم القلب وذلك علم النافع وعلم اللسان وذلك علم الضلال نعم من قال شعر اگر برتن زنداری بود علم اگر بر دل زند یاری بود وروى في الاخبار انه كان مكتوب في التورية يا موسى قل لصاحب العلم الكثير حتى لا يغتر بعلمه فان اغتر فليعلم انه متى يموت كذا في الشعبي وسرور عالم دعا می کردند که اللهم انا نسئلك علما نافعا ومراد از علم نافع علم با عمل ست وقال النبي عليه السلام من عمل ما علم ورثه الله تعالى علم ما لم يعلم وعن بعض الحكماء من اشتغل بالشهوات فلا بد له من النساء ومن اشتغل بجمع المال فلا بد له من الحرام ومن اشتغل بالعبادات فلا بد له من العلم ومن اشتغل بالعلم فلا بد له من الورع وقد قيل العمل بغير علم سقيم والعلم بغير عمل عقيم والعمل بالعلم صراط مستقيم كما قال الامام الهمام ابو حنيفة رحمه الله تعالى شعر العلم بلا عمل وبال والعمل بلا علم ضلال العلم بلا عمل عقيم والعمل مع العلم مستقيم عن ابي هريرة رضي الله عنه العالم والعلم والعمل في الجنة فاذا لم يعمل العالم بما يعلم كان العلم والعمل في الجنة والعالم في النار وقيل من لم يزدد بالعلم ورعا وزهدا لم يزدد من الله الا مقتا وبعدا وعن الاعمش مثل العالم الذي يعلم الناس الخير وينسى نفسه كمثل السراج يضيئ الناس ويحرق نفسه وفي حديث القدسي يا ابن مريم عظ نفسك فان اتعظت فعظ الناس والا فاستحيي ربك وقال الله تعالى اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسكم ولذا قال صاحب قصيدة

البردة هضما لنفسه ﴿ امرتك الخير لكن ما ائتمرت به ٭ وما استقمت فما قولي
لك استقم ٭ ولهذا قال لقمان اقتدوا بعلم العلماء ولا تقتدوا بفعلهم واقتدوا
بفعل الزهاد ولا تقتدوا بجهلهم مالك دینار گفت که از حسن رضی الله عنه پرسیدم
که عقوبت عالم چیست گفت مردن دل گفتم مردن دل چه باشد گفت حب دنیا
کذا فی شواهد النبوة وفی زماننا اکثر العلماء یصیرون المخالطات ویزورون
علی ابواب السلاطین والحکام لطلب الدنیا والجاه وهم لا یعلمون وینسون ما
روی عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الذباب علی القذرة احسن
من الفقهاء علی باب السلطان کذا فی ذخیرة الفقه وقال علیه السلام العلماء
امناء الدین ما لم یخالطوا الامراء فاذا خالطوهم فاحذروهم فانهم لصوص
الدین ویتفاخرون بالقضاء والافتاء ولا یدرون ان الامام الهمام ابا حنیفة
رحمه الله ما تحمل لتقلید القضاء وما خالط الظلمة وما قبل منهم شیئا
ولا یقبل القضاء ولو یوقرون العلماء ولا یزورون علی ابواب السلاطین
یزور السلاطین ابوابهم البتة لشرفهم ثم فی الجملة ینبغی ان یعلم انه
للعالم لا بد من العمل آورده اند که حضرت امام محمد غزالی رحمه الله برای شاگردی
نوشته اند که ای فرزند از اعمال مفلس واز احوال تهی واز معانی خالی مباش و
بیقین دان که علم مجرد دستگیری نکند وترا این بمثالی معلوم شود که اگر کسی در بیابانی
می رود وده شمشیر هندی وسلاحهای نیکو با خود می برد وسهنا اهل سلاح جنگ
باشد ناگاه شیری بوی درآید چه میگوئی آن سلاحهای دفع بی آنکه کار کنند شیر دفع
کند یا نی وتو دانی که نکند همچنین بعینه میدان که اگر کسی صد هزار مسئله علمی بخواند و
یکی بعمل نیارد از آن دانش اورا فائده نخواهد بود ومثالی دیگر اگر کسی رنجور باشد
ورنج وبیماری وی مثلا از حرارت وصفرا باشد وداند که علاج آن بیماری کشکاب
وسکنجبین است ونخورد آن دانش وی دفع بیماری نکند یا نی تو دانی که نکند چنانکه
بزرگی فرماید گر می دو هزار رطل پیمائی ٭ تا می نخوری نباشدت شیدائی ٭ دوش رنج

بیهوده بردند وسعی بیفائده کردند یکی آنکه مال اندوخت ونخورد و دیگری علم آموخت
وعمل نکرد ❁ علم چندانکه بیشتر خوانی ❁ چون عمل در تو نیست نادانی ❁
نه محقق بود نه دانشمند ❁ چارپایی برو کتابی چند ❁ آن تهی مغز را زخود چه خبر
که بر و هیزم است یا دفتر ❁ علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن ❁
هر که پرهیز و زهد و علم فروخت ❁ خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت ❁ پس باید دانست
که شرف و بزرگی آدم بمجرد بسیاری علم و شاگردان نیست زیرا که علم بلعم باعورا معلوم
است که گفته اند در مدرسهٔ وی دوازده هزار دوات حاضر می شد که از وی علم
می نوشتند آخر گفتند که ایمان بسلامت نبرد ولله در قائله ❁ لو کان للعلم
بدون التقی شرفا ❁ لکان اشرف الناس ابلیس ❁ و بزرگان فرموده اند که علم
بی عمل دیوانگی است و عمل بی علم بیگانگی و هر دو علم و عمل ورز که هر دم در حشر از آتش
دوزخ بدین هر دو خلاصی یابند علمی که ترا امروز از معاصی باز ندارد و در طاعت
نیارد فردا از آتش دوزخ باز ندارد و در بهشت نیارد اگر امروز عمل نکنی و تدارک
روزگار گذشته نکنی فردای قیامت بوقت درماندگی گویی فارجعنا نعمل صالحا
پس با تو گویند که احمق از کجا می آیی وقال ابن السماک طلبت العلم سنین
فتفکرت بابلیس فاستغنیت عن العلم وطلبت المال سنین فتفکرت بقارون
فاستغنیت عن المال وطلبت العبادة سنین فتفکرت بعاد وثمود فاستغنیت
عن العبادة هیهات هیهات لا ارجو الا فی اربع قلب خاشع ولسان ذاکر و
بدن صابر وعین معتبرة کذا فی خلاصة الحقائق اللهم ارزقنا قلبا
خاشعا خاشعا ضارعا وبدنا صابرا ویقینا صادقا وعینا باکیة ولسانا
ذاکرا ودعا مدا وعلما نافعا برحمتک یا ارحم الراحمین شرط ششم
آنکه پیوسته خاموش باشد از سخن دنیا نه از سخن مطلقا بلکه سخن آخرت روا باشد
قال الله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید پس روا باشد مثل
امر معروف و نهی منکر لقوله تعالی وأمر بالمعروف وانه عن المنکر ولقوله تعالی

لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس
پس سخن روا باشد مثلاً امر معروف و نهی منکر سخنی که برای اوست همه نیکوست اگر
معتکف تکلم کند باید که تکلم بخیر کند و مکروه ست او را صمت زیرا که اعتکاف بصمت
مکروه ست در شریعت ما کذا فی کنز الاوراد و فی مشکوة المصابیح عن ام حبیبه رض
قالت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل کلام ابن آدم علیه لا له
الا امر بمعروف او نهی عن منکر الحدیث و عن کعب الاحبار رضی الله
عنه انه قال لیس فی الجنات جنة اعلی من الفردوس فیها الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر کذا فی خلاصة الحقائق و فی شرح الوقایة فی باب
الاعتکاف لا یتکلم المعتکف الا بخیر پوشیده نماند که سخنها ی ضروری نیز روا باشد
لقوله تعالی لا یکلف الله نفسا الا وسعها پس اگر شخصی پیش معتکف برای زیارت
می آید باید که او را التفات کند و جهالت نکند که او را تغافل می کند تا دل او شکسته
نشود و فی تفسیر بحر المواج قال علیه السلام من کسر قلب مؤمن فقد هدم
الکعبة و قال علیه السلام المؤمن مرآت المؤمن و فی شرعة الاسلام قال
علیه السلام المؤمن من المؤمن کمثل الروح من الجسد سئل عبد الله بن
عمر رضی الله عنهما یا رسول الله این الله فی الارض قال علیه السلام فی
قلوب عباده المؤمنین پس جهالت نباید کرد چنانچه بعضی صوفیان متجهل جهالت
میکنند که پیش ایشان مردمان عامی می آیند که تا ما را امر معروف کنند و ایشان سخن
نمی کنند و لله در قائله ؎ کفونت که امکان گفتار هست * بگوای برادر بلطف
و خوشی * که فردا چو پیک اجل در رسد * بحکم ضرورت زبان درکشی * پس معتکف
را باید که با برادر مومن التفات تمام کند چنانچه آن سرور علیه السلام می کردند
و اذا التفت التفت جمیعاً و بسیار سخن هم نباید کرد تا در اوقات خلل نشود
و لله در قائله ؎ خمش بودن نکو باشد و لیکن * نه چندانی که گویندت که گنگی *
چنان باید که در صف بزرگان * ز دانشهای خود چیزی بگنجی * و کلان خیلد

الا موراوسطها وقیل کان نقش خاتم ابی حنیفة رحمه الله قل الخیر والا فاسکت
ــــه بنطق آدمی بهترست از دواب ٭ دواب از تو به گر نگوئی صواب ٭ چون سخن
کردن ضروری شنیدی و دریافتی اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در سکوت
فوائد بسیارست که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قلت کل مائة
کثرت درجاته وقلت سیاته چنانچه گفته‌اند که لو کان الکلام کالفضة لکان
السکوت کالذهب وقال علی رضی الله عنه ما ندم من سکت وقال ایضاً
رضی الله عنه سلامة الانسان فی حبس اللسان ــــه زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم
به از کسیکه نباشد زبانش اندر حکم نقل ست که علی ابن ابی طالب رضی الله عنه گفت
وقتی امیر المؤمنین ابوبکر صدیق را رضی الله عنه در واقعه دیدم کاغذی در دست وی
بود و دو سطر بران نوشته بود آن دو سطر برخواندم چون بیدار شدم یک سطر در خاطرم
ماند آن بدین مضمون بود که یا لیتنی کنت اخرس الا من قول لا اله الا الله
مقصود ازین تقریر آنست که خاموشی شعار خودسازی و در همه امور این حدیث
جامع که از مصطفی صلی الله علیه وسلم قال علیه السلام من حسن اسلام المرء ترکه
ما لا یعنیه پیشهٔ خود سازی وقال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه من کثر
کلامه کثر خطاءه ومن کثر خطاءه قل حیاءه ومن قل حیاءه مات قلبه و
ومن مات قلبه دخل النار وقیل لعیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
دلنا علی عمل یدخلنی الجنة قال لا تتکلموا ابداً قالوا لا نستطیع بذلك فقال
فلا تنطقوا الا بخیر چنانچه بزرگان گفته‌اند هر که چهل روز سخن نگوید مستجاب الدعوات
گردد و هر چه خواهد بیابد وعن انس بن مالك رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه وسلم لا یستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه ولا یستقیم
قلبه حتی یستقیم لسانه واتفق المشائخ علی ان العبادة علی عشرة اجزاء
تسعة منها فی السکوت وواحد منها فی الحرب فی الجمله باید که در خلوت خاموشی
اختیار کنی ــــه دل زپر گفتن بمیرد در بدن ٭ گرچه گفتارش بود در عدن

سخن بسیار دانی اندکی گوی یکی را صد مگو صد را یکی گوی الصمت زین والسکوت
سلامة فاذا نطقت فلا تکن مکثارا وقال علی رضی الله عنه اذا تم عقل المرء
نقص کلامه ولذا قیل اذا رایت رجلا یکثر الکلام فتیقن بجنونه وقال
ایضا اذا تم عقل المرء قل کلامه وایقن بحمق المرء ان کان مکثارا
وفی شرعة الاسلام وکان النبی صلی الله علیه وسلم یطیل الصمت فاذا
اراد ان یتکلم وقف ساعة فان کان لکلامه ثواب نطق والا صمت
فهذا ادب صاحب الانتباه والبصراء وقیل من حفظ لسانه فقد ستر علی نفسه
جمیع عیوبه وفی اخلص الخالصة قال بعض الحکماء اللسان قیمة الانسان
فمن قوّمه زاد قیمة وعن سعید بن جبیر رضی الله عنه عن النبی صلی الله
علیه وسلم انه قال اذا اصبح ابن ادم اصبحت الاعضاء کلها یکفرن اللسان
ای تقول اتق الله فینا فانک ان استقمت استقمنا وان اعوججت اعوججنا
وحکی ان ابراهیم بن ادهم رحمه الله اضاف ناسا فلما قعدوا علی الطعام
اخذوا الغیبة فقال ان اقواما قبلنا کانوا یاکلون الخبز قبل اللحم وانتم
تاکلون اللحم قبل الخبز وروی قیل لواحد من الصالحین انک تحفظ لسانک
من الغیبة فقال لو کنت اغتبت احدا لاغتبت امی فانها اولی ان تکون
حسناتی لها وروی ان سلیمان علیه السلام کان لا یتکلم ویکتفی فی
حاجته بالایماء کراهة ان یشتغل عن الذکر وروی انه کان ابو بکر
الصدیق رضی الله عنه یضع حجرا فی فیه ویمنع بفیه عن الکلام وکان
یشیر الی لسانه ویقول هذا اوردنی الموارد وفی روایة اخری وضع ابوبکر
رضی الله عنه حجرا فی فیه سنین وکان لا یخرجه الا عند الاکل والصلوة
خشیة ما لا یعنیه کذا فی خلاصة الحقائق وفی عین العلم قال علیه السلام
ان اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه ففی الصمت الوقار واجتماع الهمة والفراغ
للعبادة والسلامة من آفات الدارین فان البلاء موکل بالمنطق ومن آفات

الکلام ما لا یعنی وهو ما لا اثر ولا ثواب فیه تضییع الوقت وقساوة
القلب ووهن البدن وتاخیر الرزق وایذاء الحفظة وارسال
کتاب من اللغو الیه تعالی وقراءته بین یدیه تعالی یوم القیمة علی
رؤس الاشهاد نقل است که حضرت شیخ خاموش چهل سال خاموشی اختیار
کرده بود درین مدت با هیچ کس سخن نگفت ؎ لب فرو بند که خاموشی به ❊ دل
تهی کن که فراموشی به ❊ هر که نه گویای تو خاموشی به ❊ هر چه نه یاد تو فراموشی به ❊
؎ لباس خامشی تا در نپوشی ❊ شراب معرفت هرگز ننوشی ❊ وحکی ان حکیما
من الحکماء رای حکیما آخر فقال کم وجدت عیوب الناس قال وجدت
فیهم الف عیب ولکن وجدت فی العبد خصلة لو حفظها تستر جمیع العیوب
علیه وهو حفظ اللسان وفی فتاوی الصوفیة عن بعض السلف رحمه الله
قال هذا زمان السکوت ولزوم البیوت والقناعة بالقوة والاستغفار بالحی
الذی لا یموت حکایت ابو بکر وراق رحمه الله سی سال آرزومند صحبت حضرت
خضر بود هر روز بدین نیت در گورستان رفتی و وقت رفتن و آمدن بقرآن
خواندن مشغول بودی ومقصود خود ملاقات او دانستی روزی حضرت خضر علیه السلام
با او مصاحب شد یکجا حکایت کنان در گورستان رفتند چون بازگشتند حضرت
خضر فرمود که مدتی آرزومند صحبت خضر بودی امروز یافتی واز قرآن خواندن باز
ماندی واز ثواب محروم گشتی آری جائیکه صحبت خضر چنین باشد صحبت دیگر
چه خواهد شد ولهذا قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ؎ شعر
لقاء الخلق لیس یفید شیئا ❊ سوی الهذیان من قیل وقال ❊ فلا تصحب
مع الانسان الا ❊ لاجل العلم او اصلاح حال ❊ وفی مشکوة المصابیح عن
معاذ بن جبل رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
الا اخبرک بملاک ذالک کله قلت بلی یا نبی الله فاخذ بلسانه وقال کف
علیک هذا فقلت یا نبی الله وانا لمؤاخذون بما نتکلم به قال ثکلتک امک

یا معاذ وهل یکب الناس فی النار علی وجوههم او علی مناخرهم الا حصائد
السنتهم رواه احمد والترمذی وابن ماجة ولا یخفی ان للصمت فوائد
غیر متناهیة لا یحتمل هذا المختصر ضبطها والله اعلم بالصواب شرط پنجم
آنکه آنجا که بنشیند از آنجا بیرون آمدن بغیر از حاجت انسانی روا نیست یعنی
از برای بول وغائط بیرون آمدن روا ست واگر بغیر از حاجت بیرون آید اعتکافش
تباه شود وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اعتکف ادنی الیّ راسه وهو فی المسجد فارجّله وکان لا یدخل البیت
الا لحاجة الانسان متفق علیه پس اگر بغیر از احتیاج بیرون آید اعتکافش تباه
شود کما فی المختصر فان خرج ساعة بلا عذر فسد ای اعتکافه عند ابی حنیفة
وهو القیاس لوجود المنافی وقالا لا یفسد حتی یکون اکثر من نصف یوم
لان فی القلیل ضرورة ولا ضرورة فی الکثیر ولو خرج لانجاء غریق او حریق
او لاداء شهادة او لجنازة فسد اعتکافه ولو خرج لانهدام المسجد او تفرق
اهله بحیث بطلت الجماعة منه او الخوف علی نفسه او ماله من المکابرین
لا یفسد ولو اعتکفت المرءة فی مسجد الجماعة فطلقت فلها ان ترجع الی
مسجد بیتها وتبنی علی اعتکافها وفی کنز الاوراد اگر معتکف بیرون آید برای
نماز جمعه نزدیک علمای ما رحمهم الله اعتکاف تباه نشود ونزدیک شافعی تباه شود
زیراکه خروج ضد لبث است هر آئینه تباه شود وچون او را ممکن هست که در مسجد جامع
معتکف شود پس چه ضرورت او را درین خروج وچون بنماز جمعه بیرون آید باید که بعد
زوال بیرون آید تا خطبه وجماعتش فوت نشود وباید که در مسجد جامع چار رکعت
سنت بگزارد قبل الاذان وبروایت حسن رحمه الله شش رکعت نماز بگزارد دو رکعت
تحیت مسجد وچار رکعت سنت پیش از جمعه وبعد از خطبه درنگی کند وچار رکعت نماز
بگزارد یا شش رکعت بجهت اختلاف علما در سنت جمعه وپیش ازین درنگی نکند واگر
بیرون آید از مسجد ساعتی بغیر عذر اعتکاف او تباه شود ونزدیک ابو حنیفه رحمه الله

ونزدیک ابو یوسف رحمه الله و محمد رحمه الله اعتکاف او تباه نشود مگر آنکه زیادت
از نیم روز بیرون آمده باشد اما خفتن و خوردن و آشامیدن او را در مسجد روا
بود و باک نبود وحسن للمعتکف ان یشتغل بالصلوة وقراءة القران فان
اشتغل بامر الدنیا لا یبطل وان کان حرفة وبه قال ابو حنیفة واحمد رح
خلافًا لمالک رح کذا فی کنز العباد و دیگر معتکف را باید که بیرون مسجد سخن بسیار
نکند و اگر یک دو سخن کند روا ست لقول عائشة رضی الله عنها کان رسول
الله صلی الله علیه وسلم یعود المریض وهو معتکف فیمر کما هو فلا یعرج
یسأل عنه رواه ابو داؤد کذا فی مشکوة المصابیح پس اگر سخن ضروری
باشد سخن کند اما بهتر این ست که سخن نکند مگر باشاره زیرا که احوط ست سخن ناکردن
لان الصوم فی لا مذهب له الا ما هو الاحوط بدانکه بزرگان گفته اند که کسی
لذت خلوت یافته باشد بیرون جهان حلاوت می یابد که در غربت و لذا قال
ابو عثمان بن ابی العیاض لولا الجمعة لدخلت بیتی ولم اخرج حتی الموت
وقال بعض اهل المعرفة اغتنم الوحدة فانها امن لدینک وراحة لبدنک
وکن انیسًا جلیسًا لنفسک فانه اول امن وقال العباس الداسغانی اوصانی
الشبلی رح وقال الزم الوحدة وامح اسمک عن القوم واستقبل الجدار
حتی تموت وحکی ان عمر بن العبد العزیز رحمه الله کان لا یخرج من منزله
الا لصلوة الجمعة والجماعة وعیادة المریض وکان یقول الناس سُرّاق
العقول او قطاع الطریق وقال رجل لابی بکر الوراق وجدت خیر الدنیا والآخرة
فی القلة والخلوة ووجدت شر الدنیا والاخرة فی الکثرة والاختلاط کذا فی خلاصة
السلوک وقال بعض اهل التحقیق العزلة التعد عن ارباب الدول بترک الطمع
عن آمال النفس وشهواتها بلزوم الورع وعن انس بن مالک رضی الله عنه عن النبی
علیه السلام انه قال السلامة فی الوحدة والآفة بین الاثنین الحدیث کذا فی خلاصة
الخالصة وحکی ان مالک بن انس رضی الله عنه لم یشهد الجماعة خمسا وعشرین

سنة وقيل فما يمنعك عن الخروج قال مخافة ان اری منکرا فاحتاج الی ان
اغیره ولم اقدر کذا فی خلاصة الحقائق والله اعلم بالصواب شرط سیوم
آنکه نظرش در عقبی باشد و نظر نکند دنیای دون را کما قال الله تعالی من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث الدنیا نؤته منها وما له فی الآخرة من
نصیب وفی حدیث القدسی لو صلی العبد صلوة اهل السماء والارض وصام صوم
اهل السماء والارض وطوی الطعام مثل الملائکة حتی لا یاکل شیئا ولبس لباس
العُری ثم رای فی قلبه مثقال ذرة من محبة الدنیا او سمعتها او شهدتها
او ریاستها لا یسکن فی جواری ولاخلصن قلبه حتی ینسانی ولا اذیقه حلاوة
محبتی ؎ ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی ٭ در غیر او نظر به محبت چرا کنی ٭ از جستجوی
خلق تو بیگانه شو اگر ٭ خواهی که دل بحضرت حق آشنا کنی ٭ وعن یحیی بن معاذ
رضی الله عنه انه قال من لم یترك الدنیا مختارا ترکته الدنیا مضطرا وکذا
قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه اذا جاءت الدنیا علیك فجد بها علی الخلق
طرا قبل ان تتقلب فلا الجود یفنیها اذا هی اقبلت ولا البخل یبقیها اذا هی
یذهب وفی خلاصة الحقائق عن معاذ رضی الله عنه انه قال الدنیا سم القاتلة
لعباد الله فخذوا منها علی مقدار حاجتکم السم فی الادویة لعلکم تسلمون ؎
نزد مردان حب دنیا زهر قاتل آمده است ٭ زهر خوردن ای جوان بیکار حمقی کی بود
وعن محمد بن الفضل البلخی رحمه الله انه قال رایت الشقیق فی المنام فقلت
یا معلم الخیر ارشدنی الی الخیر قال الخیر کل فی ذکر مولاك والشر کله فی حب
دنیاك کما قال علیه السلام حب الدنیا راس کل خطیئة ؎ ترك دنیا سر عبادتها
حب دنیا سر خطاست ٭ آن جمال نازنین بی ترك دنیا کی بود ٭ وقیل الدنیا دار
سفر والآخرة دار مقر وانما سمیت الدنیا دنیا لدنوها الی الفناء وقال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم من احب دنیاه اضر باخرته ومن احب آخرته اضر بدنیاه
فاثروا ما یبقی علی ما یفنی وقال علیه السلام الدنیا دار من لا دار له ومال من لا

مال له ولها يجمع من لا عقل له قال وهب بن منبه رضي الله عنه ان رجلا جاء الى ابي
الدرداء رضي الله عنه قال ان فلانا شتمني وظلمني فقال له ان كنت صادقا
فلا يضرك الايام حتى يعاقبه الله تعالى فمر الايام فدخل على الامير فاعطاه عشرة
الاف درهم فقال ابو الدرداء للرجل صدقت يا اخي قد عاقبه الله تعالى عقوبة
عظيمة قال يا ابا الدرداء او ذلك عقوبة قال والله لو جلد على ظهره عشرة
الاف سوط كنت ارضى له من جائزة عشرة الاف درهم كما قال الله تعالى ولولا
ان يكون الناس امة واحدة لجعلنا لمن يكفر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة
الاية اي طالب صادق دنیا برای امتحان کردن مردمان آفریده شد چنانچه هاروت و
ماروت که میگفتند که انما نحن فتنة فلا تكفر چنانچه بزرگی ازین خبر میدهد بیت
ترا دنیا همی گوید شب و روز ۞ که هان از صحبتم پرهیز پرهیز ۞ مده خود را فریب از رنگ
و بویم ۞ که هست این خنده من گریه آمیز ۞ وحكي انه سئل ابو يزيد بماذا نلت
ما نلت قال بلا شيء يعني تركت الدنيا فنلت القربة والولاية خواجه کائنات
و خلاصه موجودات علیه افضل الصلوة را پرسیدند که در حق دنیا چه فرمایید فرمود
چه گویم در چیزی که بمحنت بدست آرند و بمشقت نگاه دارند و بحسرت بگذارند بیت
دنیا همه تلخ ست لبان زهره ۞ خصیست که در جگر نشانند زهره ۞ هر کس که از تو
گرفت امروز نصیب ۞ فردا ز قبول حق ندارد بهره ۞ وفي القشيري قال
الفضيل لو ان الدنيا بحذافيرها عرضت علي بشرط ان لا احاسب بها لكنت
اتقذرها كما يتقذر احدكم الجيفة اذا مر بها ان تصيب ثوبه وقال عوف بن
عبد الله مثل الدنيا والاخرة ككفتي الميزان بقدر ما ترجح احديهما تخف الاخرى
قال جبرئيل لنوح عليه السلام يا اطول الانبياء عمرا كيف وجدت الدنيا
قال كدار لها بابان دخلت من احدهما وخرجت من الاخرى و در روایت آمده
ست که عیسی پیغامبر علیه السلام عابدی را دید که بسیار سالها عبادت کرده بود حق
تعالی وی را گفت که در آخر الزمان پیغامبری بود و مر او را امتی ست عمرهای ایشان

اندک باشد از شصت تا هشتاد و غایت عمر یکی صد بود و زنان بخواهند و فرزندان بزایند
و عمارتها بنا کنند آن عابد در تعجب ماند و گفت در این چنین عمر سهل مشغول شوند برین
چیزها اگر عمر من برین مقدار باشد در دو رکعت نماز صرف کنم کذا فی مفتاح الجنان
وقال حکیم الدنیا ما شغلک عن الله تعالی ؎ چیست دنیا از خدا غافل شدن
نی قماش و نقره و فرزند و زن ۞ وقال ابراهیم بن ادهم رحمه الله سألت راهبا
من الرهبان فقلت له ما الدنیا قال خلق کخلق المرءات راسها الکبر و وجهها
الفرح و عینها العجب و لسانها القذرة و اذناها النسیان و نفسها الشهوات
و قلبها الطمع و بطنها الحرص و جلدها الحرام و عنقها الخوف و ظهرها الیأس
من الله تعالی و زینتها الشهوات فهذه صورة الدنیا یتفاخرون بها فاحذروها
وحکی عن بعض الامراء قال لبعض الصالحین سلنی حاجتک قال او مثلی فقال
لی عبدان هما سیداک قال و من هما قال الحرص والهواء قد غلبتهما و غلباک
و ملکتهما و ملکاک ؎ از حرص و هوا دو بنده دارم ۞ بر هر دو همیشه پادشاهم ۞
تو بنده بندگان مائی ۞ از بنده بندگان چه خواهم ۞ آورده اند که پادشاهی
درد شکم داشت و قریب بهلاک شد گفت هرکه مرا ازین بلا رهاند تمام ملک خود بوی بدهم
شخصی از اولیاء الله شنید آمد و دست بر شکم وی مالید بادی گندیده از شکم وی بیرون
آمد فی الحال صحت یافت پادشاه گفت ای خداوندگار برخیز و بر تخت نشین که من
خود را معزول ساختم آن بزرگ گفت ما را حاجت نیست بمتاعی که قیمت آن بادی
گندیده باشد ولیکن تو پند بگیر ازین که تا این زمان غرور و بزرگی تو بچیزی بود که قیمت
آن این بود که دیدی وقال علیه السلام اوحی الله تعالی الی داود علیه السلام
یا داود مثل الدنیا کمثل جیفة اجتمعت علیها الکلاب یجرونها افتحب ان تکون
کلبا مثلهم فتجر معهم و شیخ سنائی غزنوی قدس سره درهمین معنی قطعه فرموده اند
این جهان بر مثال مرداریست ۞ کرکسان اندرو هزار هزار ۞ این مر آن را همی زند
مخلب ۞ وان مراین را همی زند منقار ۞ آخر الامر بگذرند همه ۞ وز همه باز ماند این مردار

من کلام المشائخ عجب از کسانی که پیدا شدند که آخرت به از دنیاست و دین را بدنیا
میفروشند کما قال صاحب قصیدة البردة ومن يبع آجلاً منه بعاجل بِنْ
له الغبن في بيع وفي سلم وگفته اند که راحت دنیا اندک چون روشنائی برق است
بی ثبات و محنتش بسیار چون تاریکی ابر بی لقا نه براحتش الفت باید گرفت و نه از شدائد محنتش
اندوه باید خورد نقل است که یکی از ملوک متقدمین وزیر خود را فرموده که برای من چیزی
بساز که تا هر زمان مرا یاد آید و غرور و غفلت و بهجت بیفزاید وزیر برای او انگشتری
ساخت و بر آن نقش لا یدوم کرده و بر بادشاه عرض کرده بادشاه آنرا در انگشت داشتی
پس هرگاه که بر بادشاه غروری و سروری حاصل شدی نقش لا یدوم از آن خاتم
برخواندن گرفتی عقل بگوش هوش او فرو خواندی که چون دوام نخواهد بود برای چند
روز بهالکت فانی چرا شادمانه و غمناک باید شد و در حال بادشاه گوش تضرع بگرفتی
و آن وزیر را یحیی نام بود و پس شاعری لا یدوم یحیی را نظم کرده ∴ اذا جاء السرور
او الهموم ∴ فذكر قول يحيى لا يدوم ∴ وقال الله تعالى وتلك الايام نداولها
بين الناس وگفته اند که هرچه دیر نپاید دلبستگی را نشاید ∴ زانکه هر چیزی که آن پاینده
نیست ∴ هر که دل بنهد در و دل زنده نیست ∴ و بزرگی فرمود که مثال زندگانی
اهل دنیا همچنانست که بارانی که بر زمین بارد و آن زمین سبز شود و الوان گلها در وی
شگفته شوند و جمعی از احمقان بی گیاست بدان سبزی فریفته شوند و بدان شادی
کنند و بدان مباهات و بزرگی نمایند بعد از روزی چند آن زرد و خشک گردد و باد خریف
آنرا از بیخ برکند و خاک کند و از آن گل و ریحان نشانی نماند و این احمقان را بر خاک
حسرت نشانند اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب ولهو وزينة الاية نعم من قال ∴
حال دنیا را بپرسیدم من از فرزانهٔ ∴ گفت یا خوابی ست یا بادی ست یا افسانهٔ ∴
باز گفتم حال آنکس گو که دل دروی ببست ∴ گفت یا غولی ست یا دیوی ست یا دیوانهٔ ∴
ای عزیز حرص دنیا مباد که ذوق ایمانت در رباید و آرزوی این و آن جانت را
شربت تلخ اجل بچشانند در تلخ کام از دار دنیا بدار عقبی روانت کنند و بعذاب ابدی

مبتلا گرداند و پشیمانی ہیچ سود نکند ؎ حب دنیا ذوق ایمانت برد ٭ آرزوی این و آن جانت برد

در اخبار آمده است که اوحی الله تعالی الی داؤد علیہ السلام یا داؤد تزعم انک تحبنی

فان کنت صادقا اخرج محبۃ الدنیا فان حبی وحبھا لایجتمعان فی قلب واحد ابیات

قلب مؤمن حرم خانۂ دخل غیری شد حرام ٭ یک زنی را با دو شوہر عقد یکجا کی بود ٭

یک ولایت چون دو سلطان بادشاہی کی کنند ٭ در ولایت دائما جز شور و غوغا کی بود ٭

این محال ست این خیال ست این جنون ٭ ہم خدا خواہی و ہم دنیای دون ٭

وقال الله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه ولهذا

قیل ضدان لایجتمعان ؎ ار اخواہی خطی بعالم درکش ٭ کاندر یک دل دو دوست

ناید خوش ٭ ای طالب صادق بدان کہ دنیا مبغوض خدای تعالی ست وانچہ مبغوض

محبوب باشد محب را باید کہ او را دشمن دارد چنانچہ عارف کبار حضرت خواجہ محمد پارسا

ازین خبر میدہد ؎ ہست دنیا قہر مان کردگار ٭ قہر بین چون قہر کردی اختیار ٭

قیل لما دعا سلیمان علیہ السلام بقوله رب ہب لی ملکا نزل جبریل علیہ السلام

وقال له لم تطلب منصبۃ ومرتبۃ النبوۃ اعلی من ملک الدنیا وما فیھا ولکن

اجاب الله دعوتک وقال جزاء ھذا السوال ان تکون فی الجنۃ متاخرا عن الانبیاء

علیہم السلام خمس مائۃ سنۃ فندم وقال لا ینبغی لاحد من بعدی ای لا ینبغی

لاحد ھذا السوال من بعدی وروی فی الخبر ان الفقراء یوم القیمۃ یذھبون

ان یدخلوا الجنۃ قبل الحساب فیقال لھم انتم تدخلون الجنۃ قبل ان تحاسبوا

فیقولون بما ذا تحاسب ولم یکن لنا شیئ خوش گفت آنکہ گفت ؎ ما ہیچ نداریم

وغم ہیچ نداریم ٭ دستار نداریم وغم پیچ نداریم ٭ وروی ان موسی علیہ السلام

سافر مع رجل فاستقبلھما طریقان احدھما مخوف والاخر امن فقال موسی

لذلک الرجل بایھما نسلک فقال بالطریق الامن وکان مع ذلک الرجل

مال فقال له موسی ادفع مالک الی فدفعه فتصدق موسی ذلک علی الفقراء

ثم قال بایھما نسلک فقال بایھما شئت لان خوفی انما کان لاجل المال والان

لیس لی مال فاستوی عندی الطریقان الامن والخوف ولهذا قیل الفقر
راحة لانه امن من بلاء الدنیا وعذاب الآخرة کذا فی کفایة الشعبی شعر
شمی کیسه گانرا نباشد غمی ✤ که پر کیسه را هست آفت همی ✤ نقل است که آتش در بصره
افتاد و مالک دینار رحمه الله عصا و نعلین برداشت و بر بالا شد و نظاره میکرد و مردمانرا
دید که در رنج افتاده بعضی میسوختند و بعضی می جستند و بعضی رخت خود را می کشیدند
و مالک گفت نجی المخففون و هلک المثقلون ثم من قال شعر آزاد از تعلق چون
شعلی در خزان باش ✤ چون پرده نداری کس پرده دینا شد ✤ آزاد تا توانداز
قید تن برآید ✤ در پوست گر نباشد در پیرهن برآید ✤ از کاوکاو گریه شکی
نماند خونی ✤ ترسم که شیر یاد از پیرهن برآید ✤ وفی شرح المشکوة لمولانا
علی القاری ان الکافر الفقیر عذابه اخف من الکافر الغنی فی النار فاذا
نفع الفقر الفقیر الکافر فی تلک الدار فکیف لا ینفع المؤمن الصابر
بدانکه دنیا رباطیست بر سر بادیه قیامت نهاده و منزلیست در میان ازل و ابد
گسترده تا مسافران حضرت صمدیت بقرارگاه صحرای قیامت سفر کنند و درین منزل
فرود آیند و از اینجا زاد سفر آخرت بردارند که ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم واموالهم بان لهم الجنة شعر بدنیا توانی که عقبی خری ✤ بخر جان من
ورنه حسرت بری ✤ وفی الخبر یا ابن آدم من احب شیئا فطلبه ومن خاف
عن شیء هرب عنه فان احببت الآخرة اطلبها وان کرهت الدنیا فاهرب
منها فانها غدارة تغرک یا ابن آدم الدنیا بحر عمیق قد غرق فیها ناس کثیر
فاحذرها قبل ان تغرق فیها للمؤلفه یا نفس حذر الدنیا فهی بحر عمیق ✤
اجتنب عن میلها لا اما لها الا الحمیق ✤ ای عزیز بدانکه دنیا سرای غرور است و
شهرستان شرور و رباطیست بی اقامت و بساطیست بی استقامت زخم و
نیش بی مرهم است طلاق دادهٔ ابراهیم ادهم است خانه محنت و بلی وادی است و
راندهٔ جنید بغدادی است جرعه ناسوز تا کام تلخی است لیک وادهٔ شقیق بلخی است

دار غفلت و بدنامی است و ملعون نظر بایزید بسطامی است خودپرستان دون
همت را دیر است مردود ابوسعید ابوالخیر است بگذشته اتقیاست برداشته
اشقیاست و هر جا که طالب او ذلیل و زبان هند او کلیل و اهل عبرت را این آیت
دلیل قل متاع الدنیا قلیل ولذا قیل من اعتصم بالمخلوق ذل ومن اعتصم
بالمال قل ومن اعتصم بالله جل جلاله مرحبا قومی که داد بندگی را داده اند ٭
ترک دنیا کرده اند و از همه آزاده اند ٭ ان لله عبادا فطنا طلقوا الدنیا وخافوا
الفتنا نظروا فیها فلما علموا انها لیست لحی وطنا جعلوها لجة واتخذوا
صالح الاعمال فیها سفنا ٭ عارفی در خواب رفت در فکری ٭ دید دنیا بصورت
بکری ٭ کرد از وی سوال کای دلبر ٭ بکر چونی با این همه شوهر ٭ گفت یک حرف
با تو گویم راست ٭ که مرا هر که بود مرد نخواست ٭ هر که نامرد بود خواست مرا ٭
زان بکارت همی بجاست مرا ٭ بدانکه دنیا را تشبیه بعسل داده اند و طالب دنیا را
تشبیه بمگس هرگاه که بر عسل مگس نشیند هرگز بر نمی خیزد چنانچه بزرگان گفته اند
دنیا که دلفریب و دلاویز و دلرباست ٭ در حسن او توانگر و درویش مبتلاست ٭
دنیا چو شهد دان و طلبگار آن مگس ٭ در شهد هر مگس که در افتاد بر نخاست ٭
ولهذا اهل دنیا را مگسی گویند شعر بدنیا دل نه بندد هر که مرد است ٭
که دنیا سر بسر اندوه و درد است ٭ برو بگذر بگورستان نظر کن ٭
که این دنیا حریفان را چه کرده است ٭ نورد هم آنکه از راحت و نعمت فانی
دور بودن قال الله تعالی ما عندکم ینفد وما عند الله باق وقال ابن
مسعود رضی الله عنه ما من یوم الا وملک ینادی تحت العرش یا ابن آدم
قلیل یکفیک خیر من کثیر یطغیک ولله در من قال شعر سرورک فی الدنیا
غرور وغفلة ٭ وعیشک فی الدنیا محال وباطل ٭ وایضا قال الله تعالی
الهٰکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف وحکی ان حاتما مر مع تلامیذه
فتوشاه رجل فی الطریق فلم یجبه فلامه تلامیذه فقالوا نحن مذکر فی اکل

الخبز اليابس فلم لا تجيبه فبعث رسولا الى الذى توشه انى قد اجبت لك
بشرط وهو انا اذا فرغنا من الطعام لا تخلى سبيلنا حتى نسئل كل واحد منا ما
اكلنا من الطعام قال اجعل كرامة فدخلوا بيته وقدم اليهم المائدة فلما
قدم المرقية الاولى قال حاتم لصاحب البيت ما هذا قال مليف فاكل حاتم
منه ثم قدم الثانية والثالثة والرابعة فلم ياكل من ذلك شاء ولم يسأل
فلما كان عند الخروج قال لصاحب البيت احفظ الشرط الذى شرطت
لك فوقفت الرجل على بابه فلما خرج حاتم قال له ما اكلت فى بيتى قال
المليف فخلى سبيله ثم سئل كل واحد من اصحابه عن جميع ما اكلوا فلم
يعرف احداهم تلك الاطعمة فبقوا هناك الى وقت العشاء فلما امسوا جياع
والى حاتم وقالوا له ما صنعت معنا فقال لهم انكم لا تطيقون حساب يوم
واحد فكيف تطيقون حساب جميع العمر كذا فى كفاية الشعبى كما قال الله تعالى
ثم لتسئلن يومئذ عن النعيم مرويست از رسول عليه السلام كه يكى از اصحابه را
گفت ميخواهى كه دنيا واهل دنيا بتو بنمايم گفت بلى يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
دست او گرفت وبطرفى بيرون شد تا مقامى كه كلهاى آدمى افتاده بودند درميان
كرباس پارهاى نجس واستخوانهاى پوسيده حيوانات ونجاستهاى آدمى فرمود كه
اين كلهاى اهل دنياست كه حرص وحسد وكبر را دروى جاى داده بودند واين
كرباس پارهاى نجس ايشانست كه مى پوشيدند وبدان مباهات مى كردند واين
استخوانهاى مركبات ايشانست كه سوار مى شدند وبر ديگران تفاخر ميكردند
ونجاستها نعمتهاى ايشان كه عمر عزيز درحصول آن بباد دادند عارفى روزى
براهى ميگذشت واله ومدهوش چون معتوارگان ديد گورستان وسرگين
دان بهم بانگ برزد گفت كاى نعمت خوارگان نعمت دنيا ونعمت خواره بين
اينست نعمت اينست نعمت خوارگان روى فى الاخبار ان البدن السمين
اذا دفن توشت الديدان بعضهم بعضا ويقولون استقبلت لنا ضيافة

كذا في كفاية الشعبي وفي الحديث القدسي يا احمد واحذر ان تكون مثل الصبي
اذا نظر الى الاخضر والاصفر احبه فاذا اعطي بشيء من الحلو والحامض
اغتر به فقال يا رب دلني على شيء اتقرب به اليك قال اجعل ليلك نهارا
واجعل نهارك ليلا قال كيف ذلك يا رب قال اجعل نومك صلوة
واجعل طعامك الجوع اى عزيز دنيا با همه نعمت از رنگ وبوى بيش نيست
وبرنگ وبوى فريفته شدن خاصيت زنان است پس هركه اين خاصيت بروى
غالب است بحقيقت زن است اگرچه بصورت مرد است **لمؤلفه** قد يعشق
الدنيا من كان الهوى له غالبا فهو في الحقيقة مؤنث ولو كان في الصورة مذكرا
وحكي انه دخل شقيق مقبرة وجعله يضرب كل قبر بيده ويقول يا كذبة يا كذبة
فقيل له هذا كلام عظيم لم تقول قال لانهم يقولون في حيوة الدنيا املاكنا
وضياعنا وحدايقنا وبساتيننا واموالنا ومواشينا لو كان لهم هذه الاشياء
يذهبون معهم وكذا قال الشيخ السعدي رحمه الله هركه آمد عمارت نو ساخت
رفت ومنزل بديگرى پرداخت ٭ وان دگر پخت همچنان هوسى ٭ واين عمارت بسر نبرد
كسى ٭ بدان اى درويش كه چه نعمتهاى عجيبه وطعامهاى غريبه در وجود تو تحصيل
ميشوند وتو از بى تفاخر ميكنى بزرگى براى بادشاهى نوشته است ه خوان زر
وصحنك سيمين تو ٭ بهتر زده كاسه چوبين ما ٭ خوردن تو مرغ مسمى ومى ٭
بهتر از ان نان جوين ما ٭ پوشش تو اطلس ودبيا حرير ٭ بخيه زده خرقه پشمين ما
قاقم وسنجاب ترا تكيه گاه ٭ خار وخسك بستر وبالين ما ٭ نيك همين است كه مى بگذرد
راحت تو محنت دوشين ما ٭ باش تا طبل قيامت زنند ٭ آن تو نيك آيد ويا اين ما
شرط السقيم آنكه خاطر خود را از فضولات خالى كند قال الله تعالى اليس الله بكاف
عبده وفي الخبر يا احمد ثبت لعبده له قوت يوم من الحشيش او غيره وهو يهتم
لغد وروى في الاخبار ان الله تعالى خلق الخلائق الف صنف فصنف منهم
لا يأكلون وهم الملائكة وصنف منهم يأكلون ثم من هذه الالف منهم

من يأكل ولا يشرب ومنهم من يشرب ولا يأكل ومنهم يأكل ويشرب
ثم ما من صنف من هذه الالف الذين يأكلون الا وهم آمنون على اصول
الرزق ولا يخبأون قوة الغد الا ثلثة اصناف الانسان والنملة والفارة
فانهم يخبأون قوة الغد فاما ما عدا هذه الاصناف الثلثة لا يخبأون
للغد ولا يكون الا على التوكل كما روى عن رسول الله عليه السلام
انه قال لو انكم توكلتم على الله حق التوكل لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا
و تروح بطانا كذا فى كفاية الشعبى وقيل ان الصديق انفق ماله ولم يبق
له شيئ فقال له النبى صلى الله عليه وآله وسلم ما خلفت لعيالك فقال
الله تعالى وفى شرح المشكوة لمولانا على القارى رحمه الله وكان الرجل
من بنى اسرائيل اذا كانت له الزوجة والخادم والدار يسمى له ملكا
چنانچه بزرگى گويند كه توانائى وخرقانى بود هر كس ميسر شود
سلطانى بود اگرچه اينجا احتياج نيست آن بكن و اگرچه آنجا با يدت
در آن بكن ٭ وفى خلاصة عن عروة انه قال بعث معاوية الى عائشة
رضى الله عنها بمائة الف درهم فقامت من مجلسها حتى تفرقت على المحتاجين
وكانت ترقع قميصا لها وفى المشكوة عن ابى امامة قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يا ابن آدم ان تبذل الفضل خير لك وان تمسكه شر لك
ولا تلام على كفاف وابدأ بمن تعول رواه مسلم وقوله الفضل وهو الزيادة
على قدر الحاجة وعن عائشة رضى الله عنها انها قالت كان رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم عندى فى مرضه ستة دنانير او سبعة فامرنى رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان افرقها فشغلنى وجع نبى الله صلى الله
عليه وآله وسلم ثم سالنى عنها ما فعلت بها الستة او السبعة قالت
والله لقد كان شغلنى وجعك فدعا بها ثم وضعها فى كفه فقال ما ظن نبى
الله لو لقى الله عز وجل وهذه عندى رواه احمد وعن ابى هريرة ان النبى

صلی الله علیه وآله وسلم دخل علی بلال وعنده صبرة من ثمرة فقال ما هذا
یا بلال قال شیئ آدخرته لغدٍ فقال اما تخشی ان تری له غداً بخاراً
فی نار جهنم یوم القیمة انفق یوم القیمة انفق یا بلال ولا تخش من ذی
العرش اقلالا وعن عائشة رضی الله عنها انهم ذبحوا شاة فقال النبی صلی
الله علیه وآله وسلم ما بقی منها فقلت ما بقی منها الا کتفها قال بقی کلها
غیر کتفها رواه الترمذی وصححه کما قال الله تعالی ما عندکم ینفد وما
عند الله باق نقل است که ابراهیم ادهم گفت وقتی در بادیه متوکل بودم و سه
شبانروز چیزی نیافتم ابلیس گفت پادشاهی بگذاشتی تا گرسنه بحج میروی با این
چندین رنج که تو داری نتوان رفت وگفت این سخن از و شنیدم بر بالائی رفتم
وگفتم الهی دشمن را بر دوست می گماری تا او را بشورانداین بادیه را بمدد تو قطع
توانم کرد آوازی بگوشم رسید که ای ابراهیم انچه در جیب داری بینداز تا انچه در
غیب است ظاهر گردانم دست اندر جیب کردم چهار دانگ نقره فراموش شده بود
چون بینداختم ابلیس برمید و قوتی در من پدید آمد از غیب تا بادیه قطع کردم چنانکه
وقتی مسافری در سفری رفت و با او یک قرص نان بود هر بار که گرسنه شدی خواستی
که آن قرص نان بخورد و باز گفتی که احتمال دارد که درین بیابان طعامی نرسد و
من از گرسنگی بمیرم فرشته رزق که بر و موکل بود آن فرشته را فرمان شد تا او آن
قرص نان نخورد او را طعامی دیگر نرسانی عاقبت الامر او آن قرص نخورد تا از
گرسنگی بمرد ولذا قیل طوبی لمن کان عیشه کعیش الکلب ففی الکلب عشرة
خصال ینبغی علی المؤمن اولها لیس له مقدار بین الخلق والثانی ان یکون
فقیراً لیس له مال والثالث الارض کلها له بساط والرابع اکثر اوقاته اراده
ان یکون جائعا والخامس اذا ضربه صاحبه مائة مرة لا یترک بابه والسادس
یحفظ صاحبه وصدیقه ویاخذ اللص والسابع اکثر اوقاته السکوت والثامن
ان یکون فی اللیل حیا والتاسع ان یکون راضیاً بما یدفعه صاحبه والعاشر

اذا مات لم يبق له ميراث و في شمائل الاتقياء زكوة بر سه نوع است
زكوة شريعت از دويست درم پنج درم دهند زكوة طريقت از دويست درم پنج درم
بدارند باقي بدهند و زكوة حقيقت چيزي نگاه ندارند و تمام بدهند و حكي ان رجلا
قال لشبلي من اين تاكل فقال و لله خزائن السموات والارض ولكن المنافقين
لا يفقهون كذا في خلاصة السلوك و در تذكرة الاوليا آورده كه ابراهيم ادهم گفت
زاهدي متوكل را ديدم پرسيدم كه از كجا ميخوري گفت اين علم نزديك من نيست از روزي
دهنده بپرس مرا با اين فضولي چه كار است و في عين العلم في الصدقة —
اقسام السابق كالصديق رضي الله عنه حيث ما ابقى شيئا والمقتصد
كالفاروق رضي الله عنه حيث ابقى النصف والقاصر هو المقتصر على الواجب
والاولى في الصدقة الوسطه اذ خير الامور اوسطها و قال الله تعالى ولا تجعل
يدك مغلولة الى عنقك ولا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا بدانكه
فضولي نسبت بمبتدي آنست كه زياده از قوة يكسال نگاهدارد چنانچه سرور عالم
عليه السلام براي اهل خانه خود قوت يكسال نگاه ميداشتند و نسبت به متوسط زياده
از قوت يك روز نگاهدارد و نسبت بكامل زياده از قوت يك وقت نگاهدارد اما
بهتر اينست در حق كامل كه هيچ چيزي را نگاه ندارد تا پريشان خاطر نشود چنانچه
حضرت خواجه حسن بصري را رحمه الله پرسيده بودند كه غني شاكر بهتر است يا فقير
صابر گفت كه فقير صابر زيرا كه غني شاكر نظر بر كيسه دارد و فقير صابر نظر بر خالق
و اگر چيزي رسيد بايد كه جمع نكند و واپس هم ندهد چنانچه بزرگي گويد اي دل ز هوا اكمال كن طمع مكن
بي ذل و سوال انچه رسد منع مكن و ز طمع بخود و خواري و در منع ريا هر دو مكن و گذار انچه رسد جمع مكن كما قال
عليه السلام لا رد ولا كد پس انچه حضرت امير المومنين ابي بكر صديق رضي الله
عنه در مناجات مي گفتند كه اللهم ابسط لي في الدنيا و زهدني فيها يعني دنيا
بر من گشاده گردان آنگاه مرا از آفت او نگاه دار يعني دنيا بده تا شكر آن بكنم و توفيق
ده تا از براي تو دست از ان باز دارم و روي از ان بگردانم تا هم در مقام شكر و انفاق

یافتہ باشم و ہم مقام صبر در اینجا رمز نیست یعنی تا اندر فقر مضطر نباشم و فقر مرا
باختیار بود چنانچہ سرور کائنات علیہ افضل الصلوٰۃ پناہ میگرفتند از فقر اللھم
انی اعوذ بك من الفقر این فقر اضطراریست و ایضا قال علیہ السلام الفقر
سواد الوجہ فی الدارین و الافقر را مباہات میکردند کہ الفقر فخری این فقر
اختیاریست شرط بست و یکم آنست کہ زاہد بود و از جملہ دنیا قال اللہ تعالی
والذین جاھدوا فینا لنھدینھم سبلنا و قال اللہ تعالی وجاھدوا فی سبیل اللہ
حق جھادہ و قال النبی صلی اللہ علیہ والہ وسلم الزاھدون فی الدنیا الراغبون
فی الاخرۃ وھم الآمنون یوم القیمۃ و فی مطالب المؤمنین قیل لرسول اللہ صلی
اللہ علیہ والہ وسلم ما الزاھد فی الدنیا قال ان تحب ما یحب خالقك و ان
تبغض ما یبغض خالقك و ان تتحرج من حلال الدنیا کما تتحرج من حرامھا فان
حلالھا حساب وحرامھا عذاب و ان ترحم جمیع المسلمین کما ترحم لنفسك و ان
تتحرج من الکلام فیما لا یعنیك کما تتحرج من المیتۃ التی قد اشتد نتنھا و ان
تتحرج من احکام الدنیا و زینتھا کما تتحرج من النار فھذا ھو الزاھد فی الدنیا
و فی رسالۃ المکی قال ابراھیم بن ادھم رحمہ اللہ الزھد فرض و فضل و مکرمۃ
فالفرض فی الحرام و الفضل فی الحلال و المکرمۃ فی الشبھات و قال ابو سلیمان
الدارانی رحمۃ اللہ الزھد ترك ما یشغلك عن اللہ تعالی و قال النبی صلی اللہ
علیہ والہ وسلم کن زاھدا و ازھد عن الدنیا یحبك اللہ و ازھد فیما ایدی
الناس یحبك الناس و حکی ان ابراھیم بن ادھم رحمہ اللہ الزھد ثلثۃ احرف
زاء و ھاء و دال فالزاء ترك الزینۃ و الھاء ترك الھوا و الدال ترك الدنیا
کذا فی اخلص الخالصۃ در کیمیا سعادت آوردہ کہ رسول اللہ علیہ السلام گفت
ہرکہ اندر دنیا زاہد بود حق تعالی در حکمت بر وی بکشاید و زبان وی را بدان گویا
گرداند و از دنیا بسلامتش بدار السلام برد و ابن مسعود رضی اللہ عنہ گفت کہ دو رکعت
نماز زاہد فاضل تر ست اندر دنیا از عبادت ہمہ مجتہدان تا آخر عمر و حکی عن السری رحمہ اللہ

انه قال خمس من اخلاق الزهاد الشكر على الحلال والصبر عن الحرام ولا يبالی متی فاتته النعم ولا یبالی متی اصابته البلایا و یکون الفقیر و الغنی عنده سواء وفی عین العلم قال علیه السلام رکعتان من عالم زاهد خیر من عبادة المتعبدین الی آخر الدهر وقیل الزاهد صید الحق فی الدنیا والعارف صید الحق فی الجنة وفی ترجمة القشیری زهد سه چیز است باندک خورسند بودن و از خلق دور بودن و معده خالی داشتن وقول خواجه ابو منصور دنیا گذاشتن زهد نفس است وعقبی گذاشتن زهد دل ترک خود گفتن زهد جان عارف هر سه را ترک کند وفی رسالة شیخ جمال الدین هانسوی الزاهد تارك الدنیا للعقبی العارف تارك العقبی للمولی وفی الخبر یا احمد هل تعرف ما للزاهدین عندی فی الاخرة قال لا یا رب قال یبعث الخلق ویناقشون فی الحساب وهم من ذلك آمنون ان ادنی ما یعطی الزاهدون فی الاخرة ان اعطیهم مفاتیح الجنان کلها حتی یفتحوا ای باب شاؤا ولا احجب وجهی عنهم ولا نعمتهم بالوان التلذذ من کلامهم ولاحبنهم فی دار الدنیا وافتح لهم اربعة ابواب باب یدخل علیهم الهدایا بکرة وعشیا من عندی و باب ینظرون منه الی کیف شاؤا بلا صعوبة و باب یطلعون منه الی النار فینظرون الی الظالمین کیف یعذبون و باب تدخل علیهم الوظائف والحور العین قال یا رب من هؤلاء والزاهدون الذین وصفتهم قال الزاهد الذی لیس له بیت یخرب فیغتم بخرابه ولا له ولد یموت فیحزن بموته ولا له مال یذهب فیحزن بذهابه ولا یعرفه انسان یشغله عن الله تعالی طرفة العین ولا له فضل طعام فیسئل عنه ولا له ثوب لبس اگر کسی وصیت کرده باشد که دختر آنکس را بعد از مردن بعاقلی بدهند قاضی چه داند که عاقل کیست گفته اند که بزاهدی بدهد یعنی کسی را که تارک دنیا باشد تا وصیت او را بجا آورده باشد پس ازین مسئله معلوم شد که هرکه دعوی علم وعقل وفهم کند و او راحب دنیا غالب بر حب آخرت باشد از حماقت خالی نیست کذا فی جواهر

الثمینة للشیخ علی المتقی وقال وهب للجنة ثمانیة ابواب فاذا سار اهل
الجنة الیها یقول البوابون وعزة الله لا یدخلها احد قبل الزاهدین فی الدنیا
وحکی انه قیل لابراهیم بن ادهم بم وجدت الزهد قال بثلثة اشیاء رایت
القبر بین یدی ولیس لی مونس ورایت الطریق بعیدا ولیس لی زاد ورایت الجبار
قاضیا ولیس لی حجة وعن الحسین رضی الله عنه انه قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم الزهد زهدان زهد عن الحلال وزهد عن الحرام وافضل من
ذلک الزهد عن الحلال وقال بعض الحکماء الزهد زهدان زهد النافلة وزهد
الفریضة فالفریضة ان یترک الفخر والریاء والعلو والتزئین للناس واما النافلة
فهو ان تترک ما احل الله لک وقال یحیی بن معاذ الزاهد الذی قوته ما وجد
ومسکنه حیث ادرک ولباسه ما ستره والدنیا سجنه والقبر مضجعه والشیطان
مفره والقرآن حدیثه والله انیسه والذکر رفیقه والاخرة نعمته والصمت غنیمته
والحکمة کلامه والصبر وسادته والتراب فراشه والنصیحة نهمته والصدق
اخوانه والعقل دلیله والتوکل کسبه والبکاء مذهبه والجوع ادامه والالهام
معینه والعمل رایضه والعبادة حرفته والتقوی زاده والتوفیق معلمه والله
اعلم بالصواب شرط بست و دوم آنکه همیشه در یاد حق باشد قال الله تعالی الذین
یذکرون الله قیاما وقعودا وعلی جنوبهم الایه وقال الثوری لکل شیء عقوبة
وعقوبة العارف انقطاعه عن الذکر کذا فی الخلاصة الذکر علی الدوام فی کل
حال وفی کل وقت فرض علی الطالبین کفرض الصلوت الخمس لقوله تعالی فاذکروا
الله ذکرا کثیرا کذا فی شرح الامالی حکایت وقتی مزینی لب امام شافعی رحمه الله
راست میکرد و او لب می جنبانید چند جای لب او بریده شد مزین گفت ای امام
یک لحظه لب برهم نه تا بریده نشود شافعی رحمه الله گفت من بریدن لب خود اولی
دانم از خاموش بودن ذکر دوست محققان گویند که اگر سالک یک لحظه از یاد حق
سبحانه غافل شود آوازه مرگ او در همه ملکوت افتد که آن فلان بمرد که از یاد حق

سبحانه تعالی غافل شد چنانچه گفته‌اند بیت هر آن کو غافل از حق یک زمان ست
در آن دم کافرست اما نهان ست نقل ست که وقتی دو صوفی از شهر بقصد
دیدن ابو الحسن نوری گردند چون بدروازهٔ شهر او رسیدند یکی از ایشان از اهل
بود که زبان حیوانات دانستی ناگهان دو گربه را دیدند که باهم سخن میگویند چون این
صوفی سخن گربه شنید گفت انا لله وانا الیه راجعون صوفی دوم گفت خیر باشد
گفت این گربه مر آن گربه دیگر را میگوید که ابو الحسن نوری امروز بمرد چون بدروازه
او رسیدند خواجه ابو الحسن بیرون آمد صوفیان در حیرت افتادند پس خواجه ابو الحسن
پرسیدند که سبب حیرت شما چیست گفتند ما درین شهر رسیدیم گربه مر گربه دیگر را گفت
که ابو الحسن امروز بمرد ابو الحسن بگریست و گفت که گربه راست گفت گفتند که اگر گربه
راست گفت تو چگونه زنده گفت امروز یک لحظه از یاد حق غافل شده بودم آوازهٔ
مرگ من در زمین و آسمان افگندند در خبر ست که هر روز که آفتاب طلوع میکند دو فرشته
منادی میکنند بآواز بلند یکی میگوید ای کاشکی این خلائق آفریده نشدندی دیگری
میگوید ای کاشکی چون آفریده شدندی بدانستندی که برای چه آفریده شدندی
قال الله تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون نقل ست از ابو سلیمان دارانی
رحمه الله که وی میفرمود اگر غافل در بقیت عمر خود بر هیچ چیز نوحه نکند باری بر عمری
که بغفلت گذشته است سزاوار ست که ماتم این مصیبت تا لب گور بدارد فکیف
حال کسی که ما بقی عمر هم چو ایام گذشته در جهل و غفلت گذرد چنانچه بزرگی فرماید
عزیز ست این دو روزه زندگانی ﴿ بغفلت مگذران دیگر تو دانی
سید الطائفه ابو القاسم جنید قدس سره میفرماید که لو اقبل صدیق علی الله تعالی
الف الف سنة ثم اعرض عنه لحظة فما فاته اکثر مما ناله فرمود که اگر سالکی
هزار سال در راه حق قدم زند پس یک لحظه از آن حضرت غافل ماند آن مقدار سعادت
که در آن لحظه از وی فوت شود بیشتر از آن بود که در آن هزار سال حاصل کرده باشد
شرط بست و سوم آنکه تلاوت قرآن کردن قال الله تعالی ان هذا القرآن

يهدي للتي هي اقوم الآية وقال الله تعالى انه لقرآن كريم في كتاب مكنون وقال
الله تعالى ان في ذلك لذكرى لمن كان له قلب الآية وعن عبد الله بن عمرو
ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال الصيام والقرآن يشفعان للعبد
يقول الصيام اي رب اني منعته الطعام والشهوات بالنهار فشفعني فيه و
يقول القرآن منعته النوم بالليل وشفعني فيه فيشفعان رواه البيهقي
في شعب الايمان وعن عثمان رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم خيركم من تعلم القرآن وعلمه رواه البخاري وعن ابن عمر رضي الله عنه
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا حسد الا على اثنين رجل آتاه الله
القرآن فهو يقوم به آناء الليل وآناء النهار ورجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه
آناء الليل وآناء النهار متفق عليه وعن ابن عباس رضي الله عنه قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم ان الذي ليس في جوفه شيء من القرآن كالبيت
الخرب رواه الترمذي والدارمي وقال الترمذي هذا حديث صحيح وعن ابن عمر
رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان هذه القلوب تصدأ
كما يصدأ الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وما جلاؤها قال كثرة ذكر الموت وتلاوة القرآن رواه البيهقي في شعب
الايمان وعن معاذ الجهني قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من
قرأ القرآن وعمل بما فيه البس والداه تاجا يوم القيامة ضوءه احسن من ضوء
الشمس في بيوت الدنيا لو كانت فيكم فما ظنكم بالذي عمل بهذا رواه احمد
وابو داؤد كذا في المشكوة المصابيح نقل است که امام احمد حنبلی خدا را جل جلاله
بخواب دید سوال کرد که الهی مقربان درگاه تو بچه قرب یابند فرمان شد که بتلاوت
کلام من گفتم اگر معنی ندانند فرمان شد اگر معنی دانند یا ندانند در تذکرة الاولیاء
مذکورست که امام عبد الرحمن را پرسیدند کسی که قرآن خواند و معنی آن نداند آن را
اثری بود گفت آری کسی که دارو خورد و نام آن نداند اثر میکند در دراپس

قرآن اثر چون نکند بلکه اثر میکند فکیف اگر معنی داند آنچه میخواند اثر آن بسیارست وقال علی رضی الله عنه کلام الله دواء القلب وفی القنیة عن عمر رضی الله عنه انه کان یأخذ المصحف کل غداة ویقبل ویقول عهد ربی ومنشور ربی وحضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه هر بار که مصحف خواندی بر سینه خود مصحف را نهاده و دو بازوی خود ضم کردی و گفتی الٰهی من این هفت اندام خود را در پناه کلام تو می اندازم شبی در خواب ندا شنید که چون تو خود را در پناه کلام ما انداختی ترا از آتش خلاص کرده ایم یقول الله سبحانه وتعالی من شغله القرآن عن ذکری ومسئلتی اعطیته و افضل ما اعطی السائلین وفضل کلام الله علی سائر الکلام کفضل الله علی خلقه کذا فی حصن الحصین پس ای طالب صادق باید که قرآن بسیار خوانی و اگر در کاری مشغول باشی باید که دو بیست آیه بخوانی تا جایگاه برتو ده شک در زیر عرش یابی و بعضی علما گویند که قاری قرآن در چهل روز ختم کند تا حق قرآن اداکرده باشد و باید که هیچ روزی از قرآن خواندن تاخیر نکند و آنچه میتواند خواند که فاقرؤا ما تیسر من القرآن وقال مکحول کان قرا اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله وسلم یقرؤن القرآن فی سبع یوم وقال بعض العلماء یکره تاخیر ختمه اکثر من اربعین یوما بلاعذر نص علیه احمد وفی کنز العباد وقال بعض المتقدمین من لم یقراء القرآن فی کل یوم ولیلة مائتی آیة من القرآن لم یؤد حق القرآن وفی المشکوة عن الحسن مرسلا ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال من قراء فی لیلة مائة آیة لم یحاجه القرآن تلک اللیلة ومن قراء فی لیلة مائتی آیة کتب قنوت ومن قراء فی لیلة خمس مائة آیة الی الالف اصبح وله قنطار من الاجر قالوا وما القنطار قال اثنی عشر الفا رواه الدارمی وعن عبد الله ابن عمر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال من لم یفقه من قراء القرآن فی اقل من ثلث رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی وبعضی از اکابر دین منقول ست که در ماه رمضان المبارک شصت و یکبار ختم قرآن میکردی یکی در روز و یکی در شب و یکی در تراویح و بعضی گفتند که ختم قرآن بر

چهار نوع سنت یکی آنکه در شبانروز ختم کردن دوم آنکه در ماهی یک ختم کند که هر روز جزوی
باشد سوم آنکه در هفته یک ختم کند چهارم آنکه در هفته دو ختم کند و چون دو ختم کند در هفته
اولی آنست که یکی در روز دوشنبه تمام کند بعد از دو رکعت سنت نماز بامداد و یکی
در شب جمعه تمام کند بعد از دو رکعت سنت مغرب پس اگر قاری از عابدان باشد در هفته
ختم کند و اگر از اهل مراقبه و مکاشفه باشد یا از اهل علم که بتعلیم مسلمانان اشتغال داشته
باشد در هفته یک ختم کند و اگر از این قبیله باشد که خواهد که در میان آیات تدبر و تفکر
کند در ماه یک ختم کند کذا فی درر النظیم من تصنیف مولانا برجندی وفی شرعة
الاسلام ویختم القرآن فی کل اربعین وهو المستحب وکان النبی صلی الله علیه وآله
وسلم یختم القرآن فی کل عام مرة ویختم فی العام الذی قبض فیه مرتین و اگر ختم
احزاب میکند اولی سنت وجاء فی الحدیث الاحزاب سبعة الاول ثلث سور ثم خمس
ثم سبع ثم تسع ثم احدی عشرة ثم ثلث عشر ثم الباقی وکان عثمان رضی الله عنه
یبتدء لیلة الجمعة ویتم المائدة ثم هود ثم مریم ثم طسم ثم ص ثم الرحمن ثم الباقی
کذا فی عین العلم و بزرگی بطریق نظم آورده بخط مولوی یعقوب چرخی * که بود آن ثانی
معروف کرخی * بدیدم نسخهٔ از ختم احزاب * زخطش نقل کردم بهر احباب * ولی آن واقف اسرار
باری * زخط حافظ الدین البخاری * گرفتم گفت نقل این روایت * سند دارم از آن صاحب ولایت *
که پیغمبر نگاه ختم قرآن * بدین ترتیب خواندی ای سخندان * بروز جمعه خواندی تا الف لام *
رساندی ختم خود را تا بانعام * بشنبه ز اول انعام خواندی * ولی تا آخر توبه رساندی *
ز یکشنبه ز یونس با تلاوت * رساندی تا سر طه تلاوت * بدوشنبه که طه کردی آغاز *
قصص را نیز خواندی ای قرآن ساز * سه شنبه عنکبوت اول کردی بنیاد * رساندی ختم را تا آخر صاد *
بروز چارشنبه از زمر خواند * طریق ختم این نوع داند * بروز پنجشنبه شاه دوران *
بخواند الواقعه تا ختم قرآن * بدین ترتیب دانی ختم احزاب * که روشن شد ز پیغمبر باصحاب *
باین ترتیب قرآن را سراسر * بهر نیت که خوانی ای برادر * برآید حاجت و دل شاد گردد *
ز قید درد و غم آزاد گردد * بحمد الله تکمیل از بهر حاجات * موفق شد باین دولت بکرات *

آنجهان

بهرنسبت که باین ختم بشتافت + مراد خویشتن را آن زمان یافت + در درالنظیم مولانا برجندی ختم احزاب باین طریق آورده است که در روز اول از فاتحه تا آخر سورهٔ آل عمران بخواند و در روز دوم از سورهٔ نسا تا آخر سورهٔ برات و روز سیوم از سوره یونس تا آخر سوره نحل و روز چهارم از سورهٔ بنی اسرائیل تا آخر سورهٔ فرقان و روز پنجم از سورهٔ شعرا تا آخر سورهٔ یس و روز ششم از سورهٔ والصافات تا آخر سورهٔ الحجرات و روز هفتم از سورهٔ ق تا آخر قرآن و در احیاء العلوم نیز باین طریق ضبط احزاب باین حروف ترتیب یافته است که فمی بشوق فا عبارت از فاتحه است و نون از نسا و یا از یونس و با از بنی اسرائیل و شین از شعرا و واو از والصافات و قاف از ق و شیخ تورپشتی نیز در کتاب تحفة المسترشدین آورده است باینطریق و گفت که ترتیب قرات ختم احزاب در ایام هفته برین وجه سنت است و خلاف این بدعت و بعضی سورهٔ مائده بجای سورهٔ نسا آورده اند و ترکیب حروف مذکور چنین کردند که فمی بشوق یعنی میم بجای نون آورده اند و بعضی گفته که شب جمعه افتتاح کنند تا آخر سورهٔ مائده بخوانند و شب شنبه از اول سورهٔ انعام تا آخر سورهٔ برات بخوانند و شب یکشنبه از اول سورهٔ یونس تا آخر سورهٔ مریم بخوانند و شب دوشنبه از اول سورهٔ طٰه تا آخر سورهٔ قصص بخوانند و شب سه شنبه از اول سورهٔ عنکبوت تا آخر سورهٔ صاد بخوانند و شب چهارشنبه از اول سورهٔ زمر تا سورهٔ رحمن بخوانند و شب پنجشنبه از اول سورهٔ واقعه تا آخر قرآن بخوانند و بعضی گفته اند درین نوع باین طریق که شب جمعه از اول فاتحه تا آخر مائده شب شنبه از اول انعام تا آخر سورهٔ هود و شب یکشنبه از اول سورهٔ یوسف تا آخر سورهٔ مریم و باقی بهمان طریق که مذکور شد بخوانند و منقول است از بعضی بزرگان که گفته اند که قاری را باید که چون ختم احزاب تمام کند سر بسجده نهد و پنج بار بگوید سبوح قدوس رب الملائکة والروح و سر بردارد و آیة الکرسی یکبار بخواند و باز بسجده رود و همین تسبیح پنج بار بگوید پس سر بردارد و هر حاجت که دارد بخواهد آن حاجت ادا شود انشاء الله تعالی چون ثواب خواندن ختم قرآن و ختم احزاب شنیدی و دریافتی اکنون آداب تلاوت قرآن بگوش هوش شنو

ودرباب ويستحب الوضوء لقراة القران والسواك ويتلبس ويتزين لها ويطيب
ويستقبل القبلة ولا يقراء متكئا او مستقبله الى شئ ولاما شيئا وليكن طاهرا
عن الحدث لقوله تعالى لا يمسه الا المطهرون ويبكي في القران لقوله عليه السلام ابكوا في القران
فان لم تبكوا فتباكوا وان يقرأ في مكان نظيف ويتعوذ في ابتداء القران جهرا وترتيل والتدبير و
تحسين الصوت بالقراة والجهر اذا لم يخف رياء والقراة في المصحف لان النظر فيه عبادة وان لا يتكلم
في اثناء القراءة مع احد ولا يضحك ولا يعبث ولا ينظر الى ما يلهي وبعضي جائز
داشتند كه تكيه كرده برپهلو قرآن خواند ليكن بايد كه پايها را دراز نكند وبعضي فقها گفته اند
خواندن قرآن برپهلو تكيه كرده وقتي جائز است كه سراز جامه خواب بيرون كرده باشد
وبعضي جائز داشتند قراة مصحف بي وضو امابايد كه دست باوراق مصحف نرساند
وبسر چوب يا بكار د تقليب اوراق كند اما جنب را قرأت قرآن جائز نيست اصلا وبعضي
علما مكروه داشتند خواندن قرآن بوقت راه رفتن ونزد اكثر علما جائز است چه آن
مواضع شيند از براي نجاست نبود ودر حمام ودر بازار بلند خواندن قرآن مكروه است
وپست خواندن مكروه نيست وبعضي از علما بر آنند كه مطلقا مكروه نيست بشرطي كه ستر
عورت باشد وآن موضع پاك بود ودر مقابر خواندن نزد بعضي علما جائز است ونزد بعضي
علما مكروه كذا في در النظيم وافضل الاوقات بعد صلوة صبح وبين المغرب و
العشاء ومن الايام الجمعة والاثنين والخميس وعرفة ومن الاعشار العشر الاخير
من رمضان والاول من ذي الحجة ومن الشهور رمضان وشعبان ولا يبداء بليلة
الجمعة ويختمه ليلة الخميس والافضل الختم اول النهار في الصيف واول الليل
في الشتاء وفي عين العلم والافضل في الليل فالقلب فيه افرغ ويسن صوم يوم الختم
وان يحضره اهل واصدقائه لان الرحمة تنزل عنده والتكبير من الضحى الى آخر القران
فيقول عند ختم كل سورة لا اله الا الله والله اكبر تشبيها له بصوم رمضان اذا اكمل
عدته يكبر ودعا فيه كل ختمة دعوة مستجابة وكان النبي عليه السلام اذا ختم
فقراء قل اعوذ برب الناس افتتح من الحمد ثم قراء من البقرة الى اولئك هم

المفلحون ثم دعا بدعاء الختم ويستحب ان يقراء فی آخر الفاتحة آمین ویزید
فی البقرة اللهم ربنا ولک الحمد عشرا وفی لا اقسم بیوم القیمة بلی وفی آخر
المرسلات آمنت باالله وفی اول سبح اسم ربک الاعلی سبحان ربی الاعلی وفی
آخر سورة والتین بلی وانا علی ذلک من الشاهدین وفی فبای الاء ربکما
تکذبان ولا بشیئ من نعمتک ربنا نکذب ولک الحمد وعند ونفس وما سوٰیها
الهمها نفسی تقویها وزکیها انت خیر من زکیها انت ولیها من زکیها ومولیها
وعند واذا سالک عبادی عنی فانی قریب الایة اللهم امرته بالدعاء وتکفل الاجابة
لبیک اللهم لبیک لاشریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک لاشریک لک
اشهد انک ربی فردا احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد واشهد
ان وعدک حق ولقاءک حق والجنة حق والنار حق والساعة اٰتیة لاریب فیها
وانک تبعث من فی القبور وعند شهد الله الایة وانا اشهد بما شهد الله به واستودع
الله هذه الشهادة وهی لی ودیعة عند الله واذا قرأ وقالت الیهود عزیر ابن الله الایة
وقالت الیهود ید الله مغلولة خفض بهما صوته کذا فی الوظائف لشیخ جلال الدین
سیوطی وفی شرعة الاسلام وعن علی رضی الله عنه انه قراء افرایتم ما تمنون
ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون وقال بلی انت یارب ثلاثا وکذلک فی قوله
تعالی ام نحن الزارعون ام نحن المنزلون وتلا ابن عمر رضی الله عنهما قوله
تعالی الم یان للذین الاٰیة حتی غلبه البکا قال بلی یارب وفی الحدیث ان رسول
الله صلی الله علیه واٰله وسلم تلا هذه الایة یا ایها الانسان ما غرک بربک
الکریم الذی قال النبی صلی الله علیه واٰله وسلم جهله وقرأ ان لدینا انکالا
وجحیما وطعاما ذا غصة وعذابا الیما فصعق وسمع عمر رضی الله عنه رجلا
یقراء هل اتی علی الانسان حین من الدهر الایة فقال ای وعزتک جعلته
سمیعا بصیرا حیا ومیتا ویستحب للقاری اذا اتی علی قوله افامن اهل
القری ان یاتیهم باسنا بیاتا وهم نائمون ان یرفع بها صوته وکذا یرفع صوته

لقوله تعالیٰ سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون و بقوله وما
ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا ان کل من فی السموات والارض الا اتی الرحمن عبدا فهذه
آداب فی القراءة القرآن مسئله دیگر بعضی از آداب که از معاصی اجتناب کردن
آن قدر که ممکن باشد زیرا که رسول علیه السلام فرمود که فاسقان قرآن خوان را بده هزار
سال پیش از بت پرستان بدوزخ برند واین بجهت ترک حرمت قرآن است کذا
فی درالنظیم وقال علیه السلام رب تالی القرآن والقرآن یلعنه بدانکه بعضی جهال
صوفیه تلاوت قرآن نمی کنند ومیگویند که ما حفظ قرآن نداریم ازین جهت تلاوت نمیکنیم
و بباید دانست که قرأت قرآن بمصحف دو چندان ثواب است از غیر مصحف کما قال
صاحب المشکوة نقلا عن عثمان بن عبد الله بن اوس الثقفی عن جده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قرأة الرجل القرآن فی غیر المصحف
الف درجة وقرأته فی المصحف یضعف علی ذلک الی الفی درجة وفی
شرعة الاسلام ومن السنة القراءة فی المصحف فانه حفظ العین من العبادة
وانه افضل العبادة وفی عین العلم القراءة فی المصحف فهو یضعف الاجر للاعمال
الجوارح ای لاجل عمل اللسان وعمل القلب والعین والید وغیر ذلک وبعضی
گفته اند که یک ختم از مصحف برابر هفت ختم است که از مصحف نباشد کذا فی درالنظیم
وفی کنز العباد وحفظ جمیع القرآن فرض علی سبیل الکفایة علی امته حتی
لو حفظ واحد من المشرق الی المغرب خرج الکل عن العهدة وفی فتاوی الصوفیة
وقبض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عن عشرین الف صحابی رضی الله عنهم
اجمعین ولم یحفظ القرآن الا ستة وفی عین العلم وکان الصحابة رضی الله عنهم
ولم یحفظ القرآن الا بضعة عشر پس معلوم شد که حفظ قرآن لازم نیست و هر چند
که بر قاری قرأت کردن شاق شود از جهت کجی زبان یا از جهت کندی ذهن او ثواب
دو چندان یابد لما روی فی المشکوة عن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول
الله صلی الله علیه وآله وسلم الماهر بالقرآن مع السفرة الکرام البررة والذی یقرأ

القران ويتنعتمر فيه وهو عليه شاق له اجران متفق عليه پس بهر حال طول
نبايد شد از قراءة قرآن لان النفس تجم وتكره ما فيه الثواب لقوله تعالى عسى
ان تكرهوا شيئا وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم — ايضا
بعضى جهال صوفيه قائل اند كه قراءة قرآن غفلت است براى صاحب ذكر وفكر وصاحب
مراقبه اين جهل مطلق است لان الشيطان يمنعهم من قراءة القران وهم
يظنون نحن نستغرق بالفكر والمراقبة ولكن فى المراتب تفاوت وحال
البعض الاستغراق ابدا لكن ايضا ينبغى ان لا يترك القرآن ويقرؤ القرآن
ولو بالتاخير كما ذكر فى هذا الباب فينبغى ان لا يترك احد قرأة القران لان
فيه درجة عظيمة رفى الله ر قال عليه السلام لا تقوم الساعة والرجل
يقرا من كتاب الله عز وجل آية وفى الينابيع قال عليه السلام من اراد
ان يتكلم مع ربه فليقرأ القران ومن اراد ان يناجى ربه فليقرأ القرآن
فى الصلوة وفى المشارق قال عليه السلام من قراء القران حتى يختم ظاهرا وناظرا
ولم يشرك بالله غفر الله له البتة البتة ومن التنبيه قال
عليه السلام من استظهر القران خفف عن ابويه العذاب وان كانا كافرين
وپيغامبر عليه السلام فرمود هر كس كه قرآن ياد گيرد خدا تعالى او را در بهشت برد
و ده كس از اهل بيت وى كه مستوجب دوزخ باشند بوى بخشند وايضا فرمود
كه چون حامل قرآن فوت شود خدا تعالى فرمايد زمين را كه گوشت وى نخورد
وكذا فى درر المنظيم من ذخائر الشمائل قال عليه السلام افضل امتى من
تلاوة القران فى العوارف قال عليه السلام من استظهر القران درجت النبوة
بين جبينه الا انه لا يوحى اليه وفى الكشاف وقال عليه السلام ثلثة فى
ظل العرش يوم لا ظل الا ظله امام عادل ومؤذن حافظ وقارى
القران كل يوم مائتى اية ومن الدرر قال عليه السلام ضمن الله عز وجل
لمن قراء القران لا يضله فى الدنيا ولا يشقيه فى الآخرة وايضا قال عليه السلام

طوبی لمن یقراء القرآن ویعمله بما فیه ویستقیم علی طاعة الله حتی یاتیه الموت
وهو علی ذلک ثم قراء واعبد ربک حتی یاتیک الیقین وقال علی رضی الله عنه
من اراد معینا فالله یکفیه ومن اراد مونسا فالقرآن یکفیه ومن اراد واعظا
فالموت یکفیه ومن لم تکفه هذه فالنار یکفیه وفی الذکر حکی ان عابدا کان فی
عزلته یعبد الله فقیل له هل هنا احد تستانس به فمد یده الی مصحفه فقال
هذا انیسی چون ثواب تلاوت قرآن وآداب آن شنیدی و دریافتی اکنون اختلاف
سجده تلاوت بشنو ودریاب بدانکه سجده تلاوت واجبست نزدیک علماء ما وشافعی
میگوید که سنت موکده ست و واجب شود سجده تلاوت در چهارده موضع از آیات قرآن
اول در آخر اعراف دوم در رعد سوم در نحل چهارم در بنی اسرائیل پنجم در مریم ششم
در اول حج هفتم در فرقان هشتم در نمل نهم در الم تنزیل دهم در صاد یازدهم در حم السجده
دوازدهم در والنجم سیزدهم در اذا السماء انشقت چهاردهم در اقرا و مالک میگوید
که در سبع آخر سجده نیست و در سوره حج یک سجده ست نزدیک علماء ما و نزدیک شافعی رح
دو سجده ست جواب علماء ما آنست که آن سجده دوم سجده نماز ست و در سوره حم
نزدیک علماء ما عند قوله لا یسئمون است این مذهب ابن عباس ست رضی الله عنه
و نزدیک شافعی ان کنتم ایاه تعبدون است این مذهب علی ست کرم الله وجهه
و احتیاط در آنست که ما کنیم و چون سجده کند نزدیک یعبدون از عهده بیرون نباید
اگرچه سجده آنجا بود و جائز ست تاخیر سجده و اگر سجده کند نزدیک لا یسئمون از عهده
بیرون آمد زیرا که تمام معانی نزدیک این کلمه ست آن سجده که در سوره ص است
نزدیک ما سجده تلاوت است و نزدیک شافعی شکر ست و سجده تلاوت واجب شود
بر آنکسی که بخواند آنرا اگرچه او را قصد سماع نباشد کذا فی الکنز الاوراد وفی المحیط
ولو سمعها من کافر او صبی عاقلا او حائض او نفساء او جنباء او محدث وجبت
ولو سمعها من مجنون او نائم لا یجب لان التلاوة صدرة من غیر معرفة و تمییز
وان قراءها سکران وجبت علیه و علی من سمعها منه لان عقله اعتبر قائما

رجزاله کذا فی الشمنی وفی فتاوی الصغیری الابکم والاصم اذا رای قوما یسجدون
للتلاوة ولا یجب علیه ان یسجد لانه لم یسمع ولم یقرا کذا فی فتاوی قراخانی وفی المنتخب
فی باب سجود التلاوة یجب سجدة بین تکبیرین واحد عند الوضع واخری عند
الرفع بشروط الصلوة بلا رفع ید و تشهد و سلام مسئله بدانکه اختلاف کرده اند در
تسبیح سجدهٔ تلاوت بعضی گفته اند که سبحان ربی الاعلی خواند وبعضی گفتند که رب انی
ظلمت نفسی فاغفرلی خواند وبعضی گفتند که سبحان ربنا ان کان وعد ربنا
لمفعولا وبعضی گفتند که سجدة للرحمن وامنت بالقران فاغفرلی ذنوبی فانه
لا یغفر الذنوب الا انت یا الله یا رحمن برحمتك یا ارحم الراحمین سجده
وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته مر او راو
فتبارك الله احسن الخالقین اللهم اکتب لی عندك بها اجرا وضع عنی
بها وزرا واجعلها لی عندك ذخرا وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدك داؤد
وباید تاخیر سجده نکند در تلاوت تا مبتلا نشود در قصر لقوله علیه السلام من اخر السجدة
وقت التلاوة ابتلاه الله تعالی بالفقر کذا فی تحفة الفقها والله اعلم بالصواب
شرط بیست وچهارم آنکه در خیر وشر راضی بودن وخود را بقضا و قدر
سپردن پس بدانکه راضی بودن در خیر عبارت از شکر کردن است و راضی بودن در
شر عبارت از صبر کردن ست و در هر یکی ثواب و اجر بسیار ست و منفعت بی شمار
لقوله تعالی لئن شکرتم لازیدنکم ولقوله تعالی وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم
مصیبة الی قوله اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون
وفی الخبر قال الله تعالی النعمة منی والشکر منك البلاء منی والصبر منك
القضاء منی والرضاء منك وفی عین العلم قال علیه السلام اعبد الله بالرضاء
فان لم تستطع ففی الصبر علی ما تکره خیر کثیرا اما راضی بودن در خیر وشر این
معنی دارد بدانکه انچه الله تعالی در روز ازل نوشته است البته خواهد رسید خواه نیک
خواه بد وآن را هیچ تغیری وتبدیلی نیست که ولقد رخیره وشره من الله تعالی

لقوله تعالی قل کل من عند الله ولیکن باید دانست که نیکی در رضا اوست و بدی را
راضی نیست لقوله تعالی ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة
فمن نفسک الآیة ولقوله تعالی ولا یرضی لعباده الکفر بدانکه حقیقت رضا بیرون
آمدن ست از رضا خود بدخول در رضا حق تعالی چنانچه بزرگ واین مقام اعظم مقامات
ست ولقد صدق من قال ؎ تا ترک مراد خود نگوئی صد بار ٭ یکبار مراد در
کنارت ناید ٭ پس سالک را باید که در رسیدن بلا صبر کند لان فعل الحکیم لا یخلو
عن الحکمة ولقوله تعالی عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم روی انه تعالی قتل زکریا علیه السلام
فی یوم الثلثاء وذلک ان زکریا علیه السلام هرب من الیهود فتعقبوا اثره فلما دنوا منه اتی شجرة فقال
لها یا شجرة اکتمنی فیک فانشقت الشجرة فدخل فیها ثم التامت علیه الشجرة
فجاؤا فلم یجدوه فقال لهم ابلیس انه قد اکتم فی هذه الشجرة فاتوا بمنشار ثم شقوا
هذه الشجرة بنصفین حتی یموت ففعلوا کما قال ابلیس فلما بلغ المنشار راسه
فصاح وقال آه فوقعت الزلزلة فی السموات فنزل جبرئیل علیه السلام من
ساعة فقال یا ذکریا ان الله تعالی یقول او قلت مرة اخری آه امحوا اسمک من دیوان
الانبیاء فعض ذکریا شفتیه حتی شقوه بنصفین لیعلم العالمون ان اشد
البلاء علی الانبیاء ثم علی الاولیاء ثم الامثل فالامثل کذا فی السبعیات ؎
تسلیم هیچ دانی چیست ٭ اره بر سر نهند و تو تسلیم ٭ ولذا قیل البلاء للولاء
کاللهب للذهب ؎ هر که درین بزم مقرب ترست ٭ جام بلا بیشترش میدهند
وانکه ز دل بر نظر خاص یافت ٭ داغ غنا بر جگرش می نهند ٭ قال ابراهیم خلیل الله علیه
السلام نحن نفرح بالبلاء کما یفرح اهل الدنیا بالنعم زیرا که بلا صیقل ست که آئینه
دل را از غبار هوا مصفا واز زنگ شهود ماسوی الله مجلی میگرداند ؎ طریق عشق جانانا
جز بلا نیست ٭ زمانی بی بلا بودن روا نیست ٭ اگر صد زخم از و بر جانم آید ٭ چو تیر
از شست او آید خطا نیست ٭ وقال النبی علیه السلام ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت روی ان ابراهیم لما القی فی النار جاءه جبرئیل علیه السلام فقال

الك حاجة فقال اما اليك فلا قال فسئل ربك المتعال قال حسبي من سوالي
علمه بحالي كذا في حرز الرضيين وكذا قال بعض صاحب الحال ؎ وكلت (الرفيقين الواصلين)
الى المحبوب امري كله ✤ فان شاء احياني وان شاء اتلفا ✤ وفي تذكرة الاولياء
قول خواجه حسن بصری لیس صادق فی دعواه من لم یصبر علی ضرب مولاه
وفی روح الارواح قول خواجه حسن بصری اگر بلا ومحنت وغم نبودی ذره لذات
بهشت نیافتندی مهتر آدم لذت بهشت نیافت از آنکه بلائی ندیده بود وقال النبی
صلی الله علیه وآله وسلم لاصحابه یا اصحابی اذا مرضتم فلا تطلبوا العافیة فان
المرض هدية الله تعالى على عباده المؤمنين كذا في فتاوى فيروزه شاهي
التكملة ارسلت زليخا الى السجان ان اضربه ضربا وجيعا فقال لها في ذلك
فقالت انی مشتاقة الی صوته ولا سبیل لی الیه فاذا ضرب صاح فاسمع صوته
فكذلك الله تعالى يضرب عبده بيد عبده في بعض الدنيا كي يدعوه يتضرع
فيسمع تضرعه چه خوش گفت آنکه گفت ؎ چه خوش آمد ترا نالیدن من ✤ رها کن
تا بنالم بر درت زار ✤ وفی رسالهٔ طوالع آورده که الرضا شجرة یجر صاحبها الی الجنة
وقول محقق است ومن الرضا لا يقول العبد هذا يوم شديد الحر والبرد
چنانچه بزرگی گفت که این باران چه خوش می باره هاتف آواز داد که ناخوش
کی باریده است وحکی ان نوحا علیه السلام رای یوما کلبا کریه اللقاء قبیح
الاعضاء فجری فی لسانه بلا قصد هذا قبیح فعوتب علیه ونودی یا نوح انه
قد خلقته هكذا فهل انت تخلق خيرا منه فناح نوح عليه السلام الف سنة
الا خمسين عاما فتاب عليه انه هو التواب الرحيم فسمي به نوحا لكثرة
نياحه فللعبد ان يخرج بالتدريج من النقائص والقبائح كلها كذا في شرح
الامالی وقال بعض اهل المعرفة الرضاء هو انه لو جعل جهنم على يمينه
لم يسئل ان يحولها الى يساره نقل است که درویشی در نظر حضرت خواجه عبد الخالق
غجدوانی میگفت اگر خداوند تعالی مرا مخیر گرداند میان بهشت ودوزخ دوزخ اختیا

گفتم چه از همه عمر بر اد نفس خود رفته ام و در اینجا بهشت مراد نفس من بود و دوزخ مراد
حق سبحانه تعالی خواجه این سخن را رد کردند و فرمودند بنده را با اختیار چه کار هر کجا گوید
روید رویم و هر کجا گوید باشید باشیم بندگی اینست نه آنکه تو میگوئی کذا فی فضل الخطاب
مصرع از رضای دوست رنج و راحتی * هر چه آید پیش ما را نصیب * نقل است
که ابراهیم ادهم رحمه الله گفت وقتی غلامی خریدم گفتم چه نام داری گفت آنچه خوانی گفتم
چه میخوری گفت آنچه خورانی گفتم چه می پوشی گفت آنچه پوشانی گفتم چه کنی گفت آنچه فرمائی
گفتم چه خواهی گفت بنده را با خواهش چه کار نعم من قال مصرع مائیم گوی میدان چوگان
بدست یار است * او می برد بهر سو ما را چه اختیار است مصرع گل را چه مجال است که گوید
بگلال * کز بهر چه سازی و چرا میشکنی * مصرع رشته در گردنم افگنده دوست * می برد هر جا
که خاطر خواه اوست * وعن ابن عباس رضی الله عنهما انه قال قال رسول الله صلی
الله علیه وآله وسلم اول شیء کتب الله تعالی فی اللوح المحفوظ انی انا الله لا اله الا
انا محمد رسولی من استسلم بقضائی وصبر علی بلائی وشکر لنعمائی کتبته صدیقا
وبعثته مع الصدیقین ومن لم یستسلم بقضائی ولم یصبر علی بلائی ولم یشکر
لنعمائی فلیتخذ الها غیری وقال علیه السلام لا یکمل للعبد الایمان حتی یکون فیه
خمس خصال التوکل علی الله والتفویض الی الله والتسلیم لامر الله والرضاء بقضاء
الله تعالی والصبر علی بلاء الله تعالی وقد جاء فی الخبر مرفوعا لا یزال بین الخلائق
فی کل عصر وزمان ثلاثمائة وست وخمسون رجلا من اولیاء الله تعالی ویکون
قیام العالم ونظامه بهم وتنزل الرحمة من السماء من برکتهم فسئل ما وصفهم
فقال الزاهدون فی الدنیا والراغبون فی الاخرة والراضون بقضاء الله تعالی وقدره
کذا فی شرح الامالی وعن ابی بکر الرازی انه قال سمعت ابا علی القریشی انه یقول الرضاء علی ثلثة اوجه
رجل رضی بقضاء الله قبل نزول القضاء ورجل رضی بقضاء الله تعالی بعد نزول القضاء ورجل رضی
بقضاء الله عند نزول القضاء وهذا من درجات السابق والمقتصد الظالم وسئل ابوبکر الواسطی عن
الرضا قال هو ان یقول العبد الهی ان اعطیتنی قبلت وان منعتنی رضیت وان ترکتنی عبدت وان دعوتنی

اجبت كذا فى خلاصة الحقائق وعن ابى هريرة رضى الله عنه عن النبى عليه
السلام انه قال ذروة الايمان اربع خصال الصبر للحكم والرضاء بالقدر
والاخلاص فى التوكل والاستسلام للموت وحكى ان رجلا نظر الى قرحة فى رجل
محمد بن واسع فقال انى لارحمك من هذه القرحة قال انى لاشكرها منذ
خرجت ههنا اذ لم تخرج فى عينى قال بعض اهل المعرفة الرضاء هو انه لو جعل
جهنم على يمينه لم يسال ان يحولها الى يساره وعن ابى هريرة رضى الله عنه
عن النبى عليه السلام رحم الله امرأ عرف نفسه وحفظ لسانه وان يكون
راضيا بقضاء الله تعالى شاكر النعمائه وصابرا على بلائه وحكى انى سئلت
رابعة متى يكون العبد راضيا قالت اذا سرته المصيبة كما سرته النعم
كذا فى اخلص الخالصة وقال عليه السلام اوحى الله تعالى الى موسى عليه
السلام انك لن يتقرب بشيئ احب الى من الرضاء بقضائى وسئل على رضى الله
عنه بماذا ينال العبد رضاء الله تعالى قال بثلثة اشياء بقهر النفس وعد
البلاء من الله تعالى دواء وعد النعم من الله تعالى عطاء كذا فى خلاصة السلوك
اعلم انه ينبغى لطالب الحق ان يكون طالبا له تعالى محبا للوصال مشتاقا
الى لقائه فى جميع الاحوال فى السراء والضراء كما فى الخبر اول من يدعى الى الجنة
يوم القيمة الذين يحمدون الله فى السراء والضراء فان طلبه فى كل حال
يدل على صدق محبة الله تعالى وقال عليه السلام اذا احب الله عبدا ابتلاه
فان صبر اجتباه وان رضى اصطفاه وقال عليه السلام لطائفة ما انتم
قالوا مؤمنون فقال عليه السلام ما علامة ايمانكم قالوا نصبر على
البلاء ونشكر على الرضاء ونرضى بمواقع القضاء فقال انتم مؤمنون
ورب الكعبة هر روزكه تو بلائى از حق سبحانه وتعالى يا جفائى از خلق بايزيد رحمه
الله را پرسيدى ميگفتى الهى نان فرستادى ونان خورش كو كذا فى فصل
الخطاب وروى ان الله تعالى اوحى الى عيسى عليه السلام ان فى موضع كذا

وكذا امراءة وهي رفيقك في الجنة فذهب عيسى عليه السلام الى ذالك الموضع
ليزورها فوجد امراءة ليس لها عينان ولا يدان ولا رجلان وقال كيف تعيش
يا امة الله فقالت اعيش عيش الملوك فقال كيف وليس لك عينان ولا يدان
ولا رجلان فقالت لو كانت لي عينان لاشتغلت بالنظر الى الاحمر والاصفر
والاسود والابيض فاكون ماخوذة بوبال ذالك ولو كانت لي يدان لكنت
بسطتها الى الحلال والحرام فاكون ماخوذة بوبال ذالك ولو كانت لي رجلان لمشيت
الى ما لا ينبغي فاكون ماخوذة بوبال ذالك فقال لها هل لك حاجة قالت
لا الا واحدة وهي ان لي ابنا يطعمني ويسقيني ويحولني الى القبلة ويقوم باسبابي
وحاجتي الى الله تعالى ان يقبض روحه قبل موتي حتى اصيب من اجره فرجع عيسى
عليه السلام فراى صبيانا يبكون فقال ما لكم تبكون فقالوا كنا نلعب ههنا
وكان معنا ابن عجوزة عمياء مقعدة فجاء ذئب فاكله فرجع عيسى عليه السلام
الى العجوزة وقال عظم الله اجرك في ولدك فانه قد جاء الذئب اكله فقالت
الحمد لله الذي علم ضعفي ان لا اقدر على كفنه واسباب دفنه فرجع عني المؤنة و
اعطاني الاجر والثواب بلا مؤنة كذا في كفاية الشعبي وقال سهل التستري
رحمه الله لولا البلاء من الله تعالى لم يكن للعبد طريق الى الله تعالى وقال
ابن سعيد الخدري البلاء من الله تعالى الى المحبين تحفة وهدية وتحريك
ما في ضمائرهم من المواصلة وقال ذي النون رحمه الله اصبر الناس اكتمهم
البلاء وقال ابو يعقوب النهرجوري العالم يستغيث من البلاء ويسئل صرفه
والعارف يستعذب البلاء ولا يسئل كشفه وقال الجنيد رحمه الله البلاء
سراج العارفين ويقظة المريدين وهلاك الغافلين وقال ابن عطا رحمه الله
يتبين العبد من كذبه في اوقات البلاء والرخاء فمن سكت في ايام الرخاء
وجزع في ايام البلاء فهو من الكاذبين كذا في رسالة المكي حضرت يحيى بن
معاذ ميفرمايد كه چهار هزار كتاب خوانده ام واين چهار سخن ازان ياد گرفتم هر سخن را

شکرانه میکردم و آن سخنان این ست که اول ای نفس من اگر طاعت خدا میکنی بکن والا
روزی او مخور دوم ای نفس من انچه ترا دادند ازان راضی و شاکر باش والا خدائی دیگر
طلب تا ترا بیش دهد سیوم ای نفس من انچه خدای تعالی منع فرموده است ازان باز آی
والا از ملک او بیرون شو چهارم ای نفس من اگر گناه خواهی کرد اول جائی پیدا کن
تا او ترا نه بیند والا مکن وقال علی رضی الله عنه دواء القلب الرضاء بالقضاء
وقال موسی علیه السلام الهی دلنی علی عمل اذا عملته رضیت عنی فقال انك
لا تطیق ذلك فخر موسی علیه السلام ساجدا متضرعا فاوحی الله تعالی الیه
یا ابن عمران رضائی فی رضاك لقضائی قول خواجه عبد الله انصاری بلا از دوست
عطا است واز عطا نالیدن خطا ست آداب بلا آنست که شکایت و جزع نکند والتجا
بغیر نماید وقال علیه السلام ان الله تعالی یحب کل قلب حزین چون حق تعالی
بنده را دوست دارد حزنی در دل او پیدا آید در تفسیر مسطور ست که حزنیکه در دل حضرت
رسالت پناه بود صلی الله علیه وآله وسلم اگر جمیع مرسلان فردای قیامت جمع شوند تو
ازان حزن نتوانند کشید ع هر که درین بزم مقرب تر ست * جام بلا بیشترش
میدهند * وانکه ز دلبر نظر خاص یافت * داغ عنا بر جگرش می نهند * وقول خواجه
سفیان ثوری رحمه الله اگر محزونی در زمینی گوید حق تعالی بر آن زمین رحمت کند
وقیل الدنیا دار المرض والناس فیها مجانین وللمجانین فی دار المرض الغل
والقیود وقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ان لله تعالی عبادا فی
الارض قلوبهم انور من الشمس وفعلهم فعل الانبیاء وهم عند الله افضل من
الشهداء لیس لهم فی الدنیا قلیل ولا کثیر وهم راضون بقسمة الله والله عنهم
راض ع بندگان خدا بوده زمین * دل ایشان ز شمس نورانی * پیش ایشان
یکی ست اندک و بیش * نیز خشنود ستم حقانی * هم خدا باشدش ز خود خوشنود
تا در آید بجنت آسانی * ای طالب صادق باید که خود را بخدا سپاری و هیچ حرکتی
بی فائده نکنی تا تو فارغ نشینی کما جاء فی الاخبار ان الله تعالی اوحی الی موسی

علیه السلام یا موسی ترید وارید ولا یکون الا ما ارید فان رضیت بما ارید
کفیتک بما ترید وان لم ترض بما اریدا تعبتک بما ترید کذا فی کفایة الشعبی
نعم من قال ؎ تسلیم نمیشوی ازان غمگینی ٭ تسلیم بشو هر انچه پیشت آید ٭ ولذا
قال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه عرفت ربی بفسخ العزائم منقول است از امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه که چهار چیز بر چهار چیز می خندد قضا بر حذر تقدیر بر تدبیر قسمت بر کوشش
اجل بر امل بدانکه چهار سخن از چهار کتاب حق سبحانه وتعالی گزیدند برای کار بستن
ست از توریت من قنع شبع واز انجیل من اعتزل سلم واز زبور من صمت نجا
واز قرآن ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ای درویش باید که توکل کنی بر خدا تعالی
واز مخلوق نا امید شوی که نهایت رضا توکل است وعن ابی هریرة رضی الله عنه
عن النبی علیه السلام انه سئل جبرئیل علیه السلام عن التوکل فقال
الیاس عن الخلق وان تعلم ان المخلوق لا یضره ولا ینفع ولا یعطی ولا یمنع ؎
گر گزندت رسد ز خلق مرنج ٭ که نه راحت رسد ز خلق نه رنج ٭ وحکی ان رای
عابد فی المنام یمشی فی ریاض الجنة حزینا فسئل عن حزنه فقال رایت
درجات فی علیین لاصحابنا فقصدتها فمنعت منها فسئلت عنها فقالوا هذا
للمتوکلین علی الله تعالی حقیقت توکل آنست که در توجنبش اسباب پیدا نیاید
بنیاد روزی چه باید دوید ٭ تو بنشین که روزی خود آید پدید ٭ وقال بعضهم
المتوکل کالطفل لا یعرف شیئا ما وی الیه الا ثدی امه کذلک المتوکل لا یهتدی
الا الی ربه عز وجل وحکی ان قیل رابعة قد غلا السعر بالبصرة فقالت لو کانت
وزن حبة من الطعام بمثقال ذهب ما بالیت فان علینا ان نعبد کما امرنا
وعلیه ان یرزقنا کما وعدنا وقال بعض اهل المعرفة افضل المقامات فی التوکل
ان تشتغل بالله تعالی ولا تهتم لرزقه لان العبد لو هرب من رزقه لطلبه کما
لو هرب من الموت لادرکه ؎ ای دل بقضا های خدا راضی باش ٭ نه در غم
مستقبل ونه ماضی باش ٭ قسمت چو یکی بود تو دو مطلبی ٭ وان ده متوکلی ز هیند

خود قاضی باش ✦ قال النبی صلی الله علیه واله وسلم من طلب الرزق فالرزق یطلبه
ومن طلب الرازق فالرازق یطلبه وقال الله تعالی ما ارید منهم من رزق وما ارید
ان یطعمون وقال ابو حنیفة رحمه الله علیه احوال الناس فی الکسب علی خمسة مراتب
الاولی من یری الرزق من الکسب لا من الله تعالی فهو کافر والثانی من یری الرزق
من الله ومن الکسب فهو مشرك والثالث من یری الرزق من الله ویری الکسب
شیئا ویشك بانه لو لم یکسب اعطاه الله تعالی ام لا فهو شاك ومنافق والرابع
من یری الرزق من الله تعالی ویری الکسب شیئا ویعلم انه لو لم یکسب لاعطاه الله
تعالی لاجل الکسب ولا یودی حق الله تعالی فهو فاسق والخامس من یری رزق
من الله تعالی ویعلم الکسب سببا ویعلم انه لو لم یکسب لاعطاه الله تعالی لاجل
الکسب ویودی حق الله تعالی فهو مؤمن موحد قال علیه السلام لو توکلتم
علی الله تعالی حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیور وقال الله تعالی ومن یتوکل
علی الله فهو حسبه وقال علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین ودر رساله شمسیه
توکل بر چهار قسمت متیقن و غالب و استوی الطرفین و مغلوب متیقن آنکه یقین داند
که انچه روزی ست رسیدنیست قال النبی صلی الله علیه واله وسلم رزق العوام
فی یمینهم ورزق الخواص فی یقینهم وغالب آنکه بیشتر داند انچه روزی ست
رسیدنی ست واندکی داند که نرسد واستوای الطرفین آنکه دل در وجود وعدم
رزق برابر باشد ومغلوب بعکس غالب ست کذا فی شمائل الاتقیا وحکی ان رجلا
قال لحاتم من این تاکل فقال ولله خزائن السموات والارض ولکن المنافقین
لا یفقهون کذا فی خلاصة السلوك در تذکرة الاولیا آورده ست که حضرت ابراهیم
ادهم قدس سره گفت که زاهدی متوکل دیدم پرسیدم که از کجا خوری گفت این علم
نزد من نیست از روزی دهنده پرس مرا بدین فضولی چه کار حکی عن ابی یزید البسطامی
رحمه الله علیه انه مر علی باب مسجد وکان المؤذن یقیم فدخل المسجد ویصلی
فلما فرغ من صلوته عرفه الامام فقال له یا با یزید من این تاکل فقال ابو یزید

لیکن این روایت کم در بهشت ۱۲ صح ۱۲

امهلنی ساعة حتی اعید الصلوة التی صلیت خلفك ثم اجیئك فقال انما
یجوز الصلوة خلف المؤمن فقال الست انا بمؤمن فقال ابو یزید لو كنت
مؤمنا لعرفت رازقی كذا فی كفایة الشعبی ولذا قیل لو قال رجل الرزق من
الله ولیكن از بنده جستن باید یكفر لان الله تعالی ضمن الرزق بلا تعلیق لقوله
تعالی وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها الایة پس سالك را باید كه برای رزق
غم نخورد لان الرزق یطلب العبد كما یطلبه ولذا قال الامام الشافعی رحمه الله
؎ انما الرزق الذی تطلبه   شبه ظل یمشی معك   انت لا تدركه مستعجلا
واذا ولیت عنه تبعك   ؎ رو توكل كن بجنبان پا و دست   رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است
گر تو نستانی بیاید بر درت   ور توشتابی دهد دردسرت   وقال بعض العارفین ؎
یا طالب الارزاق مجتهدا   اقصر عناك ان الرزق مقسوم   لا تحرص علی ما لست تدركه
ان الحرص علی الامال محروم   انچه بود رزق تو بیش نیابی كم   خاطر خود جمع دار هیچ پریشان مباش
وحكی عن ابراهیم ادهم رحمه الله انه مر علی مكتبة وفیها صبیان كثیر مقدار
مائتی صبی فقال لو كان هؤلاء اولادی واشتغل قلبی بنفقتهم مقدار رحبة
خردل لم اكن مؤمنا وحكی ان شقیق البلخی رحمه الله كان یقول لو كان اهل
البلد كلهم عیالی لم یشتغل قلبی بنفقتهم اللهم اجعلنی من المتوكلین ولا تجعلنی
من المتاكلین والمجنونین فانك خیر المسئولین وارحم الراحمین شرط بست و پنجم
آنكه سر پوشیدن بدانكه معتكف را باید كه وقتی كه بیرون آید برای حاجت انسانی یا
برای نماز جمعه سر بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد یا نظر دیگری بر وی نیفتد زیرا كه
معتكف بمنزله مستوره است مستوره را باید كه از نامحرمان خود را نگاهدارد وعن
ابی سعید الخدری قال كان النبی صلی الله علیه واله وسلم اشد حیاء من العذراء
فی خدرها فاذا رای شیئا یكرهه عرفناه فی وجهها متفق علیه كذا فی
المشكوة وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم ان الله تعالی كتب علی ابن ادم حظه من الزنا ادرك ذلك لا محالة

فزنا العين النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنى وتشتهى والفرج يصدق
ذلك ويكذبه متفق عليه پس سالک را باید که از نظر نامحرمان بترسد وقال الله
تعالى قل للمؤمنين يغضوا من ابصارهم ويحفظوا الآية وحكى ان ربيع بن
خثيم يدام غض البصر حتى ان النساء قلن ما نجد لهذا الرجل الا انه اعمى
كذا فى خلاصة الخالصة وحكى انه سئل حكيم من الفاسق قال من لم يغض
بصره من ابواب الناس وفى الاخبار ان الشيطان يقول ليس شئ اسرع
اخذا من النظر وقال النبى صلى الله عليه وآله وسلم النظر سهم مسموم
من سهام ابليس فمن تركه خوفا من الله اثابه الله تعالى ايمانا يجد حلاوته
فى قلبه وحكى ان واحدا من العلماء مات فرئى فى المنام وقد اسود وجهه
فسئل عن ذلك فقال رايت غلاما فى موضع كذا فنظرت اليه فاحرقت وجهى
فى النار وفى الاخبار ان واحدا من العباد راى فى المنام بعد ما مات فقيل له
ما فعل الله بك فقال كل ذنب استغفرت الله منها غفر لى الا ذنبا استحييت
ان استغفر الله منها فعذبت بتلك الذنب فقيل ما هى قال نظرت غلاما
بشهوة وفى الاخبار ان عبد الله بن عمر كان جالسا على باب داره فراى
غلاما صبيحا قد اقبل من السكة قالوا فدخل عبد الله بيته هاربا واغلق
بابه فلا مكث ساعة قال هل ذهبت هذه الفتنة من السكة قالوا ذهب
فخرج من الدار فقيل له يا ابا عبد الله فعلت هذا من عند نفسك ام سمعت
شيئا من ذلك عن النبى عليه السلام فقال لا بل سمعت عن رسول الله
عليه السلام قال سمعت عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول
النظر اليهم حرام والكلام معهم حرام ومجالستهم حرام وقال القاضى
شريح سمعت الامام يقول ان مع كل امرأة شيطانا ومع كل غلام ثمانية
عشر شيطانا وحكى ان رجلا كان متعلقا باستار الكعبة وهو يقول اللهم
انى اعوذ بك من سوء القطيعة وكان لا يزيد على هذا فسئل عن ذلك فقال

كنت اطوف بهذا البيت عام الاول فرايت امرأة فلم املك نفسي فنظرت اليها
فلما رأتني قالت يا عبد الله لا تنظر الى ما لا يحل لك فلم امتنع من النظر
اليها قالت يا عبد الله ان الناس يحملون احمال الاوزار من الافق الى ههنا
فيضعون ههنا احمالهم وانت اذا حملت من ههنا احمال الاوزار فاين تريد ان
تضعه فلم امتنع حتى جاء سهم من الهواء فاصاب عيني وجاوز القفا فقلعت
السهم فوجدت مكتوبا فيه نظرت اليها بعين العبرة فرميناك بسهم الادب
فلو نظرت اليها بعين الشهوة رميناك بسهم الفراق فاخاف ان يرميني بسهم
القطيعة پس اگر کسی گوید که اکثر بزرگان حسن دیده‌اند و گفته‌اند که ان الله جمیل یحب الجمال
چنانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرمایند شعر نظر کردن بخوبان دین سعدی ست
معاذ الله کسی از دین بگردد ** و دیگر بزرگی میفرمایند شعر پیرا ز فراست نظر کامل بود
که ... نه از دیدن خوبان وادست ** جواب گوییم پیغامبر خدای صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود که لکل شیء آفة وللعلم آفات مراد از علم معرفت است چون سالک قدم
در سلوک نهد و چندگاه گرسنگی و تاریکی اختیار کند و با اذکار و افکار و اوراد و اشغال
نماید آفت حسن و سرود پیدا شود اما سالک را باید که خود را خلاص گرداند والا درین
بلا می‌ماند و چون خاتمه او به شیطان او را از ایمان راند باید که مرشد کامل باشد که ازین
بلا خلاص گرداند چنانچه نقل است مشهور که بزرگی مریدی داشت و کنیزکی بغایت جمیله
داشت مرید بر آن کنیزک فریفته و عاشق شد چون چنین آن بزرگ دید کنیزک را خون از
رگ هفت اندام کشیده در طشت نگاه داشت چون آن کنیزک از برای خون کم کردن
سستی ورزیدی ایام بسیار نیز رنگ روی وی نماند چون آن مرید صاحب جمال او را
دید دل از وی کشید مرشد چون این چنین مشاهده کرد مرید خود را گفت که اگر عاشق وی
بوده چه شد که دل از وی کشیده گفت جمالی که وی داشت نماند مرشد آن طشت خون
با و نمود و گفت ببین که همچه چیز عاشق بوده مرید توبه کرد و از آفت مجاز خلاص شد غرض
بهر طریق که مرشد داند مرید خود را از آفت مجاز خلاص گرداند که لکل داء دواء باید عشا

حق وا شسته باشند تا تصرف باطنی شود چنانچه بالا مذکور شد که بزرگی در مکه بود وزنی دید بغایت
صاحب جمال او را نگه کرد تیری از هوا آمد او را رسید و نیز این حقیر یا روزی مرشد
خود خواجه حسن زیج طال الله عمره وحفظه عن آفات الدارین فرمودند که دست بیارید
دست من برگردن مبارک خود نهادند دیدم که اثری از زخم رسیده پرسیدم یا شیخ
این زخم چیست فرمودند که شبی در واقعه دیدم که فیلی مستانی آید و من میگریختم در یک
کوچه رسیدم دیواری بود در آن کوچه و آن دیوار سد راه من شد عاجز شدم که کجا
باید گریخت فیل عقب من آمد و گردن من گزید و گفت توبه کن از دیدن حسن و از
شنیدن سرود در همین اثنا مرشد من حضرت مولانا شاه محمد حسن قدس سره حاضر شد فیل را
دفع کرد و گفت که خواجه حسن انچه میگوید قبول کن مگر ملا شاه تا قیامت زنده می ماند که ترا
حمایت میکند چون از خواب بیدار شدم دیدم که اثر زخم باقی ست ازان باز توبه کردم
از جمیع نامشروعات وانچه حضرت شیخ سعدی علیه الرحمه میفرماید ؎ نظر کردن
بخوبان دین سعدی ست * معاذ الله کسی از دین بگردد * باین معنی که ایشان در
اوائل مقام مجاز داشتند و دانستند که بالاتر ازین مقامی نیست و جای دیگر هم فرمودند
؎ نظر کردن بخوبان گر حرام ست * گنه گر این بود طاعت کدام ست * وبهتر ازین
طاعتی ندانستند والهذا فرمودند که ازین خود برنمیگردم چون از مجاز انتقال کردند
دانستند که این لهو ولعبی بیش نبود و بعد ازان گفتند ؎ خلاف پیغمبر کسی ره گزید *
که هرگز بمنزل نخواهد رسید * بزرگی دیگر میفرماید ؎ ای دوست ترا بهر دکان
می جستم * از دیدن تو باین و آن می جستم * دیدم تو و خویش را تو خود من بودی *
خجالت زده ام کز تو نشان می جستم * رفتم بتماشای گل آن شمع طراز * چون دید
میان گلشنم گفت بناز * من اصلم و گلهای جهان فرع من اند * از اصل چرا بفرع
می مانی باز * افسوس که بی تو رفت این مدت عمر * تو من بودی و من ندانستم *
الا ترى انما قال ابراهيم النبي عليه السلام فلما جن عليه الليل راى كوكبا
قال هذا ربي فلما افل قال لا احب الآفلين فلما راى القمر بازغا قال هذا

ربی فلما افل قال لئن لم یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین تا وما انا
من المشرکین وقس علی هذا صاحب المجاز اذا رای امراة جمیلة او صبیا احسن
الوجه یظن ظنا سوء کقوله تعالی یظنون بالله غیر الحق ظن الجاهلیة ولما
تجاوز عن هذه المقام علم انه لهو ولعب کما قال بعض الفقراء ؎ در سینه نهان
تو بوده من غافل ❊ در دیده عیان تو بوده من غافل ❊ عمری ز جهان علامتی می جستم
خود جمله جهان تو بوده من غافل ❊ و حضرت عطار میفرماید ؎ عشق صورت نیست
عشق معرفت ❊ هست شهوت بازی حیوان صفت ❊ و حضرت فخر الدین میفرماید
؎ صورت پرست غافل معنی چه داند آخر ❊ کو با جمال جانان پنهان چه کار دارد ❊
و آنچه بالا مذکور شد که بعضی از فقرا گفت که ؎ پیر ما از فراست نظر کامل بود ❊ که مرا
توبه نه از دیدن خوبان داده ست ❊ جواب بتوان گفت که مشایخ طبیبان حاذق
اند بمقتضای معرفت ترکیب تریاق و معاجین از ادویه مختلف کنند طبیب گاه بود که بزهر
علاج می کند چنانچه نقل است مشهور که ذوالنون مصری مریدی داشت که چهل چله
نشسته و عبادت بسیار کرده و چهل سال خواب نکرده روزی پیش شیخ آمد و گفت
چنین و چنین کردم هیچ نوع بمن مشاهده و فتح باب میسر نمیشود ذوالنون فرمود
برو امشب سیر بخور و نماز خفتن مکن و همه شب بخسپ تا باشد که دوست اگر بلطف نمی آید
بعتاب می آید اگر برحمت در تو نظر نمیکند بسختی در تو نظر کند درویش برفت سیر بخورد و
دلش یاری نداد که نماز خفتن نکند بگزارد و بخفت مصطفی علیه السلام را بخواب دید
گفت دوست سلام میرساند الی آخر القصه ولهذا عارف کامل فرمود ؎
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید ❊ که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها ❊
چنین این طبیب حاذق دانست که مرید من هنوز در مجاز بکمال نرسیده است
منع نکرد از دیدن خوبان زیرا که مجاز خاصیتی دارد که از همه تعلقات جدا سازد
ولهذا بعضی مشایخ در حق مبتدیان از جمله لوازمات میدانند و قال علیه السلام النظر
فی الوجه الحسن یزید النور فی البصر باین معنی که بصنع صانع واقف گردد چنانچه

حضرت جامی علیه الرحمه میفرماید (بیت) متاب از عشق رو گرچه مجازی ست * که آن بهر حقیقت
کارسازیست * بلوح اول الف با تا نخوانی * ز قرآن درس خواندن کی توانی *
و قال علیه السلام المجاز قنطرة الحقیقة چون سالک در مجاز کامل شود از همه قیود
برآید هیچ قیدی نمی ماند مگر همین قید از ین قید خود انتقال کند و لهذا این طبیب حاذق
مرید خود را منع نکرد از مجاز و دانست از گفته من متاثر نشود تا خود را بکمال نرساند چنانچه
نقل ست مشهور که مجنون را پدر خود گفت که بدنام شده می باید که بمکه معظمه با من بیا و
توبه کن چون آنجا رسید مجنون توبه کرد و گفت اللهم انی اتوب الیک من کل ذنب
لکن لا اتوب من روية الليلى پدر چون این چنین شنید از مجنون گفت ترا اینجا برای این آوردم
که تا از لیلی توبه کنی چون مجنون مقید نبود از گفته پدر متاثر نشد همچنین این بزرگ هم
منع نکرد مرید خود را گفت که چون بکمال رسد خود از ین قید برآید کما اذا طلع الصباح
انطفی عن المصابیح چون سیب پخته شود از جای خود فرود آید بهر حال سالک را باید که در مجاز صباحم
دیرگاه نماند و الا خوف خاتمه دارد و حضرت جامی علیه الرحمه میفرماید (بیت) ولی باید که در صورت
نمانی * ازین پل زود خود را بگذرانی * و قول بایزید بسطامی رحمة الله علیه مرید باید که
دریای ازل و ابد نوش کند و شور نعره هل من مزید زده باشد ثم قال بعض الشعراء
(بیت) ابجد عشق مجاز از نو نیازان خوش نماست * بهر کشتی واگذار این بازی طفلانه را
آیا نمی بینی که چون آب بند شود گندگی پیدا کند و چون روان شود گندگی نباشد همچنین
چون سالک بند شود دستگاه پیش کجا رود و لان فی السلوک درجات فوق درجات حیث
لا منتهی و لهذا قال علیه السلام من استوی یوماه فهو مغبون و ایضا قال علیه السلام
انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة او و الا سبعین چون از مقام بمقام
دیگر ترقی میکردند نسبت مقام دوم مقام اول ذنب می دانستند برای همین استغفار میخواندند
در همین معنی بزرگی میفرماید (بیت) بیزارم ازان کهنه خدائی که تو داری * هر لحظه مرا تازه
خدائی دگر ست * (بیت) هر دم ازین باغ بری میرسد * تازه تر از تازه تری میرسد
چون از قید نقش برآید عاشق نقاش شود چنانچه بزرگی میفرماید (بیت) هر کجا نقش نکو بینی

بر دو عاشق مشو ٭ نقش نبد پیار را کن عاشق نقاش باش ٭ چون سالک عاشق نقاش
شود داند که نقش دیگری نقاش دیگر خالق و مخلوق را فرق کند و خود را در دریای خجالت
غرق سازد و شب و روز همین گوید که عقل از توجه در یابد تا وصف تواند شد ٭ در عقل
نمیگنجی در وصف نمی آئی ٭ رفته رفته بجای خود رسد که مقام شریعت ست که اول مقام
سالک شریعت و آخر مقام هم شریعت که کل شیء یرجع الی اصله و درمیان عوارضات
لواحق میشوند عاقل باید که عوارضات را حذف کند که هذا صراط مستقیم فاتبعوه ولا تتبعوا
السبل فتفرق بکم عن سبیله ولهذا قال الجنید الطرق کلها مسدودة الا من اقتفی
اثر محمد علیه السلام و چون سالک را کمال رسد در شریعت حیا پیدا کند که کمال شریعت
حیاست نقل است که پیش بایزید بسطامی یکی درآمد و از حیا مسئله پرسید شیخ جواب داد
آنکس آب شد مردی درآمد آب زردی دید ایستاده گفت یا شیخ این چیست گفت
یکی درآمد و از حیا سوال کرد جواب دادم طاقت نداشت چنین آب شد از شرم وحکی ان
واحدا من العباد وقع بصره علی امرأة فنظرها وقتا ثم ندم فدخل بیته ونزع
عینیه وقال لا ینبغی ان یکون شیئا للمعصیة فرضی الله عنه بذلک
سه چشم را بر بند تا در دل نگنجد غیر دوست ٭ گر در مسجد نه بندی سگ بمسجد در شود ٭
وروی عن زاهد من اهل مرو وتزوج امرأة فمکث معها مقدار عشرین سنة
لم نظر الیها ثم نظر الیها یوما فقال لها انک لجمیلة فقال اما علمت الی هذا الوقت
فقال کنت اتوجه بالبلال حتی یمکنی ان احفظ عینی من الحرام غایة ما فی الباب
آنکه قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم پس معلوم شد که سالک را ناچار
ست از غض بصر اما غض بصر بی بندی را ممکن نیست تا آنکه سر نپوشد پس باید که چون
متنکف برآید برای حاجت سر خود را بپوشد تا نظر وی بر دیگری نیفتد نکته تا بدانکه سر
پوشیدن از جهت باشد که تا حواس ظاهر پریشان نشود لانه ینتشر بتفریق النظر یا
از جهت طریق بزرگان چنانچه گفته اند که بعضی بزرگان در تمام عمر سر پوشیده در راه میرفتند
از خانه بیرون نمی آمدند تا سر نمی پوشیدند لان زنا العین النظر والله اعلم بالصواب

شرط بیست و ششم آنکه سر تراشیدن و موی لب گرفتن ـ اما تحلیق الراس
فلما روی فی فتاوی الحمادی عن النبی صلی الله علیه واله وسلم انه قال لو بقی الشعرة
جنابةً لم یصبها الماء یعذب به الله کذا وکذا فی القیمة فی النار وقال علی رضی الله عنه
فمن ثم عادیت شعری وکان یجز شعره وعن علی رضی الله عنه قال قال رسول
الله صلی الله علیه واله وسلم من ترك موضع شعرة من جنابته لم یغسلها فعل بها
کذا وکذا من النار وقال علی رضی الله عنه فمن ثم عادیت راسی فمن ثم عادیت
راسی ثلاثا رواه ابوداؤد واحمد والدارمی الا انهما لم یکررا فمن ثم عادیت
کذا فی شرح مشکوة المصابیح وقال الطیبی المداومة علی حلق الراس سنة کذا
فی شرح المشکوة پس معتکف را باید که هرگاه در اعتکاف موی سر دراز شود تراشد
واین نگوید که در اعتکاف تراشیدن جائز نیست که قال الله تعالی محلقین رءوسکم
ومقصرین لاتخافون واگر تراشد این هم جائز است اما باید که بسیار احتیاط کند تا هر جا
آب رسد لان تحت کل شعرة جنابة وسرور عالم هم صلی الله علیه وآله وسلم گاه موی
مبارک خود را می تراشیدند وگاهی تراشیدند تا موی به نرمه گوش مبارکش میرسیدی
کما روی فی شمائل النبوی عن انس بن مالك ان شعر النبی صلی الله علیه واله
وسلم کان الی انصاف اذنیه اما الاحوط فالتحلیق فی حق المعتکف وغیره ایضا
حتی لایشق ایصال الماء علیه لانه ربما یحتلم المعتکف وغیره حتی ان هذا الفقیر
احتلم فی بعض الاوقات فی الخلوة فی لیلة واحدة ثلث مرات واربع مرات بل یزید
حتی نقل ان بعض الفقراء جلس وقتا من الاوقات فی الخلوة واحتلم فی لیلة
واحدة اربعین مرة فی کل مرة یجدد الغسل لان الشیطان لایوسوس فی قلب
لیس فیه الایمان الا تری السارق لایدخل فی بیت لیس فیه المال ولهذا قلنا الاولی
التحلیق فی حق المعتکف حتی لایشق ایصال الماء علیه والله اعلم بالصواب واما قص
الشارب فلقوله صلی الله علیه واله وسلم لابی نضرة خذ من شاربك ثم اقره حتی
تلقاه کذا فی المشکوة فی شرعة الاسلام ومن السنة الراتبة قص الشارب وحلق

العانة ونتف الابط لا يترك عانة فوق لاربعين ليلة زصلوة مسعودی آورده که
موی لب پست داشتن سنت است و باز داشتن بدعت است که چون لب بر لب رسد
طهارت درست نبود و نماز روا نی رسول علیه السلام فرموده است هر که موی لب دراز دارد
خدای تعالی وی را بسه چیز عقوبت فرماید از شفاعت من بی نصیب باشد و از حوض کوثر
من آب نخورد و منکر نکیر بروی بگبار و بغضب کذا نقل من مفتاح الجنان شرط
بست و هفتم آنکه در پای نعلین پوشیدن — فی الشمائل النبوی عن ابن عباس
رضی الله عنهما قال کان نعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم صا قبالان
مثنی شراکهما وقال ابن العربی النعل لباس الانبیاء وانما اتخذ الناس غیرها لما
فی ارضهم من الطین وقد یطلق النعل علی کل ما لقی القدم کذا فی شرح الشمائل
للشیخ ابن الحجر پس معلوم شد که لفظ نعلین عام است و در نعلین چوبین نفع بچند وجه است
یکی آنکه اکثر بزرگان اختیار کردند بلکه بعضی بزرگان در تمام عمر بغیر نعلین چوبین در پای
نپوشیدند دوم آنکه تا از چه کیفیت احتراز شود یعنی از بول و غائط سیوم در پوشیدن
نعلین چوبین مشقت بسیار است و محنت عظیم پس ثواب بموافقت مشقت باشد اگرچه صحابه
رضی الله عنهم نپوشیدند لان الصوفی لا مذهب له بل مذهبه ما هو لا هوط وایضا
فی بلاد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا طین ولا نجاسة ولا رطوبة
حتی کانوا یمشون حفاة غایة الطهر طرقهم لانهم کانوا یاکلون القلیل ولا یاکلون
السمن واللذیذ وان الناس فی زمانهم لا یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق و
لا یلوثون حتی بعضهم یمرون لحاجة الانسان قدر بعد میل بخلاف دیارنا وزماننا
ان الناس یجلسون لحاجة الانسان فی الطرق لقلة حیائهم ولا یطهرون الطرق
لانهم یاکلون الکثیر واللذیذ ولذلک یجلسون فی الطرق وایضا فی دیارهم
ایضا ذات الحجرة ولذا لا طین فیها اصلا بخلاف دیارنا ولهذا یجوز لبس النعل
الحطب فی بلادنا فان قیل ان الباس نعل الحطب بدعة لما اورد صاحب فتاوی
الحمادی وغیره من الفقهاء ان اخذ نعل الخشب بدعة قلت هی بدعة حسنة

كالاذان فی الجمعة قبل السنة لانه احدث فی زمان عثمان رضی الله عنه
وكالتصبير فی المساجد فی زماننا وكالتراويح بالجماعة وقد فعل عمر
رضی الله عنه وقال نعمت البدعة هذه يعنی انها محدثة لم يكن فی زمان
النبی صلی الله عليه واله وسلم ولذا دعا علی رضی الله عنه لعمر قال نور الله مضجع
عمر كما نور مسجدنا فعلم ان هذا البدعة من هذا القبيل والله اعلم بالصواب
ثم اعلم انه كان النعل من الخطيب ينزع فی وقت الصلوة ولا يصلی معه وانكان
من الادب ان يصلی معه لانه روی فی جامع الفتاوی الصلوة مع الخفاف والنعال
الطاهرة اقرب الی حسن الادب ولهذا قال ابراهيم النخعی بكره خلع النعلين
عن دخول المسجد وكان يری الصلوة معها افضل حتی نقل عن بعض العلماء انه
كان لا يؤم الناس فی الصلوة بغير النعلين اصلا وكان يحفظ النعلين للصلوة
علاحدة لمتابعة النبی عليه السلام شرط است وششم آنكه طرف آسمان
نديدن - روی فی شمائل النبوی عن النبی صلی الله عليه واله وسلم وكان
نظره عليه السلام الی الارض اطول من نظره الی السماء فعلم من احوال الشريفة
صلی الله عليه واله وسلم مع قرب جوار بجناب الحق سبحانه فيما سوی الخلوة
ونتوانند بود كه اين برای هضم نفس است زيرا كه متكبران اكثر نظر بطرف آسمان می كنند
نكته شايد كه از جهت حيا باشد منع بديدن آسمان كما روی فی منهاج العابدين
روی فی الاخبار ان نوحا عليه السلام لم يرفع راسه علی الحياء من الله عز وجل
اربعين سنة وفی المشكوة عن ابی سعيد الخدری قال كان النبی صلی الله
عليه واله وسلم اشد حياء من العذراء فی خدرها الحديث وروی ان سليمان
كان مع ما اعطی من الملك لا يرفع بصره الی السماء تخشعا وتواضعا لله كذا فی
شفاء قاضی عياض ولقوله عليه السلام ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه
فانه يراك هر گاه كه معبود می بيند عابد را نشايد كه نظر بطرف ديگر كند چنانچه كسی در
نظر بادشاه يا حاكم ايستاده شود بادشاه يا حاكم بسوی او بيند از ادب دور است كه نظر

نکته

بطرف دیگر کند هرگاه که اینچنین ادب پیش مخلوق است پیش خالق چگونه ادب باید نکته شاید که
منع بدیدن آسمان از جهت باشد که در شرط اول مذکور شد که غسل به نیت مردن کند گویا
از دنیا مرده است پس مرده امکان ندارد که هیچ طرف نظر کند تا جهت نداند و متابعت
عوام نکند زیرا که اعتقاد عوام اینست که خدای بر بالا است این نمیدانند که هو اقرب
الیه من حبل الورید ایضاً قال الله تعالی ونحن اقرب الیه منکم ولکن لا تبصرون
ـه نحن اقرب گفت من حبل الورید ۞ تو فگندی تیر فکرت را بعید ۞ ای کمان
و تیرها پرساخته ۞ صید نزدیک تو دور انداخته ۞ حکی ان رجلا دخل علی الجنید
فسئله مسئلة فاشار الجنید بعینه الی السماء فقال للرجل یا ابا القاسم لا تشیر الیه فانه اقرب من
ذلک فقال الجنید صدقت ظاهر اینست که حضرت جنید با و امتحان کرد و او فراست داشت برای این
فرمود صدقت نعم من قال ـه تالی ای سر در هوا آسمان جوئی خدا ۞ ذوق بر بالا نشستن نیست صاحب خانه را

نکته

نکته شاید که منع بدیدن آسمان از جهت باشد تا پریشان حواس نشوند زیرا که چون بشکند نظر بآسمان کند یا بطرف
دیگر حضور نماند چه بشکند همیشه در مراقبه باشد در مراقبه بودن این معنی دارد که همیشه با حضور دل باشد لان
المراقبة مشتق من الرقیب وهو الحافظ فالمرید اذا دام مشتغلا فی المراقبة یکون محفوظ الحضور
القلب پس چون نظر بسوی آسمان کند یا بسوی چیزی دیگر حضور نماند و حواس پریشان شوند مثالش ظاهر
و بیان میکنیم تا اگر افعی کسی چون طرح ماهی کلان بیند و مشغول شود برای گرفتن او اگر نظر کند بطرف آسمان یا
بطرف دیگر یقین است که ماهی از دست رود و همچنین دزدی میباشد که مشغول شود برای گرفتن شخصی که مال
متاعی بسیار داشته باشد چون مشغول شود بطرف آسمان یا بطرف دیگر یقین است که از دست او برود علی هذا القیاس
صاحب مراقبه اگر مشغول شود بطرف دیگر یقین است که حضوریش نماند از مراقبه غافل شود در شرح میفرمودند که حضرت
مولانا سعدالدین کاشغری رحمه الله که حضرت جنید قدس سره استاد من در مراقبه گربه بود وقتی که بود دیدم
بر سر سوراخ موشی نشسته و چنان متوجه گشته که موی بر اعضای وی حرکت نمیکرد تعجب در وی نگریستم
ناگاه بسرم ندا کرده شد که ای فرون همت من در مقصود تو کمتر از موشی نیستم تو در طلب من کمتر از گربه
مباش از آن روز باز در مراقبه افتادم ـه دانی که مرا یار چه گفته امروز ۞ جز با لب منگر و دیده بدوز ۞
و بعضی گفتند که مراقبه مشتق است از رقیب یعنی الانتظار پس صاحب مراقبه همیشه در انتظار

باشد که کسی چیزی برمن کشف شود و اگر بطرف دیگر مشغول شود حضورش نماند نعم من قال
ـــه دوست بهر لحظه بر تو نظر میکند ❊ چون تو از و غافلی از تو گذر میکند ❊ دیدن آسمان
وغیره مشاهدهٔ صنع ست و مشغول شدن بمراقبه مطالعه صانع است نقل ست در فصل
بهار حضرت رابعه درخانه رفت بیرون نیامد خادمه گفت ای سیده بیرون آی تا آثار
صنع بینی رابعه گفت تو درون آی تا صانع را بینی و فرمود شغلنی مشاهدة الصانع
عن مطالعة الصنع اگر کسی سوال کند که نظر کردن بر آسمان غفلت نیست که قال الله
تعالی ان فی ذلک لآیات لاولی الالباب جواب گوئیم که در حق مبتدی البته غفلت پیدا شود
زیرا که حق تعالی قید کرد که لاولی الالباب و الا خلوت نشستن هم لازم نیست مر
اولوا الالباب را چه خلوت در انجمن بس است مر ایشان را و عزلت از مردم و ذکر و فکر و
مراقبه در تاریکی نشستن محض در حق مبتدی ست تکمله شاید که از جهت حزن و غم منع است
بدیدن آسمان لانه قال بعض الفقراء لا ینبغی للمعتکف ان ینظر الی السماء لجهة
الهم والحزن ع سالکان از بار اندوه بر نمیدارند سر ❊ و میتواند بود که منع بدیدن
آسمان در روز باشد نه بشب تا مخالفت حدیث شود ولما روی فی المشکوة عن ابن عباس
قال بت عند خالتی میمونة لیلة والنبی صلی الله علیه و آله وسلم عندها فتحدث
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مع اهله ساعة ثم رقد فلما کان ثلث اللیل
الآخر او بعضه فقعد فنظر الی السماء فقرء ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورة ثم قام الی القربة فاطلق
شناقها ثم صب فی الجفنة ثم توضاء وضوء حسنا الحدیث پس معلوم شد که سنت
ست که چون کسی در شب از خواب بیدار شود باید که اول نظر بطرف آسمان کند و آیه مذکور
بخواند بعد از ان طهارت کند پس ازین حدیث معلوم شد که منع نیست در شب بدیدن
آسمان بلکه البته نظر کند میتواند بود که مطلق منع باشد از جهت طریق مشائخ لانهم
یعلمون ما فیه الصواب ولذا قال العارف بالله حافظ الشیرازی رحمه الله ـــه
بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید ❊ که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها ❊

بدانکه ماتن رحمه الله مخصوص نفی بدیدن آسمان کرد زیراکه جهتهای دیگر ادنی اند ومندرج
اند در نفی اعلی والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب شرط بست ونهم آنکه خود
را از علائق وعوائق که او را از حق باز دارد قطع کند کما قیل کل ما شغلک عن الحق
فهو صنمک ؎ تعلق حجابست وبیحاصلی ٭ چو پیوندها بگسلی واصلی ٭ وفی رسالة
اللابدیة ومما لابد منه لطالب الحق حذف العلایق والشواغل فان بناء هذه
الطریقة علی فراغ القلب واذا اردت الخروج عن العلائق فاولها الخروج عن المال
فان القلب به یمیل عن الحق ولم یوجد مرید دخل فی هذه الطریقة ومعه علاقة
الا جرّته تلک العلاقة الی ما خرج منه فاذا خرجت من المال فعلیک الخروج عن
الجاه وعن الالتفات الی قبول الخلائق وردهم ایاک فانه ما لم یستو عند المرید
القبول والرد والمدح والذم لا ینفتح له شیء بل اضر الاشیاء له ملاحظة الناس
فسئل الجنید رحمه الله عمن لم یبق علیه من الدنیا الا مص نواة فقال المکاتب
عبد ما بقی علیه درهم یعنی الرجل غیر حر ما بقی علیه شیء من الدنیا
من الاشیاء الموهومة وان قل وقد قیل من احب الدنیا لا یهدیه جمیع
المرشدین ومن ترکها لا یغویه جمیع المفسدین کذا فی شرح المشکوة لمولانا
علی القاری ای عزیز یکی از آداب این راه علو همتست طالب آنست که جیفه
دنیا پیش کافران اندازد ونعیم عقبی نزل مؤمنان سازد وبا داغ ودرد هجران دریش
درگاه بگذارد وخلعت بلا ومحنت می نازد ؎ درد عشقت که دوای دل شوریده ماست
یکسر موی ورا هر دو جهان ارزو بهاست ٭ از صفای غم تو بی‌بصران را چه خبر ٭
قدر این تحفه کسی راست که از اهل صفاست ٭ ای برادر عاشقی را درد باید درد کو ٭
بهر کوی همت مرد باید مرد کو ٭ چند ازین ذکر فسرده چند ازین فکر دراز ٭
نعره های آتشین وچهره های زرد کو ٭ شرط سی ام آنکه عجب نکند در آن چه او
بود بدانکه عجب کردن آدمی بر چند وجه است یکی آنکه عجب دارد بطاعت واین ممنوع
است لما روی فی الارشاد قال شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی

قدس الله سره الغیوب کثیرة اعظمها اعجاب المرء بما فعل من الطاعات
نقل است مردی چهار صد سال بر سر کوهی خدای تعالی را عبادت کرده و حق تعالی
در روز قیامت او را بشارت بهشت می دهد آن بنده گوید من عبادت بسیار کرده بودم
اکنون عبادت من حاضر کنید تا سه بار چنین گوید حق تعالی فرماید که عبادت او بنعمتهای
من وزن کنید چون وزن کنند نعمت افزون آید و شکر نعمت کم پس او را بدوزخ
برند نعوذ بالله منها و لله در قائله ع گذرد عنایت تو ای بنده نواز چه بهتر ز
هزار سال تسبیح و نماز * کما جاء فی الاخبار ان الله تعالی لو عامل عبادة بالعدل
کما انبیاء محمد و لا یحیی بن زکریا صلوٰة الله علیهم اجمعین فینبغی ان لا یعجب احد
من الطاعة و یناجی ربه فی کل ساعة ولهذا بعضی بزرگان گفته که بیزارم ازان
طاعتی که مرا بعجب آرد و خوش حالم از معصیتی که مرا بعذر آرد و چنانچه بزرگی می فرماید
من نگویم که بوده ام سالها در راه تو * هستم آن گمره که اکنون رو براه آورده ام *
یا الهی من نکردم طاعتی * لایق درگاه تو یک ساعتی * دویم آنکه عجب کند باین
معنی که خود را بهتر پندارد نسبت بدیگران و این نیز ممنوع است حکی ان حذیفة
صلی بقوم فلما سلم قال التمسوا اماما غیری او صلوا وحدانا فانی رایت فی انه
لیس فی قومی افضل منی فعلوی لعالم لو لم یعرف نفسه خیرا من غیره و زاده العلم
تواضعا و فی فصل الخطاب من رجح نفسه علی فرعون فهو من المتکبرین واذا قیل
المتکبر الذی یری نفسه خیرا من غیره ولقد صدق من قال ع خواجه پندارد
که دارد حاصلی * حاصل خواجه بجز پندار نیست * سیوم آنکه عجب کند در نسب خود
و این نیز ممنوع است حکی انه افتخر رجلان عند موسی علیه السلام بالنسب
والحسب فقال احدهما انا فلان ابن فلان حتی عد تسعة اوحی الله تعالی
الیه قل له هم فی النار وانت عاشرهم وما احسن ما قال عبدالرحمن جامی
قدس سره السامی ع چند محجوب نسبی بگمان دگران * چشم در کوی یقین زن
که گمان چیزی نیست * بنده عشق شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه فلان ابن

فلان خیری نیست وقیل لا اشرف نسبا من ابی جهل فلعنه الله تعالی مع
ذلك قد مات ودخل النار وقال علیه السلام لفاطمة یا فاطمة اتقی ربك
ولا تتکی انك بنت محمد اعملی عملا صالحا وقال علیه السلام من ابطاء عمله
لم یسرع نسبه وایضا قال علیه السلام خیر ولائی لی من تبعنی پس معلوم شد
که انچه جهال می گویند که حضرت خواجه بهاؤ الدین نقشبندی قدس سره العزیز فرمودند
که معذور اند اولاد من تا سی سال هر عملی که میکنند من از عهدهٔ ایشان بر آیم این غلط
عام ست وافترا محض در شان ایشان که قال الله تعالی فمن یعمل مثقال ذرة
خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره حتی انه قال علیه السلام ان کان
ولائی فی البلاء افقر وسائر الناس من اتقی منه فلیس منی وایضا قال علیه
السلام کل تقی ونقی آلی وقال الله تعالی فی قصة ابراهیم علیه السلام واذا
ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماما قال ومن
ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین وقال الله تعالی فی قصة نوح علیه السلام
ونادی نوح ربه فقال رب ان ابنی من اهلی وان وعدك الحق الی قوله تعالی
فلا تسئلن ما لیس لك به علم فینبغی ان لا یعجب احد من نسبه وحسبه لانه
قال علیه السلام فی مناجاته یا لیت رب محمد لم یخلق محمدا — حکایت
وقتی بزرگی را پرسیدند که خردمند کیست و بزرگ کیست گفت بزرگ کسی ست که خود
را بزرگ نداند و خردمند کسی ست که خود را خردمند نداند چهارم عجب کنند در مال
ومتاع واین نیز ممنوع است لانه قلیل قال الله تعالی قل متاع الدنیا قلیل وقال
الله تعالی الذین یکنزون الذهب والفضة الی قوله ما کنتم تکنزون وایضا
قال الله تعالی ولولا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن
لبیوتهم سقفا من فضة الآیة پنجم آنکه عجب کنند در علم و در کثرت شاگردان
واین نیز مذموم ست زیرا که علم بلعم باعورا معلوم است که گفته اند که در مجلس وی دوازده
هزار دوات حاضر می شد که از و علم می نوشتند آخر گفته اند که ایمان بسلامت نبرد

ششم آنکه عجب کند در ترک ذنب واین نیز ممنوع است لانه قال علیه السلام
لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو اعظم من ذلک وهو العجب یعنی اگر شما
گناه نکنید هر آئینه من ترسم بر شما از چیزیکه آن بزرگ است از گناه وآن عجب است
ولذا قال العرفاء رویة ترک الذنب ذنب ع پیش لطف وعفو بیحد تو شاه *
توبه کردن از گناه آمد گناه * ای طالب صادق هرگز در دل خود گمان نکنی که من معصوم از
گناه وازمن هیچ گناهی نیاید زیرا که گناه صغیره از دست هرکس می آید لقوله علیه
السلام ان الله کتب علی ابن آدم حظه من الزنا ادرک ذلک لا محالة فزنا
العین النظر وزنا اللسان المنطق والنفس تمنی وتشتهی والفرج یصدق ذلک
او یکذبه متفق علیه والمعتزلة ذهبوا بعصمة الانبیاء مطلقا عن العصیان
والکفر قبل الوحی وبعده لان العصیان عیب ونقص فی العبد فلا یلیق بهم
لا قبل الوحی ولا بعده وهذا غیر صحیح لان هذا صفة الملک والبشر لا یخلو
عن المعصیة من حیث البشریة فیجوز قبل الوحی لا بعده کذا فی شرح الامالی
وقال علیه السلام ان تغفر اللهم تغفر جما وای عبد لک لا الما رواه الترمذی
وقال هذا حدیث حسن غریب صحیح کذا فی المشکوة المصابیح وفی الخلاصة
عن ابی هریرة رضی الله عنه عن النبی علیه السلام البلاء والهوی والشوق
معجونة بطینتی اے درویش عجب نباید کرد که من ترک گناه کردم حضرت خواجه جنید
رحمه الله علیه گفت که بسیار خوانده ام ودر هیچ چیز مرا چندان فائده نبود که اندرین
بیت است ع اذا قلت ما اذنبت قالت مجیبة * وجودک ذنب لا یقاس
بها ذنب * هفتم آنکه عجب در فقر وفاقه کند که عجب در فقر وفاقه وخرقه پوشیدن
ممنوع است لشیخ نجم الدین کبری ع هرسینه که آئینه اسرار شود *
ازجمله کائنات بیزار شود * تو غره مشو بخرقه ازرق خویش * بسیار بود که خرقه
زنار شود * چون ترا صحبت بود در زیر دلق * کی نمائی خویش را صوفی بخلق *
روی ابو هریرة رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال اربعة

من الكبائر لبس الصوف لطلب الدنيا وادعاء من الصالحين وترك فعلهم
وذم الاغنياء والاخذ منهم ورجل لا يرى الكسب ويأكل من كسب الناس كذا
في تفسير الكاشفي ولله در قائله ع پوشیده مرقع اند خامی چند ❊ بگرفته
بطامات الف لامی چند ❊ نارفته ره صدق وصفا گامی چند ❊ بدنام کننده
نکونامی چند ❊ وكان ابو حفص النيشابوري اذا دخل البيت يلبس المرقعة
والصوف وغير ذلك من ثياب القوم فاذا خرج الى الناس خرج اليهم بزي اهل
السوق كذا في فصل الخطاب وحضرت خواجه بهاؤ الدين نقشبندي قدس سره
می فرمودند چون حق تعالی خواهد که بعضی از دوستان خود در تحت قبای عزت
از نظر اغیار محجوب گرداند ظاهر حال ایشان بلباس اغنیا پوشاند تا اهل ظاهر ایشان
را از جمله اغنیا پندارند وجمال حال ایشان از نظر نامحرمان پوشیده ماند نقل است
که امام جعفر صادق را رضی الله عنه دیدند خزی گران بها پوشیده گفتند یا ابن رسول
الله ليس هذه من زي اهل بيتك صلى الله عليه وآله وسلم دست آن کس بگرفت و در
آستین بکشید پلاسی پوشیده بود درشت که در دست می خلید گفت هذا للخلق
وهذا للخالق وما احسن ما قال بعض الشعراء ع نباشد اهل باطن از پی
آرایش ظاهر ❊ بنقاش احتیاجی نیست دیوار گلستان را ❊ ولذا قال
عليه السلام ذرة من اعمال الباطن خير من اعمال الظاهر نقل است
که جنید جامه برسم علما پوشیدی اصحاب گفتند ای پیر طریقت چه باشد که از برای
خاطر ما مرقع پوشی گفت اگر بدانمی که بمرقع کاری برآمدی از آهن وآتش لباس
ساختمی و در پوشیدمی ولیکن هر ساعت در باطن ما ندا می کنند ليس الاعتبار
بالخرقة انما الاعتبار بالحرقة هشتم آنکه عجب کند در خوارق که عجب کردن در
خوارق نیز ممنوع است شاید که در حق وی مکر باشد چنانچه حضرت شیخ علاؤ الدوله
سمنانی قدس سره فرمودند که من در بعضی از اسفار بجائی رسیدم که آنجا گوشه نشینی
بود که نان افطار او از تمنا بود باو گفتم که چون لقمه تو بر وجه شرع نیست ریاضتها

تو بی فائده است گفت چرا بیفائده است که من هر شب تخته را بر هوا می بینم و بالای
آن تخت سفید ریش مردی نشسته یقین است که بدان صورت حق بر من متجلی
است گفتم آن تخت ابلیس است و بدان صورت ابلیس بر تو ظاهر می شود و این
نتیجه آن لقمهٔ تست گفت حاشا و کلا چنین باشد گفتم هرگاه که این تخت را ببینی
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم را سه بار بخوان پس اگر آن تخت بحال خود
باشد و باند ـ محتمل که سخن تو وجهی داشته باشد و اگر بحال خود نماند یقین
خواهی کرد که آن شیطان است بعد از آن آن گوشه نشین در وقت ظهور آن تخت
لا حول ولا قوة الا بالله سه بار خواند و آن تخت با مردی که بالای آن بود سرنگون
در مزبله افتاد و در زیر قاذورات غرق شد پس در خوارق و مشاهدات تعجب نکنند
و اگر فرض کنیم که در حق وی مکر نباشد بلکه صادق باشد باز باید که تعجب نکنند و پیش
کسی اظهار نکنند بلکه در وسوسه باید بود ـ لانه قیل ان من اصول الصوفیة انهم
اذا را ولا یفتنهم اجابة دعوة حزنوا واستوحشوا وقالوا هذا مکر و
استدراج کذا فی فصل الخطاب وعن ابی عمر الدمشقی رحمه الله انه
قال لما فرض الله سبحانه وتعالی علی الانبیاء اظهار الآیات والمعجزات
فکذلک علی الاولیاء کتمان الکرامات حتی لا نفتن بها الخلق وقال الواسطی
علامة الولی اثنان الاول ان یحفظ سرائره التی بینه وبین الله سبحانه
من المصائب فلا یشکوها والثانی ان یصون کرامته فلا یتحدث بها ریاء
ولا یغفل عنها هوانا وقیل من اراد ان یسلم فی دهره لا یطلع الناس علی سره
وقال امیر المؤمنین علی رضی الله عنه شعر لا تودع السر الا عند ذی الکرم
والسر عند کرام الناس مکتوم * والسر عندی فی بیت له غلق * قد ضاع
مفتاحه والباب مختوم * شعر هر کس که شود بعقل و دانش ممتاز * باشد
همه کس را بکرم محرم راز * چون آینه با غیر حکایت نکند * چون کوه نگوید
سخن مردم باز * وقال ابوبکر صدیق رضی الله عنه لا تجعل ســرك مع

علامتهاش فقر جز امر که در درون سر عشق دار نهان * شو چو صدیق حق خزینهٔ
راز * در چنین کار خویش سهل مگیر * سر خود پیش خلق فاش مساز * ای درویش
باید که در خوارق و مشاهدات تعجب نکنی چون که خوف خاتمه هست الا تری ان
بلعم باعوراء ما صنع الله به وهو کان فی حالة اذ هو سجد یری اللوح
الذی واذا نظر الی السماء یری الی العرش ثم صار الی الحالة التی ذکر الله
تعالی فی کتابه واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها الایة
فکیف یدعی بالخوارق من له ادنی ملاحظة وفی زماننا ان الجهال الصوفیة
یدعون بالخوارق والمشاهدات ما لا یلیق فی شانهم لان الشیطان تصرف
فیهم ویتخبطهم من المس ذلك بانهم قالوا انما المعرفة والولایة مقتصرة
فی شاننا وهم لا یعلمون انما الاعمال بالخواتیم ولهذا گفته اند که اهل دنیا را
خوف عظیم هست نسبت باهل دوزخ زیرا که ایشان فارغ شدند از اعمال آنچه کردند
جزا می یابند واهل دنیا را خوف عمل هست که تا هر لحظه از دست آنها چه عمل آید چون
چنین خوف خاتمه در پیش هست چگونه کسی عجب کند در خوارق و در عبادات زیرا که
هیچ کس عابدتر از شیطان نبود وحتی روی فی بعض الاخبار انه قام فی رکعة
واحدة تحت العرش سبعة الاف سنة مع ذلك سلب عنه الایمان
کذا فی کفایة الشعبی چنانچه حضرت خاقانی بطریق نظم میفرماید * ابلیس
گفت طاعت من بیکرانه بود * سیمرغ وصل را دل و جان آشیانه بود * بودم
معلم ملکوت اندر آسمان * وز طاعتم هزار هزاران خزانه بود * بر درگهم
زخیل ملائک سپاه بود * عرش مجید ذات مرا آشیانه بود * هفتصد
هزار سال بطاعت گذاردم * امید من بخلد برین جاودانه بود * آدم ز
خاک بود ومن از نور پاک او * گفتم منم یگانه او خود یگانه بود * او خواست
تا فسانهٔ لعنت کند مرا * کرد آنچه خواست آدم خاکی بهانه بود * در لوح
بد نوشته که ملعون شود یکی * بردم گمان بهر کس و بر خود گمان نبود * گوینده

هفتصد

جساهلان که نکردی توسجده + نزدیک اهل معرفت این هم بهانه بود +
خاقانیا تو تکیه بطاعات خود مکن + کین پند بهر دانش اهل زمانه بود +
ولهذا قال علیه السلام فی مناجاته + یالیت رب محمد لم یخلق محمدا +

روی فی الاخبار انه لما القی یوسف فی الجب اصابه ما اصابه فلما اراد وابیعه قام مغتما فجاء جبرئیل علیه السلام وقال مالک حیث اراک مغتما حزینا فقال لیس حزنی ما اصابنی من الشدة ولکن حزنی ان ابی یعقوب علیه السلام اسرائیل الله ابن اسحاق ذبیح الله ابن ابراهیم خلیل الله وانا الان اباع فی بیع من یزید فقال له جبرئیل علیه السلام اتدری لماذا اصابک هذا فقال لا فقال انک نظرت یوما فی المراة فرایت صورتک فعجبت بحسنک وجمالک فنظرت الی الصورة وما لم تنظر الی المصور ولکن البشری لک فان الله تعالی یجعل اهل مصر مملوکین لک قال فجمیع ما اصابک اصابته بعجب واحد ثم قال یوسف مع عظم المرتبة لم یامن علی نفسه ودعا ربه فقال رب قد اتیتنی من الملک وعلمتنی من تاویل الاحادیث الی والحقنی بالصالحین لانه خاف امرها تمة کذا فی کفایة الشعبی وحکی عن حکیم انه قال من افتخر باربه اشتکی باربه من افتخر بالدنیا اشتکی عند طول الموت ومن افتخر بالقصر المنیف اشتکی فی القبر الضیق ومن افتخر بالمال الکثیر اشتکی عند ملاقات الحساب ومن افتخر بالذنوب والمعاصی اشتکی عند ملاقات النار ای درویش بهرحال عجب نکنی ودرمیان خوف ورجا باشی در هر دم هزاران جان نزل راه سازی ودر هر قدم هزار علم از طاعت برافرازی ودر هر نفس آب ریاضت هزار طهارت کنی و هر منزلی حجابی و هر طاعتی بتی و هر ریاضتی زناری دانی + سه

زاهد خلوت نشین و پارسا بودم بسی + از همه بیزارم اکنون هر چه فرمائی شوم +

حکایت ابو سیره که از اکابر تابعین بود سی سال پهلو بر زمین نهاده بود چون روز آمدی برخود نوحه کردی

روزی مادرش گفت ای فرزند دلبند از خوردی تا این وقت از تو هیچ جرمی
نیامد و همه عمر در طاعت و ریاضت گذاشتی و حق جل و علا ترا بشرف علم و سلام
مشرف ساخته چندین نوحه و زاری چرا میکنی گفت ای مادر چون نوحه و زاری
نکنم که حق تعالی خبر داده است وان منکم الا واردها وقیل بقی حسان بن
سنان ستین سنة لا یاکل سمنا ولا یشرب ماءً باردا ولا ینام مضجعا
فلما مات رای احد فی المنام فقیل له ما فعل الله بك فقال خیرا الا انی
محبوس لاجل ابرة استعرتها ولم اردها حکایت درویشی بست و جنید
جمع کرده بود نفس او را بران نظر افتاد روزی در بازار مکه در آمد و گفت که می خرد
کسی بست و جنید جمع بنانی عارفی بدین واقف شد دست در قفای او کرد و
گفت ای فضولی پدرت بهشت بهشت بگندمی فروخت تو بست و جنید جمع را
بنان می خواهی فروخت وحکی ان شقیقا وحاتما دخلا علی مامون الخلیفة
فسألاه عن اعقل الناس وعن احمقهم فقال اعقل الناس المحسن الخائف
واحمق الناس المسیء الآمن کذا فی اخلص الخالصة ولقد صدق من قال
ــه ما بال دینك ترضی وانت تدنسه + وثوب نفسك مغسول من الدنس +
ترجو النجاة ولم تسلك مسالكها + ان السفینة لا تجری علی الیبس +
وعن ابی نضرة ان رجلا من اصحاب النبی صلی الله علیه واله وسلم
یقال له ابو عبد الله دخل علیه اصحابه یعودونه وهو یبکی فقالوا
له ما یبکیك الم یقل لك رسول الله صلی الله علیه وسلم خذ من شاربك
ثم اقره حتی تلقانی قال بلی ولکن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ان الله قبض بیمینه قبضة واخری بالید الاخری وقال هذه لهذه
ولا ابالی ولا ادری فی ای القبضتین انا رواه احمد کذا فی المشکوة
المصابیح پس بهر حال در هیچ کار عجب نباید کرد زیرا که موقوف بر عمل نیست بلکه
موقوف است بر خاتمه که انما الاعمال بالخواتیم والله اعلم بالصواب

شرطاسی و بکم آنکه خلوت برای سلامتی دین گزینند نه از جهت شهرت که در شهرت
آفت است وقال ابو صالح القصار حین سأله عبد الله الحجام عن ترک الکسب
فلان تدعی عبد الله الحجام احب الی من ان تدعی عبد الله الزاهد او عبد الله
العارف نعم من قال ؎ گر شهره شوی بشهر شر الناسی ٭ ور گوشه نشینی توهم
از وسواسی ٭ آن به که اگر خضر اگر الیاسی ٭ کس نشناسد ترا کس نشناسی ٭ بدانکه
از برای شهرت نشستن در معنی ریاست و در هر عبادتی که ریا یافته شود آن عبادت
قبول نیست لما روی فی المشکوة المصابیح عن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیامة رجل استشهد
فاتی به فعرفه نعمته فعرفها فقال فما عملت فیها قال قاتلت فیک حتی
استشهدت قال کذبت ولکنک قاتلت لان یقال جری فقد قیل ثم امر
به فسحب علی وجهه حتی القی فی النار ورجل تعلم العلم وعلمه وقرء القران
فاتی به فعرفه نعمه فعرفها قال فما عملت فیها قال تعلمت العلم وعلمته
وقرأت فیک القران قال کذبت ولکنک تعلمت العلم وعلمته لیقال انک
عالم وقرأت القران لیقال هو قاری فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه
حتی القی فی النار ورجل وسع الله علیه واعطاه من اصناف المال کله فاتی
به فعرفه نعمته فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب
ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد
فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار رواه مسلم وقال
بعض اهل المعرفة الریاء ما فیه رضاء الشیطان اکثر من رضاء الرحمن
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تعوذوا بالله
من جب الحزن قالوا یا رسول الله وما جب الحزن قال واد فی جهنم یتعوذ
منه جهنم کل یوم اربعمائة مرة قیل یا رسول الله من یدخلها قال القراء
المراؤن باعمالهم وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من قراء القرآن ليتأكل به الناس جاء يوم القيمة ووجهه عظم ليس عليه لحم
رواه البيهقي في شعب الايمان وحكي عن الاصمعي انه قال رايت اعرابيا
اتت عليه مائة وعشرون سنة فقلت له ما طول عمرك قال تركت
الرياء فبقيت وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطعم طعاما رياء وسمعة
اطعمه الله تعالى من صديد جهنم وجعل ذلك الطعام نارا في بطنه حتى
يقضي بين الناس كذا في اخلص الخالصة ✽ ريا وعجب كوه آتشين است ✽
نميداني كه كوه دوزخ اين است ✽ بر دل جميدارامي دوست امروز ✽ كه تا فردا
نماني در تب وسوز ✽ وقال اهل الطريق الرياء ما لا يقبله الحق ويجده الخلق
وقيل الرياء ثمرة شجرة النفاق وقيل الرياء لا يدخل فيه النية ولا يحيط به
الاخلاص وسئل مالك بن دينار ما علامة كمال النفاق قال ان العبد اذا
استكمل النفاق ملك عينيه بكى بهما متى شاء وقال الفضيل المرائي من
استوحش من الوحدة واستانس بالجماعة ثم من قال مثنوي كه گهي آهي دروغي
ميزني ✽ بر اميدي سكه و دوغي ميزني ✽ خلق را گيرم كه بفريبي تمام ✽
در غلط اندازي تا هر خاص و عام ✽ كارها با خلق آري جمله راست ✽
با خدا تزوير و حيله كي رواست ✽ كار با او راست بايد داشتن ✽
رايت اخلاص و صدق افراشتن ✽ گر نيايد راست آن با مردمان ✽
دوست راضي شان كند از تو همان ✽ اي غلط كرده ز غفلت راه را ✽
بار نا دانسته از ره چاه را ✽ بنده نفسي نه آن كه دگار ✽
از تو نفس تو برآورده دمار ✽ وسئل حكيم من المخلص ومن المرائي
قال المخلص الذي يقل الكلام ويكثر العمل والمرائي الذي يكثر الكلام
ويقل العمل كذا في خلاصة السلوك والله اعلم بالصواب واليه المرجع
والمآب ✽ شرط سي و دوم آنكه بر تقدير خدا اعتراض نكردن وفي الخبر
قال الله تعالى من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي ولم يشكر على نعمائي

ولم يقنع بعطائي فليطلب ربا سوائي وايضا قال الله تعالى يا ابن آدم ما جعلك
يضحك يا آمالك وقضائي يضحك من حذرك وتقديري يضحك من تدبيرك
وقال الله تعالى لئن شكرتم لازيدنكم ولئن كفرتم ان عذابي لشديد نقل است
که بزرگی گفت این باران چه خوش می بارد هاتف آواز داد که ناخوش کی باریده است
وحكي ان نوحا عليه السلام رأى يوما كلبا كريه اللقاء قبيح الاعضاء فجرى
في لسانه بلا قصد هذا قبيح فعوتب عليه ونادى يا نوح انه قد خلقته هكذا
فهل تخلق خيرا منه فناح نوح الف سنة الا خمسين عاما فتاب عليه انه هو
التواب الرحيم فسمي به نوحا لكثرة نياحه فللعبد ان يخرج بالتدريج من
النقائص والقبائح كلها پس بر تقدير خداى اعتراض نبايد كرد لان فعل الحكيم
لا يخلو عن الحكمة ع کس چه داند تا چه حکمت میرود هر وجودی را چه قسمت
میرود وقال الله تعالى اني اعلم ما لا تعلمون باید که خود را فارغ کند از غم
و وسواس و تسلیم بخدای کند که مقام تسلیم نهایت مقامات است ع تسلیم
نپیشه ای از ان حکیمی به تسلیم شو هر انچه پیش آید وقال الله تعالى ومن يسلم
وجهه الى الله وهو محسن فقد استمسك بالعروة الوثقى وقال الله تعالى و
من احسن دينا ممن اسلم وجهه الاية وقال الله تعالى في مدح الصحابة
رضي الله عنهم وما زادهم الا ايمانا وتسليما ومن لوازم الرضاء التسليم
والتفويض فلا يعترض على الله تعالى اصلا فان كان رزقه بسطا شكره و
يتيقن ان الباسط هو الله تعالى وان ابتلاه بقبض شكره وصبر عليه وتيقن
ان القابض هو الله تعالى فان مثل العبد مع الخالق كمثل المريض ان الطبيب
اعلم بدقائق الطب مشفق على حاله فوض امره اليه وترك الاعتراض
عليه لان فعله لا يخلو عن الحكمة فاذا سقاه الحلو والمر يقبله ويشربه
ويعلم ان شفاءه فيه فكذلك العبد اذا تحقق ان الله تعالى لطيف
بعباده رحيم عليم رءوف بهم فوض امره الى الله تعالى واستسلم بقضائه

کما قال بعض العرفاء وکلت الی المحبوب امری کله ٭ فان شاء احیانی وان شاء اتلفا ٭ فعلم ان العاقل لا یعترض بقضاء الله تعالی ولهذا قیل ؎
گل راچه مجال ست که گوید بکلال ٭ کز بهر چه سازی وچرا میشکنی ٭ شرط سی وسوم آنکه دور کردن خطورات قال سهل بن عبد الله اسوء حدیث النفس الخواطر ولیکن نفیها مشکل جداً فبالمواظبة ظاهره علی ذکر الله تعالی واحضار صورة الشیخ یرجی ان یسهل نفی الخواطر ودفع الهواجس والوساوس وقیل نفی الخواطر هو رکن عظیم لان القلب ما لم یخل من ذکر الغیر لا یؤثر ذکر الله فیه اصلاً قال الله تعالی واذکر ربک اذا نسیت ای نسیت الغیر وقد روی فی الخبر ان الشیطان جاثم علی قلب ابن آدم فاذا ذکر الله تعالی خنس واذا غفل التقم قلبه الحدیث وقال الله تعالی ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا الآیة وقال تعالی الشیطان یعدکم الفقر ویأمرکم بالفحشاء الآیه وقال الله تعالی الشیطان سول لهم واملی لهم وقال الله تعالی عن یوسف وما ابرئ نفسی ان النفس لامارة بالسوء وقال الله تعالی ولا اقسم بالنفس اللوامة وقال الله تعالی ان الشیطین لیوحون الی اولیاءهم وقال الله تعالی ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطاناً فهو له قرین وقال صلی الله علیه وآله وسلم ان للشیطان لمة بابن آدم وللملک لمة فاما لمة الشیطان فایعاد بالشر وتکذیب بالحق واما لمة الملک فایعاد بالخیر وتصدیق بالحق وفی رسالة المکی وسئل الجنید من الخطرات فقال الخطرات اربعة خطرة من الله تعالی وخطرة من الملک وخطرة من النفس وخطرة من الشیطان فالخطرة التی من الله تعالی ترشد الی الاشارة والخطرة التی من الملک ترشد الی الطاعة والخطرة التی من النفس تجر الی الدنیا وتطلب غیرها والخطرة التی من الشیطان تجر الی المعاصی ودر عوارف آورده است که لمه

شیطان نفس را در حرکت آرد و لمه فرشته روح را در حرکت آرد چون لمه شیطان برخیزد تحرک نفس پدید آید و از جوهر نفس ظلمتی پدید آید اثر آن ظلمت بدل رسد نظر شیطان بر دل افتد باغوا و وسوسه پیش آید و تحرک نفس بهوا بود و نفس عجلت کند و طلب آن هوا و در حرکت شود و هوای نفس آنست که برای خود حظی طلبد و از سروی بجوید و چون لمه فرشته برآید تحرک در روح افتد و از جوهر روح نوری ظاهر شود و از ان نور همتی عالی در دل پدید آید و آن لمه از سه معنی یکی بود یا ادای فریضه که بدان مامورست و یا طلب فضیلتی که مندوبست و یا مباحی جوید که صلاح وی در آنست کذا فی الکنز الاوراد پس باید که رعایت کند و نیک ببیند که این خطره خیرست یا شر نفع ست یا ضرر و بی رعایت این شرط تفرید باطن حاصل نیاید والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب شرط سی و چهارم آنکه پیوسته نماز جمعه خواندن لقوله علیه السلام ولا اعتکاف الا فی المسجد الجامع یعنی یصلی فیه جمعة وجماعة لانه واجب لا یجوز للمعتکف ان یترك الواجب ان کان یجلس فی فی غیر مسجد الجامع یعنی لا یصلی فیه الجمعة فینبغی ان یخرج الی الجمعة لانه قال الله تعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الایة فی شرح المسلم الجمعة من فروض الاعیان عند الاکثر وذهب بعضهم الی انها من فروض الکفایة وهی واجبة علی کل من جمع العقل والبلوغ والحریة والذکورة والاقامة اذا لم یکن له عذر وفی جامع الرموز وقال بعض المشائخ انها فریضة علی اهل المصر وواجبة علی اهل اطرافه وسنة علی اهل القری الکبیرة المستجمعة بشرائطها کما فی المضمرات و در کنز الاوراد آورده است در قول باریتعالی اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله امراست و امر بسعی سوی چیزی نباشد الا برای وجوب آن چیز و امر بترک بیع مباح در وقت نماز جمعه نیز دلیل است بر وجوب او باید دانست که فریضه در اصل نماز ظهر است اما اقامت جمعه در مقام او بنص ثابت شده است بخلاف قیاس

واجماع است که چون کسی را جمعه فوت شود ظهر را قضا کند نه جمعه زیرا که جمعه را قضا
نیست دیگر آنکه جمعه را وقتی علیحده نیست او را در وقت ظهر ادا میکنند پس معلوم شد
که نماز جمعه فرضی علیحده بنفس خویش نیست چون فرائض دیگر و اگر او بنفس خویش
فریضه بودی بایستی که او را وقتی علیحده بودی و چون فوت شدی او را قضا بودی
پس افضل اینست که در وقت نیت نماز جمعه لفظ فرض بر زبان نراند و لفظ ظهر هم
نگوید زیرا که در اصل وضع جمعه برای اسقاط ظهر است و در موضعی که مصر جامع بود مسقط
ظهر است و الا مسقط ظهر نیست و لیکن باید که نیز چنین کند که نویت آن اصلی الله
تعالی رکعتین صلوة الجمعة متوجها الی جهة الکعبة الشریفة مقتدیا الله اکبر
وکان یوم الجمعة فی الجاهلیة یسمی عَرُوبَة بفتح العین المهملة وضم الراء
وبالباء الموحدة واول من سماه یوم الجمعة کعب بن سوی ولما قدم رسول
الله صلی الله علیه وسلم المدینة اقام یوم الاثنین والثلاثاء والاربعاء والخمیس
فی بنی عمرو بن عوف کذا فی الشمنی وفی روح الارواح خلق الله آدم فی آخر ساعة
من یوم الجمعة پس چون شوق کلمه باشوق آدم شد فرمان شد که این روز را
جمعه نام نهند چون روز اجتماع مشتاقان ست کذا فی شمائل الاتقیاء وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر یوم طلعت علیه الشمس یوم
الجمعة فیه خلق آدم وفیه ادخل الجنة وفیه اخرج منها ولا تقوم
الساعة الا فی یوم الجمعة رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه
وآله وسلم قال من ترك الجمعة من غیر ضرورة کتب منافق فی کتاب لا یمحی
ولا یبدل وعن ابی الجعد الضمیری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم من ترك ثلث جمع تهاونا بها طبع الله علی قلبه رواه ابو داود والترمذی
والنسائی وابن ماجة والدارمی ورواه مالك عن صفوان بن سلیم واحمد
عن ابی قتادة کذا فی المشکوة در فوائد الفؤاد مسطور ست اگر یک جمعه کسی بنماز
نرود یک نقطهٔ سیاه بر دل او پیدا شود و اگر سه جمعه نرود تمام دل او سیاه شود

نعوذ بالله منها از تفسیر مفتی امیر المؤمنین علی گفت رضی الله عنه هر که ترک آرد
یک جمعه را بغیر عذر و کفارت این نیست تا روز قیامت پس معتکف را باید که
نماز جمعه ترک نکند چنانچه اکثر جهال صوفیه معتکف میشوند و نماز جمعه ترک میکنند
اعلم انه لا خلاف فی ان فی الجمعة ساعة اجابة الدعوة ولکن اختلفوا آیة
ساعة هی قال بعضهم هی عند طلوع الشمس وقال بعضهم هی عند الزوال
وقیل هی عند غروب الشمس وقیل هی بعد الاذان وقیل هی آخر ساعة من
یوم الجمعة وقال بعض العلماء ان هذه الساعة مبهمة فی یوم الجمعة
لا یعلمها الا الله کابهام لیلة القدر فی جمیع شهر رمضان وکابهام صلوة
الوسطی فی جمیع صلوة الخمس وفی الشمنی والصحیح انها ما بین جلوس الامام
علی المنبر الی ان یسلم من الصلوة اما اکثرین اند که آن ساعت بعد از عصر تا غروب
شفق است لما روی فی المشکوة المصابیح عن انس قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم التمسوا الساعة التی ترجی فی یوم الجمعة بعد العصر الی
غیبوبة الشفق رواه الترمذی چون اختلاف ساعة جمعه شنیدی و دریافتی
اکنون بگوش هوش بشنو و دریاب که در روز جمعه غسل کردن سنت است و فضیلت
بسیار دارد لما روی عن ابی هریرة عن رسول الله صلی الله علیه واله وسلم
قال من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ الامام
من خطبته ثم یصلی معه غفر له ما بینه و بین جمعة الاخری وفضل ثلاثة
ایام رواه مسلم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه
واله وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم متفق علیه کذا فی المشکوة
وقال الطیبی ذهب الفقهاء الی انه غیر واجب وتاولوا الحدیث علی المعنی
الترغیب کذا فی شرح المشکوة بدانکه اختلاف کردند در غسل کردن روز جمعه که
برای وقت باید کرد و اما مفتی به آنست که برای غسل نماز جمعه باید کرد و بعد از غسل
این دعا بخواند اللهم طهرنی من الدنس والاقذار واغسلنی من الذنوب

الصغار والكبار برحمتك يا ارحم الراحمين **شرط سی و چہارم** آنکہ ہمیشہ
استغفار خواند لقوله تعالی واستغفروا الله ان الله غفور الرحیم وفی الخبر
قال الله تعالی یا ابن ادم منك الاستغفار ومنی المغفرة وفی شرعة الاسلام
ومن سنة الاسلام الاستغفار علی الدوام فانه یجعل الکبیرة صغیرة وعنه
عبد الله بن بسر قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم طوبی لمن وجد
فی صحیفته استغفارا کثیرا رواه ابن ماجه وروی النسائی فی عمل یوم ولیلة
وروی ان رجلا جاء ابن عباس رضی الله عنهما وشکی الیه قلة المال فامره
بالاستغفار وجاء احد وشکی الیه قلة الاولاد فامره بالاستغفار فقیل اجبتهما
عن المسئلتین مختلفین بجواب واحد فقال الست تقرؤن قوله تعالی
واستغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا ویمددکم
باموال وبنین ویجعل لکم جنات ویجعل لکم انهارا فنص الله تعالی
بالاستغفار المطر والمال والولد والجنة والانهار والاستغفار استغفار
واحد کذا فی کفایة الشعبی وقال علیه السلام لکل داء دواء ودواء الذنوب
الاستغفار کذا فی فتاوی فیروزشاهی قال بعض اهل الکلام الاستغفار طلب
المغفرة بقدر قبح المعصیة والاعراض عن المعصیة وعن الاغر المزنی قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیغان علی قلبی وانی لاستغفر الله فی
الیوم مائة مرة رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم ولجاء
بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم وعن ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما اصر من استغفر
وان عاد فی الیوم سبعین مرة رواه الترمذی وابو داؤد وعن عائشة ان
النبی صلی الله علیه واله وسلم کان یقول اللهم اجعلنی من الذین اذا احسنوا
استبشروا واذا اساءوا استغفروا رواه ابن ماجه والبیهقی فی دعوات

الكبر كذا في المشكوة وفي الاخبار ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال ان الخصمين
يجثوان يوم القيمة بين يدي الله تعالى فيقول احدهما يا رب خذ لي مظلمتي من
اخي فيقول الله تعالى الست قد استغفرت له ثم تريد ان اعذبه اليوم لاجلك تعذيبه
فيقول الخصم يا رب لم استغفر له فيقول الله الم تقل بعد كل صلوة اللهم اغفر
لي وللمؤمنين والمؤمنات الى آخره وهذا مؤمن فان شئت استجيب دعاءكما
فادخلكما الجنة وان شئت انصفتك منه واطالبك بحقوقي فيقول يا رب استجب
دعائي وادخلنا الجنة كذا في كفاية الشعبي وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه عن
النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال اخبرني جبرئيل صلوة الله عليه قال الله تعالى
لو ان عبدا من عبادي اخذ السيف ثم حمل على جميع اهل الدنيا وقتلهم ثم طلب من
التوبة كتبت عليه ولغفرته ولا ابالي ويروى عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
ان جبرئيل صلوة الله عليه والسلام اتاه عند وفاته فقال يا محمد ان الله يقرء
بك السلام ويقول من تاب قبل موته بسنة قبلت توبته فقال يا جبرئيل سنة
لامتي كثيرة فذهب جبرئيل ورجع فقال ان ربك يقرء بك السلام ويقول من
تاب قبل موته بشهر قبلت توبته فقال يا جبرئيل شهر لامتي كثيرة فذهب ورجع
فقال الرب تعالى يقرأ بك السلام ويقول من تاب قبل موته بجمعة قبلت توبته
فقال يا جبرئيل جمعة لامتي كثيرة فذهب ورجع جبرئيل فقال ان ربك يقرأ
بك السلام ويقول من تاب قبل موته بيوم قبلت التوبة فقال يا جبرئيل
يوم لامتي كثيرة فذهب ثم رجع فقال من تاب قبل موته بساعة قبلت
توبته فقال يا جبرئيل ساعة لامتي كثيرة فذهب ثم رجع فقال ان الله تعالى
يقرأ بك السلام ويقول ان كان هذه كثيرة فلو بلغ روحه الحلق ولم يمكنه
الاعتذار بلسانه فاستحيى مني وندم بقلبه غفرت له ولا ابالي كذا في روضة
العلماء وكذا قال الفقهاء رحمهم الله تعالى ايمان الياس غير مقبول وتوبة
الياس مقبولة عن حبلي وجاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله وسلم فقال

واذ نو با ه فقال قل اللهم مغفرتك اوسع من ذنوبی و رحمتك ارجی عندی
من عملی فقال لها ثم قال عد فعاد ثم قال عد فعاد فقال قم فقد غفر الله لك
مس ان الله يبسط يديه بالليل مسئ النهار و يبسط يده بالنهار ليتوب مس
مسئ الليل حتی تطلع الشمس من مغربها وجاء رجل فقال يا رسول الله صلعم
احدنا يذنب قال يكتب عليه قال ثم يستغفر منه و يتوب قال صلی الله عليه
واله وسلم يغفر له و يتاب عليه قال فيعود فيذنب قال يكتب عليه قال ثم
يستغفر منه و يتوب قال صلی الله عليه واله وسلم يغفر له و يتاب عليه و
لا يمل الله حتی تملوا طس ط ما من مسلم يعمل ذنبا الا وقف الملك المؤكل
باحصاء ذنوبه ثلث ساعات فان استغفر الله من ذنبه ذلك فی شیء من تلك
الساعات لم يوقفه عليه ولم يعذب يوم القيمة خ مر ط س ومن كان
حد اللسان فاحشة لازم الاستغفار لحديث شكوت الی رسول الله صلی الله
عليه واله وسلم ذرب لسانی فقال اين انت من الاستغفار انی لاستغفر الله
فی كل يوم مائة مرة ط ث س وكفارة المجلس ان يقول قبل ان
يقوم سبحانك اللهم وبحمدك اشهد ان لا اله الا انت استغفرك و
اتوب اليك وفی رواية ثلث مرات وفی رواية عملت سوء وظلمت نفسی
فاغفر لی انه لا يغفر الذنوب الا انت كذا فی حصن الحصين وعن شداد بن
اوس قال قال رسول الله صلی الله عليه واله وسلم سيد الاستغفار ان تقول
اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی انا عبدك وانا علی عهدك ووعدك
ما استطعت اعوذ بك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی وابوء بذنبی
فاغفر لی فانه لا يغفر الذنوب الا انت قال ومن قالها من النهار موقنا بها
فمات من يومه قبل ان يمسی فهو من اهل الجنة ومن قالها من الليل وهو
موقنا بها فمات قبل ان يصبح فهو من اهل الجنة رواه البخاری كذا فی المشكوة
مو ط من قال استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم واتوب اليه

غفر له وان كان قد فر من الزحف هـ ق ثلث مرات قت اصب مرط
خمس مرات غفر له وان كان عليه مثل زبد البحر وفي كفاية الشعبي روي عن
حارث انه سال علي ابن ابي طالب فقال اي الاعمال افضل قال الاستغفار قال
فقلت استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم غفار الذنوب و اتوب اليه
فتبسم علي رضي الله عنه فقلت له هل جرى على لساني خطاء فقال لا
ولكن سالت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فقلت اي الاعمال افضل
فقال الاستغفار قال فقلت استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم
غفار الذنوب واتوب اليه فتبسم النبي صلى الله عليه واله وسلم فقلت له
يا رسول الله صلعم هل جرى على لساني خطأ فقال لا ولكن سالت جبرئيل
عليه السلام اي الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله
الذي لا اله الا هو الحي القيوم غفار الذنوب واتوب اليه فتبسم جبرئيل
عليه السلام فقلت له هل جرى على لساني خطاء فقال لا ولكن سالت
ميكائيل عليه السلام اي الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر
الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم غفار الذنوب واتوب عليه فتبسم
ميكائيل فقلت له وهل جرى على لساني خطاء فقال لا ولكن سألت
اسرافيل اي الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله الذي
لا اله الا هو الحي القيوم غفار الذنوب واتوب اليه فتبسم اسرافيل فقلت
له هل جرى على لساني خطاء فقال لا ولكن سالت رب العالمين جل جلاله
اي الاعمال افضل فقال الاستغفار فقلت استغفر الله الذي لا اله الا هو
الحي القيوم غفار الذنوب واتوب اليه ثم قال الله تعالى ما من عبد
يندم بقلبه وهو يقول هذه الكلمة بلسانه الا غفرت له ولا ابالي فقط
وفي خلاصة السلوك روي ان النبي صلى الله عليه واله وسلم قال ان العبد
اذا اذنب ذنبا لم يكتب عليه حتى يذنب ذنبا آخر فلم يكتب عليه حتى يذنب

ذنبا آخر فاذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب ثم اذا عمل حسنة واحدة
كتب الله له خمسة حسنات وجعل الخمسة بازاء خمسة سيئات وقال اهل
الاشارة التوبة على ثلث اضرب توبة العام وتوبة الخاص وتوبة الاخص
فاما توبة العام فمن الذنوب والسيئات وتوبة الخاص فمن الذلات والغفلات
وتوبة الاخص فمن روية الحسنات والالتفات الى الطاعات وقال استاذ
ابوعلی التوبة علی ثلث اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة واخرها الاوبة
فجعل التوبة بداية والاوبة نهاية والانابة اوسطها فمن تاب من خوف
العقوبة فهو صاحب التوبة ومن تاب طمعا فی الثواب فهو صاحب الانابة
ومن تاب مراعات للامر لا للرغبة فی الثواب ولا للرهبة من العقاب فهو
صاحب الاوبة پس سالک را باید که همیشه توبه و استغفار کند که توبه کردن نشانه
مؤمنان است یقول بعض اهل التحقیق التوبة صفة المؤمنين وقال تعالى
وتوبوا الى الله جميعا ايها المؤمنون لعلكم تفلحون عن ابی درداء رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه واله وسلم يقول ان لكل داء
دواء وان دواء الذنوب الاستغفار وعن عائشة رضی الله عنها قالت
جاء حبيب بن الحارث الى رسول الله صلی الله علیه واله وسلم فقال يا رسول
الله انی اتوب ثم اعود قال فكلما اذنبت فتب فقال يا رسول الله اذا يكثر
ذنوبی قال عفو الله اكثر من ذنوبك يا حبيب بن الحارث حكی عن ابی عثمان
المغربی انه قال الانابة اجل من التوبة لان التائب اذا رجع الی ربه ببعض
معصية سمی تائبا ولا يسمی منيبا الا اذا رجع الی ربه بالكلية وفارق
المخالفات اجمع وحكی انه سئل عن يحيی بن معاذ عن التوبة النصوح قال
ان يكون لصاحبها عين سفوح وقلب عن المعاصی جموح فاذا كان كذلك
كان امارات التوبة عليه قلوح وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا
مات شاب تائبا يرفع الله تعالى العذاب عن مقابر المسلمين اربعين عام

لکرامة علی الله تعالی وحکی انه کان فی بنی اسرائیل شاب اطاع الله تعالی
عشرین سنة نظر یوما فی المراٰة فرای الشیب غالبا فقال یا رب عبدتک
عشرین سنة وعصیتک مثلها فان رجعت الیک اتقبلنی فسمع هاتفا
یقول اطعتنا فشکرناک وعصیتنا فامهلناک فان رجعت الینا قبلناک کذا
فی اخلص الخالصة وقال النبی صلی الله علیه واله وسلم اذا تاب المؤمن کتب الله
بکل یوم مر علیه فی فسقه عبادة سنة واعطاه الله ثواب شهید ویتوجه یوم
القیامة بالف تاج وفتح له فی قبره بابا من الجنة ویقوم یوم القیمة ملک عن
یمینه وملک عن یساره وملک بین یدیه وملک من خلفه یبشرونه بالجنة
کتاب وقال علیه السلام لو عملتم الخطایا حتی تبلغ السماء ثم ندمتم فتاب الله علیکم
وقال ذو النون علی کل جارحة توبة فتوبة القلب نیة ترک المحظورات
وتوبة العین الغض عن المحارم وتوبة السمع ترک الاصغاء وتوبه الید ترک
التناول ما لیس بحل وتوبة الرجل ترک السعی الی الملاهی کذا فی خلاصة الحقائق
ای طالب صادق چون ثواب توبه واستغفار شنیدی و دریافتی اکنون باید که در شب وروز
پیوسته مشغول باستغفار و توبه باشی و فرصت را غنیمت دانی چنانچه عزیزی میفرماید
؎ ما فات مضی وما سیاتیک فاین * قم فاغتنم الفرصة بین العدمین ومهلت
نکنی در توبه واستغفار حکی ان مالک بن دینار مر علی شاب وقد اشتغل بالفسق
فنصحه ووعظه فقال له الشاب دعنا یا مالک حتی نذوق الدنیا وقتا ثم نتوب
فمر مالک وترکه فلما کان بعد ایام سمع بکاء من بیته فسئل عن ذلک فقیل
له مات کذا الشاب فدخل علیه وجلس عنده لیستغفر له فسمع هاتفا فی ناحیة
البیت یقول دعه یا مالک حتی نذوق فمنعه وقال کذا فی کفایة الشعبی و باید که در
گریه وزاری باشی شرمندگی و پشیمانی حالت خود بسازی چنانچه صاحب قصیده برده
میفرماید ؎ واستفرغ الدمع من عین قد امتلأت * من المحارم والزم
حمیة الندم * وقیل کان عبد الله بن عباس رضی الله عنه یقول یا صاحب

الذنب لا تنس ما لا ينسى ولا تنس ما يقرأ عذابين يديك في عرصات القيامة
يا صاحب الذنب انظر ما فعل الذنب بآدم صلوٰة الله عليه فانه اذنب ذنبا
واحدا فهتك الله ستره وابدى السوأته واخرجه من الجنة ولم ينفعه القرب ويا
صاحب الذنب ان اباك اذنب في الجنة واعتذر في الدنيا حتى عاد الى الجنة
يا صاحب الخوف من الذنب تذنب بالغفلة في الدنيا وترجوا ان تعتذر في
الجنة كذا في كفاية الشعبي فها قد كشف لك الغطاء فاختر لنفسك ما بحلوا
في كتاب الزهد عن لقمان عود لسانك اللهم اغفر لي فان لله ساعة لا يرد
فيهن سائلا الهي وفق ولجميع المؤمنين والمؤمنات بالتوبة والاستغفار و
الحسنات واقبل لي توبتي ولجميع المسلمين والمسلمات لانك مجيب الدعوات
ومكفر السيئات شعر الهي تبت عن كل المعاصي ٭ باخلاص رجاء من خلاصي ٭
اغثني يا غياث المستغيثين ٭ بفضلك يوم يوخذ بالنواصي ٭ الهي تبت عما كان مني ٭
فكفر سيئاتي وارض عني ٭ وكن يوم القيمة لي معينا ٭ واحسن بي كما احسنت ظني ٭
شرط سی و ششم آنکه یاد کردن موت ومحبت داشتن با وامّا التذکر فلما روی
في المشكوٰة عن ابن عمر رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان هذه القلوب تصدأ كما تصدء الحديد اذا اصابه الماء قيل يا رسول
الله وما جلاءها قال كثرة ذكر الموت وفي عين العلم قال رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم نعم من يذكر الموت في اليوم والليلة عشرين مرة حين
قيل هل تحشر مع الشهداء احد ولذا قيل لكل شيء اصول وفرع فان اصل
الطاعات ذكر الموت والطاعة فرعه وان اصل المعاصي نسيان الموت
والمعاصي فرعه اما محبت داشتن موت را برین معنی که حق تعالی او را وعده کرده
است که بیان ما و تو وقت لقا بعد موت است چنانچه کلامی مشهور است که الموت
جسر يوصل الحبيب الى الحبيب پس محب دائما موت را منتظر می باشد که
هیچ وقتی از یاد وی خالی نبود و في الغوثية قال الله تعالى يا غوث الاعظم

لو يعلم الانسان ما كان بعد موته فما تمنى الحيوة فى الدنيا و يقول بين يدى
الله تعالى كل لمحة و لحظة و ساعة يا رب امتى امتى و روى ان ملك الموت
جاء الى ابراهيم عليه السلام ليقبض روحه فقال له ابراهيم عليه السلام
لما ذا جئت فقال لاقبض روحك فقال له ابراهيم عليه السلام بل رايت خليلا
يقبض روح خليله فرجع ملك الموت ثم جاء اليه وقال رب العزت يقرء بك
السلام ويقول لك هل رايت خليلا يكره روية خليل فقال ابراهيم عليه
السلام عجل اقبض روحى كذا فى كفاية الشعبى ما احسن ما قال بعض العارفين
ع با بيد وصالت ميدهم جان ٭ وگرنه طاقت هجران كه دارد ٭ وعن النبى
صلى الله عليه واله وسلم الموت تحفة المؤمن والدراهم والدنانير ربيع المنافق
وانما رواه الى النار وعنه عليه السلام الموت للمومن خير من الحيوة والفقر
للمؤمن خير من الغناء والذل للمؤمن خير من العز والرفعة وعنه عليه السلام
الموت غنيمة والمعصية مصيبة والفقر راحة والغنا عقوبة كذا فى خلاصة الدلائل
وقالت عائشة رضى الله عنها الموت غنيمة المؤمن لانه لا يخلوا اما ان يكون مطيعا
او عاصيا فان كان عاصيا فبالموت ينقطع عصيانه ولا ياتى منه ما يستحق العقوبة
بعد ذلك وان كان مطيعا فانه ينال ثواب الطاعات ويستريح فى القبر ولا بد
للنفس من الموت كذا فى كفاية الشعبى بدانكه در ياد كردن موت فائده اينست كه
تا كارهاى دنيا را فراموش كند از جهت خوف موت و قلب او روشن شود چنانچه
باا ذكر رسيد قول رسول الله صلى الله عليه واله وسلم ان هذا القلوب تصدا كما يصدأ الحديد
كه آدمى را بعد وفات احوال گور و تنهائى ياد نمايد و گمان چنان داشته باشد كه اين همه
مال و اسباب و عيال و اطفال و خويش و اقربا همه همراه خواهند آمد و مرا تنها نخواهند
گذاشت كه نياز و نعمت ايشان را پرورده ام چون و يرا تنها در جنازه نهند و پنهان او را
زير زمين كنند و مال و اسباب را همراه نه نهند نا اميد شود كه در لغا اين همه دنيائى بود كه
بافور دنى سه تار بود و سست انچه او را مال خود انگاشتيم ٭ باد بود سست انچه او را

خود دیده اشتیم + و چون جنازهٔ او از خانه بیرون برند برای وداع او عورات نیز بیرون
آیند میت طمع کند که الحمد لله مادرم و خواهرم و عروس من برابر من روان شده‌اند
چون عورات را باز گردانند مرده بزبان حال گوید ای یاران اگر همه را نمیگذارید باری
مادرم را بگذارید که از همه مهربان‌تر است و اگر مادرم را نمیگذارید باری خواهرم را
بگذارید که بی برادر نمیتواند زیست و اگر خواهرم را نمیگذارید باری عروس مرا همراه
من کنید که بی شوهر مانده است چندان عجز و زاری نماید که اگر زندگان آنرا بشنوند از
هیبت بمیرند و هیچکس زنده نماند و چون جنازه را روان سازند خویشان و یاران
و برادران همراه روند چون جنازهٔ او تعجیل برند بزبان حال گوید که ای یاران
جنازهٔ مرا آهسته برید که پدر من عصا در دست گرفته و سر برهنه کرده چگونه می آید و
برادران بی برادر مانده‌اند فریاد و فغان میکنند و فرزندان بی پدر شده‌اند
بابا گویان چگونه می آیند اندکی صبر کنید و آهسته روید که من بعد جنازهٔ من نخواهند
دید پس فرشته از آسمان ندا کند که ای میت بیهوده مگو و خیال خام از سر خود دور
کن که قبر ترا مهیا ساخته‌اند و منکر و نکیر برای سوال تو و عقوبت تو انتظار می برند
چون جنازه بر سر گور رسید سازند هر کس که می آید تعجیل میکند و همین نفسی میگوید که زود تر
فرود آرید و دو کس او را در لحد فرود آرند میت میداند که این دو کس با من رفاقت
خواهند کرد و ایشان از گور من جدا نخواهند شد چون یکی از ایشان بیرون می آید
دیگری برای خشت زدن بماند برین یک تن دل می بندد و چون او نیز بیرون آید پس
از همه کس دل بر کند و از همه نا امید شود تکیه بر فضل و کرم باریتعالی خواهد کرد فاما
باز امیدوار باشد که عزیزان بر سر گور من باشند تا من از حساب نکیر و منکر فارغ
شوم چون بعد از دفن از سر گور دور بروند و هیچکس نماند منکر و نکیر فرود آیند
و گویند من ربک و من نبیک و ما دینک ع آن روز یاد کن که پرسند مر ترا +
من ربک اندران شب تاریک اولین + ع هر که آمد در جهان پر ز شور +
عاقبت بایدش رفتن بگور + در ره عشقست دنیا چون پلی + بی بقا جائی و

ویران منزلی * دل منه براین پلی پرترس وبیم * برگ ساز و مشو اینجا مقیم *
راستی را در حقیقت سفته اند * عارفان این خانه فانی گفته اند * برگذر از دوستی
مال وجاه * زانکه بالت نیست مار وجاه چاه * قال عکرمة تمنی آدم علیه
السلام ان یری ملک الموت فلما رآه صعق وغشی علیه وجبرئیل علیه السلام
وضع یده علی رأسه ومیکائیل علی صدره واسرافیل علی قلبه وملک الموت
علی رجلیه وما افاق الا بعد تسعة ایام ثم نشر منه عرق اصفر وروی ان
الله تعالی لما خلق الموت علی الصورة التی خلق ثم امره ان مر بین صفوف
الملائکة اغمی علیهم الفی عام فلما افاقوا قالوا یا رب ما هذا فقال هذا
الموت قالوا فمن یذوق فقال کل ذی روح کذا فی کفایة الشعبی قیل وکان
اسم ادریس النبی علیه السلام اخنوخ وسمی ادریس بکثرة درسه کتاب الله
تعالی وکان یخیط کل یوم قمیصا وکان کلما غرز ابرة یسبح الله تعالی فلما اتم
القمیص سلمه الی اصحابه ولم یطلب منه اجرة ومع ذلک یعبد الله عبادة
فی کل یوم ولیلة یعجزون الواصفون عن وصفها حتی اشتاق الیه ملک الموت
وسأل الله تعالی باذن فی زیارته فاذن له فاتی علی صورة آدمی وسلم علیه
وجلس عنده حتی یحضر منه اربعة ایام ولما یری ادریس منه ما یخالف
طبع الآدمیین فقال له من انت قال انا ملک الموت قال انت عندی منذ
اربعة ایام فهل قبضت روح احد قال نعم قبضت ارواحا کثیرة ارواح الخلق
عندی کالمائدة امتناولها کما تناول احد اللقمة فقال ادریس یا ملک الموت
اجئت زائرا ام قابضا قال جئت زائرا باذن الله تعالی ثم قال ادریس علیه
السلام یا ملک الموت حاجتی منک ان تقبض روحی ثم یحیی الله تعالی حتی
اعبد الله تعالی بعد ما ذقت مرارة الموت فقال ملک الموت انی لا اقبض
روح احد الا ان یامرنی الله تعالی فاوحی الله تعالی ان اقبض روح ادریس
فقبض من ساعة فمات ادریس علیه السلام فبکی ملک الموت وتضرع الی

الله تعالى وسائل ان يحيى صاحبه ادريس عليه السلام فاحياه الله تعالى فعانقه
ملك الموت فقال يا اخي كيف وجدت مرارة الموت فقال ان الحيوان اذا
يسلخ جلده حال حيوته فمرارة الموت اشد منه الف مرة فقال ملك
الموت الرفق الذي فعلت بك في قبض روحك ما فعلت باحد قط الى
آخر القصة وقصرت هذه القصة لاجل ضيق المقام في هذه المختصر ومن
اراد ان يطالع هذه القصة فليطالع في السبعيات وعن وهب بن منبه
رضي الله عنه قال لما دخل ملك الموت على مريم ومال في محرابها فغشي عليها [illegible]
ثم افاقت فقالت من انت يا عبد الله اقشعر جسمي منك واضطربت منك
جوارحي وطار عقلي وتغير لوني وغشي علي فقال ملك الموت انا لا ارحم
الصغير لصغيره ولا اوقر الكبير لكبره ولا استاذن على الملوك ولا اهاب
الجبابرة وانا مخرب الدور والقصور ومعمر القبور وانا المفرق بين الجماعات
وانا ملك الموت فاقبض الارواح فقالت الا تمهلني ساعة حتى يجيء حبيبي وثمرة
فؤادي وقرة عيني عيسى روح الله قال لم اؤمر بذلك وانا عبد مامور والله
عدل لا يجور وقد امرني ان لا ازيل قدما ان قدمي حتى اقبض روحك في مكانك
هذه ثم قبض روحها فرجع عيسى عليه السلام ونزل جبرئيل عليه السلام
وميكائيل عليه السلام فدفنوها فساح عيسى عليه السلام في الارض برا
وبحرا وسهلا ويأكل الحشيش ويشرب الماء فمر بجبل تجري من تحته عينان
مالحتان مسرتان فسأل الله تعالى باذن للجبل في الكلام معه وسال الجبل
فقال يا روح الله اني سمعت الله تعالى يقول وقودها الناس والحجارة عليها
ملائكة غلاظ شداد الاية فهذه دموعي ابكي فزعا من الله ان لا يجعلني من
تلك الجبال والحجارة وروي عن عيسى عليه السلام مر بقبر سام بن نوح
فدعا الله تعالى فقال يا سام قم باذن الله فخرج ابيض الراس واللحية فقال عيسى
عليه السلام ما شأنك يا سام وقد مت اسود الراس واللحية فقال السام ما سمعت

صوتك الاصيحة يوم القيمة اسود الراس واللحية وكلمه عيسى اتريد ان تعيش
قال لا لاني منذ ر اكذا سنة مت ولم تخرج مرارة الموت من حلقي كذا في
خلاصة السلوك وفي دقائق الحقائق يقول الموت باعلى صوته انا الموت
الذي افرق كل حبيب وافرق بين المرأة والزوج وانا الموت الذي افرق بين
البنات والامهات وانا الموت الذي افرق بين الابن والاباء وانا الموت الذي
افرق بين الاخوة والاخوات وانا الموت الذي اقهر القوي من بني ادم و
انا الموت الذي اخرب الدور والقصور وانا الموت الذي اقتلكم ولو كنتم
في بروج مشيدة ولم يبق مخلوقا الا يذوقني واذا انزل الموت على احد قام
بين يديه على صورته ثم يقول النفس من انت وما تريد فيقول انا الموت
الذي اخرجك من الدنيا واجعل اولادك يتيما وزوجك ارملة وما لك
صورثا بين ورثتك الذي لا تجئه في حال حيوتك وانت لم تقدر خيرا
لا خيرتك اليوم جئت اليك ولم يفعل خيرا من بعدي فاذا اسمع النفس
حول وجهه الى الحائط فراى الموت قائما بين يديه فحول وجهه الى الجانب
الاخر فراى الموت قائما بين يديه فيقول الموت الم تعرفني وانا الموت
الذي قبضت روح والديك وانت شطر ولم ينفعك اليوم اخذ روحك
وانا الموت الذي افنيت القرون الماضية اكثر وقوة منك ثم يقول
له ملك الموت كيف رايت الدنيا فيقول رايتها مكارة غدارة روي ان
كعب الاحبار ان الله تعالى خلق شجرة تحت العرش عليها اوراق بعدد
الخلائق فاذا انقطع اجل العبد وبقي له من عمره اربعون يوما سقطت
ورقته فتقع على حجر عزرائيل فيطلع بذلك فامر بقبض روح صاحبها
وبعد ذلك يسمونه له ميتا في السماء وهو حي على الارض اربعون يوما في
الخبر اذا وقع العبد في النزع ينادي مناد دعه حتى يستريح وكذلك اذا
بلغ الركبتين والسرة واذا بلغ الحلق جاء نداء دعه حتى يودعه الاعضاء

بعضها بعضا فيودع العين فيقول السلام عليك الى يوم القيمة فكذلك الاذنان
واليدان والرجلان ووداع الروح نفسها فنعوذ بالله من وداع اللسان الايمان
ووداع المعرفة الجنان فيبقى البدن بغير حركة والرجلان لا حركة لهما والحدقة
لا نظر لها والاذنان لا سمع لهما واليدان لا بطش لهما ولا روح له ولو بقى لسان
بلا ايمان وقلب بلا معرفة فكيف حال الرجل فى اللحد لا يرى احدا ولا ابا
ولا اما ولا اولادا ولا اخوانا ولا اصحابا ولا فراشا ولا حجابا فلو لم يرحم ربه كريم
فقد خسر خسرانا عظيما شعر زتو فرزند ويارانت يكايك ازتو بگريزند نه فرزندت
بود مونس نه يارانت دهند يارى ثم اعلم ان حال الميت حال العطش واحتراق
الكبد ففى ذلك الوقت يجد الشيطان فرصة من نزع الايمان لان المؤمن
يعطش فى ذلك الوقت فيجئ عند راسه مع قدح من الماء فيحركه له فيقول
المؤمن اعطنى من الماء ولا يدرى انه شيطان فيقول قل لا صانع للعالم
اعطيتك فان لم يجبه يجئ الى موضع قدمه فيحرك فيقول المؤمن اعطنى
الماء فيقول قل كذب الرسول حتى اعطيتك فمن ادركته الشقاوة يجيب
ذلك لانه لا يصبر على العطش فيخرج عن الدنيا كافرا ومن ادركته السعادة
يرد كلامه ويتفكر امامه كما حكى ان ابا زكريا الزاهد لما حضرت الوفات
اتى صديقه وهو فى سكرات الموت فلقنه لا اله الا الله محمد رسول الله فاعرض
بوجهه فلقنه ثانيا فاعرض عنه وقال له ثالثا قال لا اقول فغشى عليه صديقه
فلما كان بعد ساعة راى ابو زكريا الحبيب ففتح عينيه فقال هل قلتم شيئا
قالوا نعم عرضنا عليك الشهادة ثلثا واعرضت مرتين وقلت ثالثا لا اقول
فقال اتانى ابليس ومعه قدح من الماء وقف عن يمينى ويحرك القدح وقال
لى تحتاج الى الماء قلت بلى فقال لى كذلك وفى الثالثة قال قل لا اله الا انت
قلت لا اقول وضرب القدح على الارض وولى هاربا فرددت على ابليس لا
عليك فاشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وقال عليه السلام اذا اتا

الانسان يقسم على خمسة اقسام الروح للملك الموت والمال للورثة واللحم للديدان والعظم للتراب والعمل للخصمان وروى عن انس بن مالك رضى الله عنه ان النبى صلى الله عليه واله وسلم كان يمشى خلف جنازة رجل من الانصار فقال عليه السلام ماتدرون ما يقول هذا الميت فقلنا لاتدرى يارسول الله وهل يتكلم الميت فقال ما من ميت الا وهو يقول ثلث مرات اذا وضع على الجنازة احبائى وحاملى لاتغرنكم الدنيا كما غرتنى ومسكين ابن آدم يجتمع عليه اربعة غارات ملك الموت على روحه وغارة الورثة على ماله وغارة الديدان على لحمه وغارة الخصوم على اعماله كذا فى كفاية الشعبى وفى الجزانة اذا وقع العبد فى النزع وجلس لسانه يدخل عليه اربع ملائكة فيقول الاول السلام عليك انا ملك موكل بارزاقك طلبت فى الارض شرقا وغربا فما وجدت من رزقك لقمة فرجعتك الساعة ثم يدخل الثانى فيقول السلام عليك انا ملك موكل بشرابك من الماء وغيره طلبت شرقا وغربا فما وجدت لك من ماء شيئا فرجعتك الساعة ثم يدخل الثالث فيقول السلام عليك انا ملك موكل بانفاسك طلبت شرقا وغربا فما وجدت نفسا واحدا من انفاسك فرجعتك الساعة ثم يدخل الرابع فيقول السلام عليك انا ملك موكل باجالك واعمالك طلبت فى الارض شرقا وغربا فما وجدت لك عملا واجلا فرجعتك الساعة ثم يدخلان يعنى كراما كاتبين فيقولان السلام عليك انا ملكان موكلان بشانك فيخرجان صحيفة سوداء فيعرضان عليه فيقولان انظر فعند ذلك يسيل عرقه ثم ينظر يمينا وشمالا خوفا من قراءة الصحيفة فيعدل الملك بشخصه عن الوسادة ثم يجد الملك فيدخل ملك الموت عن يمينه ملائكة الرحمان وعن يساره ملائكة العذاب وقيل ان القبر ينادى كل يوم خمس مرات بخمس كلمات يقول انا بيت الوحدة فاجعل لى مونسا بقراءة القرآن وانا بيت الظلمة

فسررنی بصلوٰۃ اللیل وانا بیت التراب فاجعل لی الفراش وھو العمل الصالح
وانا بیت افاعی فاجعل لی التریاق وھو بسم اللہ الرحمن الرحیم وانا بیت سوال
منکر ونکیر فاکثر علی ظھری قول لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ واللہ اعلم بالصواب
شرط سی وپنجم آنکہ از عذاب خدای تعالیٰ ترسیدن وگریہ کردن اما البکا
فلقولہ تعالیٰ فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا ولقولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
ان فی جھنم رکیۃ لا ینجوا منھا الا البکاؤن من خشیۃ اللہ تعالیٰ وعن علی
رضی اللہ عنہ بکاء المرء من خشیۃ اللہ تعالیٰ قرۃ عین وفی الاربعین قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما من مؤمن یبکی من خشیۃ اللہ تعالیٰ
الا غفر اللہ ذنوبہ وان کان اکثر من نجوم السماء ﴿ گریہ گر کس کند برای خدا
عفو سازد خدا گناہ اورا ❊ گرچہ باشد گناہ آن کس را ❊ بیشتر از ستارگان سما ❊
وفی خلاصۃ الحقائق عن ابی سعید الخدری انہ قال بکاء الاحزان یعمی
البصر وبکاء الشوق یجلی البصر وعن ابن مسعود رضی اللہ تعالیٰ عنہ
عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال ما من مؤمن
یخرج من عینیہ دمع وان کان مثل راس الذباب من خشیۃ اللہ تعالیٰ الا غفر
اللہ لہ وقال علیہ السلام بکاء المؤمن من قلبہ وبکاء المنافق من ھامتہ و
فی الخبر یا ابن آدم اذا دمعت عیناک فلا تمسح الدموع بثوبک ولیکن امسحھا
بکفک فانھا رحمۃ وفی فتاوی ظھری ما الحکمۃ فی ان الولد اذا خرج من
بطن امہ یبکی الی سنۃ ولا یدمع عیناہ قیل لانہ لم یکن ذلک بکاء حقیقۃ
وانما کان تسبیحا لانہ روی فی الاخبار انہ یقول اربعۃ اشھر لا الٰہ الا اللہ
واربعۃ اشھر ان محمد رسول اللہ واربعۃ اشھر اللھم اغفر لی ولوالدی
فان قیل ولد الکافر کیف یکون قیل یقول فی اربعۃ اشھر لا الٰہ الا اللہ
واربعۃ اشھر محمد رسول اللہ واربعۃ اشھر لعنت اللہ علی والدی واذا
تمت السنۃ تدمع عینان وفی اخبار النھار قال علیہ السلام من بکاء علی

نفسه من خشية الله يدخل الجنة ضاحكا وحكي انه سئل الجنيد هل للعارف ان
يبكي فقال العارفون يبكون شوقا الى لقاء المحبوب والمذنبون يبكون خوفا من
الذنوب وروي عن كعب الاحبار رضي الله عنه ان العبد لا يبكي حتى يبعث الله
اليه ملكا فيمسح كبده بجناحيه فاذا فعل ذلك يبكي كذا في الخلاصة قال صلى الله
عليه واله وسلم ان من خيار امتي قوما يضحكون جهرا من سعة رحمة ربهم ويبكون
سرا من خوف عذابه ابدانهم في الارض وقلوبهم في السماء وارواحهم في
الدنيا وعقولهم في الاخرة يمشون بالسكينة ويتقربون بالوسيلة كذا في ذخائر
الثائر وقال بعض اهل الكلام البكاء سكب الدموع من حركة الكبد روي ان داود
عليه السلام قال الهي ما جزاء من بكى من خشيتك حتى يسيل دموعه على وجهه
قال جزاءه ان اؤمنه من فزع الاكبر وان احرم وجهه على النار وعنه عليه السلام
لان ادمع دمعة من خشية الله تعالى احب الي من ان تصدق بالف دينار وحكي
عن احمد انه قال رايت في المنام جارية ما رايت احسن منها يتلالأ وجهها
فقلت لها بم هذا الضوء وجهك فقالت بذكر الله تعالى الى الليلة التي بكيت اخذت
دمعات فمسحت بها وجهي فمنه ضوء وجهي وحكي انه قيل لمحمد بن عجلان هل يبكي
المنافق قال اما عينيه فتبكي واما قلبه فلا لان قلبه اشد من الحجر الاسود واما
الخوف فلقوله تعالى واما من خاف مقام ربه الاية ولقوله عليه السلام يقول
الله تعالى يوم القيمة اخرجوا من النار من ذكرني يوما او خافني في مقامي عند
المعصية وتركها خوفا مني كذا في روضة ايضا قال عليه السلام خشية الله تعالى
راس كل حكمة من خاف الله تعالى خاف عنه كل شيء ومن خاف غير الله
خاف من كل شيء وقال محمد منازل مقام العارفين تسعة الحزن الدائم و
الغم الغالب والخشية المقلقة وكثرة البكاء والتضرع في الليل والنهار والهرب
من مواطن الراحة ووجل القلب وتنغيص العيش وخوف الخاتمة روي ان
ادم صلوة الله عليه لما دخل في الدار الدنيا خاف على اولاده العذاب فلم يزل

یقول بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله اللهم سلم اولادی عن عذابك وقال اهل
المعرفة الخوف نار تحرق الوساوس والهواجس فی القلب وقال اهل الاشارة
الخوف علی وجهین خوف من الخلق وخوف من الحق فالخوف من الخلق یورث
التعذیب والخوف من الحق یورث التهذیب وقال عبد العزیز ان الله تعالی
جعل الخوف عشرة اجزاء فحبس تسعة لا یطیق حملها احد وجعل الباقی
فی عشرة اجزاء تسعة للملائکة وجزء للسماء والارض والجبال والجن والانس
والطیور والدواب قیل کان لعمر رضی الله عنه صحیفة یکتب فیه بالعمل فیعرض
یوم الجمعة علی نفسه فکل عمل یلم سیئة یضرب الدرة علی نفسه فلما مات
کان جنباه وسیما یضرب الدرة باصطلاح نقشبندیه قدس الله سرهم این را محاسبه
میگویند یعنی سالک هر شب خود را حساب میکند که کدام عمل از دست من آمد اگر عمل بد آید
از و استغفار میخواند و اگر نیک آید حمد و شکر خدای تعالی بجا آرند و این برای سالک
نافع ست بدانکه خوف حق تعالی بر چند وجه است یکی خوف خاتمه ست سالک را باید که
همیشه لرزان ترسان باشد لما روی فی المشکوة المصابیح عن سهل بن سعد
قال قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان العبد لیعمل عمل اهل النار وانه
من اهل الجنة ویعمل عمل اهل الجنة وانه من اهل النار وانما الاعمال بالخواتیم
متفق علیه وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم ان قلوب بنی آدم کلها بین اصبعین من اصابع الرحمن کقلب واحد
یصرفه کیف یشاء ثم قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اللهم مصرف القلوب
صرف قلوبنا علی طاعتك رواه مسلم در زهرة الریاض مذکور است که چو مومنی از
اولاد بنی آدم زاید برای او ده شیطان بزایند و او بمیرد ایشان نمیرند تا وقت
معلوم نقل است که چون اجل مومن نزدیک شود هفتاد هزار شیطان نزدیک او
آیند تا ایمانش ربایند اگر آن مومن بر دین حق باشد خدای تعالی بمقابله یک شیطان
ده فرشته فرستد تا پایان رود و گفته اند که از جمله اضلال شیطان انست

که خدای تعالی را دو بست سال بندگی کرد و آن لعین ایمان بر باد داد وقال الفضیل رحمه الله علیه اکثر ما یسلب الایمان من العبد وقت النزع وفی الخزانة یجی الشیطان فیجلس عند یساره فیقول له اترك هذه الدین فقل الهین اثنین حتی تنجو من هذه الشدة فاذا کان کذلك فالخطر شدید فعلیك بالبکاء والتضرع واحیاء اللیلة و کثرة الرکوع والسجود حتی تنجو عن الله تعالی *سه* چون چنین کاریست اندر ره ترا * خواب چون می آید ای ابله ترا * اللهم اجعل خواتمنا الی رضوانك والجنة *دوم* خوف عذاب قبر است سالك را باید که همیشه ترسان و لرزان باشد و از حق تعالی پناه گیرد لما روی فی المشکوٰة عن عائشة رضی الله عنها ان یهودیة دخلت علیها فذکرت عذاب القبر فقالت لها اعاذك الله من عذاب القبر فسألت عائشة رسول الله صلی الله علیه واله وسلم عن عذاب القبر فقال نعم عذاب القبر حق قالت عائشة فما رأیت بعد ما صلی صلوة الا تعوذ بالله من عذاب القبر متفق علیه وعن عثمان رضی الله عنه انه کان اذا وقف علی قبر یبکی حتی یبل لحیته فقیل له تذکر الجنة والنار فلا تبکی وتبکی من هذا فقال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم قال ان القبر اول منزل من منازل الاخرة فان نجا منه فما بعده ایسر منه وان لم ینج منه فما بعده اشد منه وقال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ما رأیت منظرا قط الا والقبر افظع منه رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب وفی مشکوٰة المصابیح عن النبی صلی الله علیه واله وسلم قال یثبت الله الذین اٰمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر یقال له من ربك فیقول ربی الله ونبیی محمد متفق علیه *سه* آن روز یاد کن که بپرسند مر ترا * من ربك اندران شب تاریك اولین * وحکی ان مجوسیا جاء الی عمر رضی الله عنه ومعه ثلث روس فقال یا امیر المؤمنین ان صاحبکم کان یقول یعنی محمد صلی الله علیه واله وسلم ان من خرج عن الدنیا علی غیر دین الاسلام فانه یحرق فی النار ویکون فی جهنم وقرء قوله تعالی النار

یعرضون علیها غدوا وعشیا فقال عمر رضی الله عنه بلی فاخرج المجوسی الرؤس الثلثة وقال ان هذا راس ابی وهذا راس اخی وهذا راس امی وکلهم خرجوا من الدنیا علی دین المجوس وانا اضع یدی علی هذه الروس فلا اری فیه اثر الحر فقال عمر رضی الله عنه یا غلام ادع ابا الحسن یعنی علیا رضی الله عنه فقال عمر للمجوسی اعد السوال فاعاد السوال فقال علی ایتونی بحجر وحدید فاوتی به فضرب به فخرجت النار من بینهما ثم قال للمجوسی من این یخرج النار فقال من الحجر والحدید فقال علی رضی الله عنه ضع یدک علی الحجر والحدید هل تجد فیها اثر الحر واثر النار فوضع یده فلم یجد فقال علی لا تنکر ان یکون فی وسط هذه الروس نارا وانت لا تراه کما ان الله تعالی جعل النار فی الحجر والحدید بقدرته بحیث انک لا تجد اثره کذا فی کفایة الشعبی وفی شمائل الاتقیاء بزرگی را پرسیدند هل فی القبر عذاب فقال القبر کله عذاب نقل است که بزرگی گفت که روزی برای مرده گوری می کافتیم شش جای کافتیم گورهای کهنه بیرون می آمد باز می انباشتیم چون هفتم جای کافتیم مرده نو در گور دیدیم دمبدم در گور می لرزید چون بیشتر شدم بجانب پایان میت نظر کردیم بقیاس موش بزرگ کژدمی دیدیم هر بار که در پای میت نیش میزد آن میت سر تا پای میلرزید حیران شدیم وما از هیبت آن نیز می لرزیدیم همراه ما قلندری بود دلیری کرد وسنگی بجانب او انداخت و آن کژدم بقهر از گور بیرون آمد ودنبال قلندر بگرفت وقلندر بگریخت چون کژدم نزدیک رسید قلندر خود را در میان آب انداخت وشناوری میکرد چون قلندر خود را تا آن روی آب رسانید یک پای خود از آب بدر کشیده بود که کژدم بوی رسیده وبدان پای دیگر چنان نیش زد که تمام آب دریا زرد آب شد وهماندم تا کمر آن قلندر گوشت وپوست بریخت واستخوانها سبز گشت در همان جای جان بسپرد وبعد از آن دیدیم که آن کژدم باز می گشت و راه آن میت بگرفت ودر گورش فرو رفت ما دلیری کردیم که خاک آن گور باز راست کردیم سه نمیترسی از آن روزی که تاریک است و پر

بیت * بگرد جملہ اندام تو مار و کژدمان گیرند * وعن ابی سعید قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یسلط علی الکافر فی قبرہ تسعۃ وتسعین
تنینا تنهسه وتلدغه حتی تقوم الساعة لو ان تنینا منها نفخ فی الارض ما انبتت
خضرا رواه الدارمی کذا فی المشکوٰة سہ چون چنین کاریست اندر رہ ترا *
خواب چون می آید ای ابلہ ترا * اللهم انی اعوذ بك من عذاب القبر وسموم
خوف عذاب آتش دوزخ ست حکی لما نزل قوله تعالی وان جهنم لموعدهم
اجمعین فبکی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکاءً شدیدا فقالت الفاطمة
فداك نفسی یا ابتا اخبرنی من باب جهنم فقال علیه السلام فیها سبعون الف
جبل من نار وفی کل جبل سبعون واد من نار وفی کل واد سبعون الف مدینة
من نار وفی کل مدینة سبعون الف قصر من نار وفی کل قصر سبعون الف
بیت من نار وفی کل بیت سبعون الف صندوق من نار وفی کل صندوق سبعون
الف عذاب من نار لا تشاکل احدها بالآخر فسقطت الفاطمة رضی اللہ عنها
بوجهها فسمع عمر رضی اللہ عنہ فقال یا لیتنی کنت کبشا فذبحونی واکلوا لحمی ولم
اسمع ذکر جهنم وقال ابو بکر یا لیتنی کنت طائرا فی المفازة ولم یکن علیّ حساب
ولم اسمع ذکر جهنم وبکی کل من الصحابة رضی اللہ عنهم وقال علی رضی اللہ
عنه لیت امی لم تلدنی لیتنی کنت سبیا لیتنی کنت حشیشا اکلتنی بهیمة
سہ کاشکے مادر نزادی بہ بدی * جای شیرم زهر دادی بہ بدی * آنزمان
چون دایہ نافم را برید * کارد بر حلقم نهادی بہ بدی * وقال یحیی بن معاذ رضی
اللہ عنہ لو خاف ابن ادم من النار کما یخاف من الفقر لدخل الجنة ایضا قال
رضی اللہ عنہ ان المؤمن لا یلین قلبه ولا یسکن روعه حتی یخاف جسر جهنم
وروی عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ انه مر راکبا علی دار فسمع منها قوله
تعالی ان عذاب ربك لواقع فنزل من رکوبه واستند الی حائط ومکث زمانا
ورجع الی منزله فمرض شهرا یعوده الناس وروی عن ربیع بن خثیم

رضی الله عنه کان یذهب الی ابن مسعود رضی الله عنه فمر بحانوت حداد فرای
الحدید یذ الحماة فغشی علیه ولم یفق الی الغد فلما افاق سئل عن ذلک فقال تذکرت کون
اهل النار فی النار کذا فی فصل الخطاب واما نار جهنم فقد غسلت سبعین مرة حتی یمکن
امساکها والانتفاع بها فی الدار الدنیا ولو ترکت علی حالتها الاولی حرقت الدنیا لانه روی فی
الاخبار ان اهل النار لو وجدوا نار الدنیا لناموا فیها کذا فی کفایة الشعبی وروی ان
عمر رضی الله عنه کان اذا سمع ایة العذاب یغشی علیه وکان یعاد ایاما وکان علی
خدیه خطان اسودان من الدموع واخذ یوما تبنة من الارض وقال یالیتنی کنت
هذه التبنة وعنه رضی الله عنه قال لو وقفت بین الجنة والنار فخیرت بینهما
وبین ان اصیر رمادا لاخترت ان اصیر رمادا خوفا من النار کذا فی الخلاصة
وجاء فی الاخبار ان اهل النار یلقیهم من الجوع ما ینسون فیهم العذاب فینادون
یا مالک الجوع الجوع فیوتی من الشجرة التی قال الله تعالی طلعها کانه رؤس الشیاطین
فیاکلون منه فیعطشون فیشتد علیهم ذلک حتی ینسون الجوع من شدته فیقولون
اغثنا بشربة من ماء فیاتیهم من ذلک الحمیم الذی وصفه الله تعالی وان یستغیثوا
یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب فاذا قرب الیهم یسقط وجوههم
من شدة غلیانه فهذا الذی ذکر الله تعالی فی کتابه طلعها کانه رؤس الشیاطین
ثم ان لهم علیها لشوبا من حمیم الایه کذا فی کفایة الشعبی نقل است که بنده را بدوزخ
برند چون بر دروزخ رسد از مالک دستوری طلبد که ای مالک زمانی تحمل کن تا بر
حال خود گریه کنم وعرض خود انجام رسانم مالک دستوری دهد آن بنده آغاز گریه
کند و گوید خداوندا عمر در تمنای دیدار رسول تو صرف کردم وامیدوار بودم که روز
قیامت دیدار شریف او ببینم حالا امید آن دارم که دیدار آنحضرت ببینم بعد ازان
در آتش روم ❊ بر لب کوثر اگر جایم بود ❊ بیجمال او بود چون آتشی ❊ ور در
آتش جای من باشد همی ❊ از جمالش باشدم آسانشی ❊ بفرمان حق جل وعلا اورا بزیر
عرش برند به بیند که آنحضرت سر برهنه وروی مبارک بر درگاه بی نیاز نهاده در شمار

زر گشته عذر گناه امت کند چون بنده آن حال مشاهده نماید گوید خداوندا روا دارم
که حبیب ترا بدین حال ببینم بهتر آنست که من در عذاب شوم و او از برای من این
طور عجز و زاری نکند فرمان در رسد که چون این عاصی را ازین حالت رحم آید رحمت
من بدان اولی ترست سر بردار یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم که عاصیان امت ترا و
این عاصی را بتو بخشیدم ؎ چون چنین کاریست اندر ره ترا * خواب چون
می آید ای ابله ترا * اللهم اجرنی من النار واعوذ بك من جميع العذاب وسوء
الدار وان لا اكون من الاشرار وانهم صالوا النار ولهم عذاب ضعف فى النار
ان ذلك لحق تخاصم اهل النار وارجوا ان تجعلني مع الابرار انك انت العزيز
الغفار حتى اعلم لمن عقبى الدار و چهارم خوف قیامت ست قال الله تعالى وان
الساعة لآتية لا ريب فيها وحكى عن الفضيل رحمه الله انه قال فى قوله تعالى وان
تدع مثقلة الى حملها لا يحمل منه شئ ولو كان ذا قربى هى الوالدة تلقى ولدها
يوم القيمة فيقول يا بنى الم يكن بطنى لك وعاء الم يكن حجرى لك حيزا الم يكن
ثديى لك شفاء فيقول بلى يا اماه يا بنى اثقلتنى ذنوبى فاحمل عنى واحدا فيقول
لا طاقة لى يا اماه فانى اليوم مشغول فى نفسى كذا فى خلاصة السلوك كما
فى قوله تعالى يوم يفر المرء من اخيه وامه وابيه وصاحبته وبنيه الآية
؎ زن و فرزند و یارانت یکایک از تو بگریزند * نه فرزندت بود مونس نه یارت
دهند یاری * در خبرست که چون روز قیامت شود همه را بر پل صراط بر آرند باد
از قعر دوزخ بر آید چنانچه برگ درختان زمستان ریختن گیرد همچنان عاصیان
از صراط بریزند پیران گویند وای پیری ما و جوانان گویند وای جوانی ما و زنان
گویند وای رسوائی ما و ظالمان گویند وای فضیحت ما و هر کس گوید وا محمدا چون
رسول علیه السلام فریاد بشنود نعره زند و روی بر زمین نهد و گیسوی بر خاک مالد
گوید خداوندا رحم کن امت مرا بیامرز امت مرا خداوندا بسلامت بگذران امت مرا
بعده جبرئیل در رسد و گوید یا محمد سر بردار که حق تعالی فرماید ما اینجا راه گذر نهادیم

تا فرق شود میان دوستان و دشمنان که مومنان بزودی میگذرند و کافران در آتش
می افتند چنانچه حق تعالی گفت فریق فی الجنة و فریق فی السعیر و روی عن رسول الله
صلی الله علیه و اله وسلم انه قال یحشر الناس یوم القیمة حفاة و عراة فقالت ام
سلمة رضی الله عنها یا رسول الله والنساء کذلک فقال النبی صلی الله علیه واله وسلم
یا ام سلمة لا تعرف الرجل انه رجل والمرأة انها امرأة من هیبة الله تعالی یوقفون
فی حر الشمس ثلث مائة سنة قبل المحاسبة کذا فی کفایة الشعبی ~~ چون چنین
کار بیست اندر ره ترا ❊ خواب چون می آید ای ابله ترا ❊ اللهم لا تجعلنی من الذین
یکذبون بیوم الدین واجعلنی من الذین هم یعتقدون ان الساعة اتیة علی الیقین
وهم الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون و نیست بهم خوف لقاء باریتعالی ست که میسر
شود یا نه و این خوف مرخاص الخاص است که ایشان از هیچ چیز نمیترسند مگر برای این
و شب و روز گریه برای لقاء او میکنند که کی میسر شود و نه حرص بهشت کنند و نه ترس
دوزخ هر عبادتیکه میکنند محض برای لقاء او حکایت وقتی رابعه عدویه را دیدند که
بیک دست آتش گرفته و بیک دست آب گرفته می رود گفتند ای رابعه کجا میروی گفت میروم
تا آتش در بهشت زنم و بهشت را بسوزانم و آب را در دوزخ اندازم و دوزخ را فرو میرانم
تا بندگان خدای تعالی عبادت بامید بهشت و ترس دوزخ نکنند بلکه پرستش خدای تعالی
خاص از برای او کنند ~~ ای طالبی که دعوی عشق خدا کنی ❊ در غیر او نظر بچه سبب
چرا کنی ❊ نقل است که خواجه ممشاد دینوری را مریدی بود دعا کرد و گفت خدایا
بر ممشاد دینوری بهشت را ببخشا و بهشت کرامت کن حضرت خواجه چشم بکشاد و گفت و سی
سال است تا بهشت برین عرض میکنند بگوشه چشم نگریستم این چه دعاست والله در قائل
~~ آنانکه بجز روی تو جائی نگرانند ❊ کوته نظرانند چه کوته نظرانند ❊ حکی عن ابراهیم
بن ادهم رحمه الله تعالی کان یقول و یحک الی متی تخاف النار کن بحال تخاف
النار منک و یحک الی متی تخاف الموت کن بحال یخاف الموت منک لانه جاء
فی الاخبار ان المؤمن اذا اراد ان یجاوز الصراط تقول جهنم یا مومن عجل فان

نو رها یطفا نا ری کذا فی کفایة الشعبی نقل است که وقتی رابعه بیمار شد پرسیدند
که سبب بیماری چه بود گفت نظرت الی الجنة فادبنی ربی فالمشتاقون الی لقاء الله
تعالی لا یبکون للنار ولا یباکون منها ولذا قال العارفون نار الشوق اشد علی
المشتاقین من نار جهنم نعم من قال ؎ زاهد از جیم و دوزخ چند ترسانی مرا من آتشی
دارم که دوزخ نزد او خاکستریست ✱ وهم لا یبکون ولا یخافون لاجل الموت لانه
حصل لهم فی حال الحیوة ولله در قائله ؎ ستاند جان عاشق خود چو معشوق ✱
ندارد کار عزرائیل آنجا ✱ وایضا قال بعض الفقراء ؎ جان فدای دوست
کردم ای اجل معذور دار ✱ کس نتاند آشنائی چون دهد بیگانه را ✱ وحکی ان رجلا
سمع زهد ابراهیم بن ادهم رحمه الله فذهب الیه لینظر ما یصنع حیث ارتفع
اسمه فی العالم فجعل یرقبه حتی صلی العشاء ودخل البیت فنام الی طلوع الفجر
فلما رای ذلک الرجل تفکر فی نفسه وقال ان هذا الرجل له اسم فی الزهد ولیس
له عمل فلما اصبح ابراهیم صلی الفجر ولم یتوضأ فلما رای الرجل ذلک زاده تهمة
فسأل ابراهیم عن ذلک فقال ابراهیم لما وضعت جنبی علی الارض تفکرت کانی
حشرت یوم القیمة وملائکة العذاب یجرونی الی النار وانا اعلم حالی فبقیت
فی ذلک الحیاء من الله تعالی الی ان سمعت الاذان ولهذا فسمع ذو النون المصری
هذا فقال ابراهیم بقیت بعیدا من الله تعالی بمخلوق شغلک عن الخالق العباد
لذا قیل کل ما شغلک عن الحق فهو صنمک نقل است که مردی بود سی سال است
تا گوری کنده است و بران گور نشسته است و کفن در گور آویخته و دائم میگرید چون این
قصه بحضرت امام جعفر صادق رض شنید گفت مرا آنجا برید آنجا بردند چون آن مرد را دید
حضرت صادق بدید گفت یا فلان شغلک الغیر عن الله تعالی وحسن بصری روزی بر بام
خانه میگریست از آب گریه ناودان روان شد و بر جامه شخصی افتاد و گفت این
آب پلید است یا پاک حسن بصری گفت این آب پلید است که از چشم من بیرون آمده
است آن مرد نعره زد و گفت ای مسلمانان این جامه را برای کفن خواهم نهاد

گفته اند که حضرت شعیب پیغامبر علیه السلام ده سال گریه کرد تا نابینا شد باز بینائی
یافت و ده سال دیگر نگریست تا نابینا شد باز بینائی یافت فرمان شد که ای
شعیب اگر از بیم دوزخ میگریی آن بر تو حرام ساختم و اگر از برای بهشت آن بر تو
حلال ساختم این گریه تو از بهر چیست گفت الهی نه مرا غم دوزخ و نه حرص بهشت است
من از اشتیاق فراق تو میگریم فرمان شد که فعلیک بالبکاء و ده سال دیگر گریست
خوش آنکه گفت سعدی ما را نه غم دوزخ و نه حرص بهشت است ✿ بردار ز رخ پرده
که مشتاق لقائیم ✿ ما کشته عشقیم و محبت کفن ما ✿ پرورده دردیم و ملامت وطن ما ✿ زاهد
تو برو طوطی فردوس برین باش ✿ ما بلبل عشقیم که در غنچه چمن ماست ✿ در عوارف است
که سهل بن عبدالله گفت کمال ایمان بعلم است و بخوف فضیل بن عباس چون ترا گویند
که خاموش باش کافر گردی و اگر دروغ گفته پس باید که بغیر از خود یکساعت نباشد
ولهذا قال العارف بالله ابی عبدالله واستغفر الله من عین قد استلذت من
المحارم والزم حبیبة الندم سار از دیدگان باران که هستی از گنهکاران گروهی هشیار زن
نگر مجنون شیدائی بعضی بزرگان برای شوق حق تعالی گریه کرده اند نه ترس دوزخ و نه حرص
بهشت نقل است که حضرت بایزید بسطامی گفت که خداوندا اگر مرا یکساعت از دیدار شرف
آثار خود محجوب داری چندان بنالم و فریاد کنم که دوزخیان را بر من رحم آید حکی ان الشبلی
رحمه الله علیه رای امرأة تبکی علی ولدها و تقول یا ویلاه علی فراق الولد فبکی الشبلی
وقال یا ویلاه علی فراق الاحد قالت وکیف یا ابا بکر قالت انت تبکی علی فراق مخلوق
فان فلا ابکی علی فراق خالق باق اذا عرفت هذا فاعلم یا ایها الطالب ان الرجال
مراتب فی الخوف بعضهم یخاف النار و بعضهم یخاف عذاب القبر و بعضهم
بفراق الخالق اما فی حق المبتدی قال ولی البکاء والخوف لجمیع انواع العذاب
افضل لحفظ المراتب فی هذا السلوک لازم کما تقدم قصة ابراهیم بن ادهم کان فی
اول الحال علی صفته خاف لیلة من اللیالی من حشر القیمة وقام حتی یطلع الفجر
وکان بعد ذلک علی حال قال اجل و یحک الی متی تخاف من النار کن بحال تخاف

النار منك فهذا تفاوت المراتب نعم من قال الٰهی بروم گمان که صاحب تحقیق اندر
صفت صدق ویقین صدیقی هر مرتبه از وجوب حکمی دارد گر حفظ مراتب نکنی زندیقی
فینبغی للمبتدی انه یخاف ویبکی ویتعوذ بالله تعالی من جمیع انواع العذاب لانه
کان علیه السلام یتعوذ بالله من جمیع انواع العذاب تعلیما لامته الا تری ما روی
فی حصن حصین کیف کان علیه السلام یتعوذ فلیطالع فیه شرط سیوم
آنکه برحمت خدای تعالی امیدوار بودن و بدیدار او قال الله تعالی لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا وعن ثوبان قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول ما احب ان لی الدنیا بهذه الآیة یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا
من رحمة الله الآیة فقال رجل فمن اشرک فسکت النبی صلی الله علیه وآله وسلم
ثم قال الا ومن اشرک ثلث مرات کذا فی المشکوة مناجات الٰهی عاجزم الحکم لله ۰
توئی مقصود من الحمد لله ۰ ندارم هیچگونه توشه را ۰ بجز لا تقنطوا من رحمة الله ۰
قال علیه السلام انما یدخل الجنة من کان یرجوها ویجتنب النار من کان یخافها
فانما یرحم الله من یرجوه وقال ذو النون الٰهی رجاءك یحیینی وخوفك یمیتنی وانا
بین موت وحیوة اخاف عذابك لانی عصیتك وارجو فضلك لانك کریم نقل است
که حق سبحانه تعالی وحی فرمود بموسی که ای موسی فلان خزاف را بگو که سبوهائی که ساخته است
درهم شکند موسی علیه السلام پیغام حق سبحانه تعالی بآن مرد رسانید آن مرد گفت یا نبی الله
مرا دل یاری نمیدهد که این را بشکنم پس حق تعالی فرمود که ای موسی هرگاه که این مرد
کوزههای سفالین شکستن نپسندید پس لطف وکرم من کی پسندد که قامتی بید قدرت
خود آفریدم وصورتی را که در نگارخانه ومن احسن من الله صبغة نگاشتم چون بآتش
دوزخ بسوزانم للنبی صلی الله علیه وآله وسلم   یرجوا رحمة من الله عذابا منه
اعطاه الله ما یرجی وکفی ما یخاف حکایت وقتی فرشته را با فرشته برهوا ملاقات
شد گفت کجا میروی گفت در شهر جهودی هوس ماهی کرده است ودر حوض او ماهی نیست
مرا فرمانست که از دریا ماهی در حوض او اندازم تا آن جهود مراد یابد بخشش

فضل حق ز حد بیان بیرونست * هست این قول در جهان شایع * آنکه بر کافری ببخشاید
مسلمان را کجا کند ضایع * عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لما قضی الله الخلق کتب کتابا فهو عنده فوق عرشه ان رحمتی سبقت غضبی
وفی روایة غلبت غضبی متفق علیه عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم لو یعلم المؤمن ما عند الله من العقوبة ما طمع بجنته احد ولو یعلم الکافر
ما عند الله من الرحمة ما قنط من جنته احد کذا فی المشکوٰة نقل است که وقتی جبرئیل علیه
السلام بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم گفت یا رسول الله من امروز چیزی
معاینه کردم که هرگز آن مشاهده نکرده بودم وآن آنست که در شهری بت پرستی
بت پیش نهاده بود ومیگفت ای صنم ای صنم یکبار غلط گشت وگفت ای صمد از سر دقا
عزت آواز آمد که لبیک یا عبدی گفتم خداوندا بت پرستی بت خود را میخواند غلط کرده
تا صمد بر زبان راند چگونه است که تو اجابت میکنی فرمان شد که ای جبرئیل اگر معبود
را غلط کرده ما نمیدانیم که معبود او کیست چون معبود او در حقیقت منم مرا میخواند پس
اورا اجابت میکنم خوش گفت آنکه گفت * مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تویی *
مقصود توی کعبه و بتخانه بهانه * مسجد و دیر توی کعبه و بتخانه یکیست * هر کجا گوش
نهادیم همه غوغای تو بود * وروی فی الاخبار ان امراءة اتت الی رجل من اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تشتری تمرا فقال لها ادخلی الحانوت فان
التمر فیه احسن واجود فدخلت فقبلها وعانقها ولم یزد علی ذلک فعرفته
المراءة ففزع الرجل ندما فقبل فاتی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وقال نلت
یدی الی امراءة فلم یبق لی شیء الا الامر العظیم یعنی الجماع فنزل جبرئیل علیه السلام
بهذه الایة واقم الصلوٰة طرفی النهار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیأت
فقیل هذا خاصة لهذه الرجل ام عامة فقال لا بل لجمیع الامة وروی ان رجلا
اتی باب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یبکی فدخل رجل اخر علی رسول الله
علیه السلام فقال یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم احرق قلبی شاب بالباب

فقال عليه السلام ادخلوه على فادخلوه وهو يصيح ويبكي فقال له النبي عليه السلام
ما يبكيك يا شاب فقال ذنب عظيم ارتكبته فقال عليه السلام اشركت بالله
فقال لا فقال اقتلت مسلما فقال لا فقال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا تخف
وان كان ذنبا اكبر من السموات السبع والارضين السبع فقال يا رسول الله وهو
اعظم من ذلك فقال ماذا فقال استحيي ان اذكره فقال عليه السلام تستحيي مني
ولم تستحيي من الله تعالى فقال الشاب كنت نباشا منذ سبع سنين فنبشت
ذات يوم قبر بنت انصاري ونزعت عنها الكفن فلما ظهر عورتها لم اتمالك
نفسي فوقعتها فلما انصرفت سمعت صوتا من القبر يقول فضحتني فضحك الله
تعالى يوم القيمة فقال عليه السلام تنح عني يا فاسق يا فاجر فخرج الشاب من عنده
الى البر يبكي ويصيح ويهيل التراب على راسه ويقول يا رب اتيت باب رسولك
فردني فان طردتني من بابك فالويل لي وان غفرتني فطوبى لي فانزل الله تعالى
في شانه هذه الاية والذين اذا فعلوا فاحشة اوظلموا انفسهم الاية
وقال بعضهم انها نزلت في شان ثعلب الانصاري رضي الله تعالى عنه وقصته
يا روي عن اسامة بن زيد ان النبي صلى الله عليه وآله وسلم اخا بين سعيد بن
عبد الرحمن وبين ثعلبة الانصاري في الخروج الى غزوة تبوك وهي آخر غزوة
غزاها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فخرج معه سعيد بن عبد الرحمن وخلف
اخاه ثعلبة خليفة في اهليه وكان يحطب على ظهره ويسعى لاهله فاخذ
الشيطان منه ما اخذ فقال له اما تنظر مرة الى ما وراء الستر فوقع الستر
فراى امراة تقضي وجهها كالقمر ليلة البدر واذا الشعاع في صدرها
كشعاع الشمس فوضع يده على صدرها فقالت له ويحك اما تستحيي من الله
تعالى اما تحفظ عن الاخ الغازي اما تحفظ وصيت رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم قال فقام ثعلبة وخرج باكيا نادما الى الجبل وهو يقول واذل
ندامة واذل من عصاربه وكان في الجبل كذلك حتى رجعوا من الغزو

فجعل كل اخ يلقى اخاه فاغتم سعيد بن عبد الرحمن لما لم يره ثعلبة ولما
لم يخرج اليه ملتقيا فلما دخل منزله سال اهله عن ذلك فقالت امراءة انه وقع
نفسه فى بحر الخطايا فخرج هاربا باكيا الى الجبل فخرج سعيد فى طلبه فلما ظفر به
سال منه ان يدخل المدينة فقال له ان كان لابد فغل يدى فى عنقى فانا عاصى
ففعل ذلك فلما قدم المدينة استقبل بنته خمصانة فقال لها خذى بيدى و
احملنى الى بيت على رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا فاخبر عليا رضى الله عنه بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج
وقال لابنته اذهبى الى بيت عمر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما
بالدخول واخبر عمر بقصته فقال له اخرج فلا توبة لك عندى فخرج فقال لابنته
اذهبى الى بيت ابوبكر رضى الله عنه فذهبت به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول
فدخلا عليه واخبرا ابا بكر رضى الله عنه بقصته فقال له ابوبكر اخرج فلا توبة لك
عندى فخرج وقال لابنته اذهبى الى بيت رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فذهبت
به وقرعت الباب فاذن لهما بالدخول فدخلا عليه واخبره بقصته فقال له اخرج
ذكرتنى اخلاء النار فخرج هاربا الى الجبل يصرخ ويقول اللهم ان عمرهم بغضنى بى
وان ابا بكر ادبرنى وان عليا طردنى وان رسول الله صلى الله عليه واله وسلم
خيبنى وكان على ذلك اذا نزل جبرئيل عليه السلام من عند الله تعالى وقال
يا محمد ان الجبار يقرئك السلام ويقول الك انت خلقت الخلق حيث خيبت
عبدى وانا قد غفرت له فقال عليه السلام كلاهما به من ياتينا بثعلبة فيبشره
بالمغفرة فقاما على وسلمان الفارسى رضى الله عنهما وخرجا وطلبا فوجدا راعيا
من رعاة المدينة فسالاه عن خبره فقال كا نكما تريدان الهارب من النار
قالا نعم فقال لم اعلم اين هو ولكن اذا اقبل الليل ارى به تحت هذه الشجرة
ساجدا يبكى ويتعوذ بالله من عذابه فمكثنا هنالك حتى اذا اقبل الليل فجاء
ثعلبة صارخا والسباع والطيور يبكون حوله فخر ساجدا تحت تلك الشجرة

فجاءا وسلما عليه فرد عليهما السلام وقال لهما كيف تركتما رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم فقال على ما يحب ويريد الله تعالى ثم قال له لك البشرى
بالمغفرة فانه نزل الوحي على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فاخبرني لك
وامرك ان تدخل معنا المدينة فقال اذا اجئتما اليكما ان لا تدخل المدينة فى
بياض النهار وليكن تربصا حتى اذا جن الليل فحينئذ تدخل المدينة فاجابه الى
ذلك فلما اقبل الليل واذن بلال العشاء فدخل ثعلبة مسجد رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم وقام فى آخر الصف فيتقدم النبى صلى الله عليه وآله وسلم
يصلى بالقوم وجعل يقراء سورة الهيكم التكاثر فشهق ثعلبة شهقة ثم
شهق اخرى فخر ميتا فلما فرغوا من الصلوة فجعلوا يحركونه فقال النبى
صلى الله عليه وآله وسلم رشوا على وجهه الماء البارد فقال سلمان يا رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم قد خرجت نفسه فخرج النبى صلى الله عليه وآله
وسلم من المسجد فاستقبلت خمصانة ابنة ثعلبة فقالت يا رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم كيف حال ابى فقال لها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ادخلى المسجد وابصرى حاله فدخلت ووضعت يدها على جبهته وجعلت تبكى
وتقول من لى بعد ذلك يا ابى فقال لها النبى صلى الله عليه وآله وسلم
اما ترضين برسول الله صلعم ابا وبفاطمة اختا وبعلى [illegible]
اما فقالت لم لا ارضى ثم امر النبى صلى الله عليه وآله وسلم بغسله فغسلوه وكفنوه
وصلوا عليه فقال عمر يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم رايناك تمشى على قبره
باصبع الرجل فقال نعم لكثرة الملائكة لكيلا اطاء اجنحتهم كذا فى كفاية الشعبى
ثم اعلم يا ايها الطالب بالمغفرة ان رحمة الله واسعة لا يقنط من رحمته احد
الا الكافر لانه قال الله تعالى لا تقنطوا من رحمة الله الاية ولما لم يامنوا اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من الشيطان فكيف تامن عنه لان الشيطان
لا يوسوس فى قلب ليس فيه الايمان الا ترى ان السارق لا يدخل فى بيت ليس فيه

المال ولقد صدق من قال ؎ کدورت بیشتر آنرا که جوهر بیشتر باشد * نمیباشد غبار
زنگ هرگز تیغ چوبین را * آنکه هر گام تلغزید درین کوچه رفت * صفت راه روان
لغزش گامست اینجا * ولیکن ینبغی ان تلزم الاستغفار فی کل ساعة لان الساعة
یجعل الکبیر صغیرة فافهم وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه واله وسلم کان فی بنی اسرائیل رجل قتل تسعة وتسعین انسانا ثم خرج یسئل
فاتی راهبا فسئله فقال له توبته فقال لا فقتله وجعل یسئله فقال له رجل ایت
قریة کذا وکذا فادرکه الموت وفناء بصدره نحوها فاختصمت فیه الملائکة الرحمة
وملائکة العذاب فاوحی الله تعالی الی هذه ان تقربی والی هذه ان تباعدی فقال
الله تعالی قیسوا ما بینهما فوجد والی هذا اقرب بشبر فغفر له متفق علیه کذا فی
المشکوة ولذا قال الامام الشافعی رحمه الله فی مناجاته ؎ الهی عبدک العاصی اتاکا *
مقرا بالذنوب وقد دعاکا * فان تغفر فانت لذاک اهل * وان تطرد فمن یرحم سواکا *
الهی لا اله سواک فارحم * علی من لا رحیم له سواکا * تجاوز عن ضعیف قد جفاکا *
فجاءک تائبا یرجو رضاکا * فان یک یا مهیمن قد عصاکا * فلم یسجد لمعبود سواکا *
وما احسن ما قال النوسی الحکیم ؎ ذنوبی ان تفکرت فیها کثیرة * ورحمة ربی من ذنوبی اوسع *
وما اطمع فی عمل صالح ان عملته * ولیکنی فی رحمة الله اطمع * هو الله مولائی ومالکی وخالقی *
وانی له عبد اقر واخضع * وان یسلک غفرانا فذلک برحمة * وان یک اخری فما انا اصنع *
وقال علی رضی الله عنه ؎ ایا من لیس لی منک مجیر * بعفوک عن عذابک استجیر *
فان عذبتنی فالذنب منی * وان تغفر فانت به جدیر * انا العبد المقر بکل ذنب *
وانت السید الصمد الغفور * نقل است که روزی شیخ شبلی رحمه الله گذری بی قصبه آورد و در کوچه ای خوش
افتاد شعبانه که سلطان ایشان بود شیخ را دید و ایستاده شد و خدمت کرد شیخ فرمود یک شب که بر مردی گاه بیستانی
چند می ستانی گفت یک دینار سرخ شیخ گفت واگر در تمام روز نگاهدار چند می ستانی گفت دو دینار سرخ
شیخ فرمود هفت شبانه روز بیست و یک دینار از من بستان و هفت شبانه روز بر من زبان
شعبانه قبول کرد و خود را بیاراسته و در حجره شیخ آمد شیخ ورا پیش شعبانه را گفت تا در ببند

کنج برو وبخسب شعبانه دران کنج خسپید و شیخ باخداوند تعالی مشغول شد چون روز
شد در حجره مقفل کرد شعبانه را دران حجره گذاشت چون شب شد شیخ باز همچنان
مشغول شد و شعبانه در خواب رفت سیوم شب شیخ فرمود ای شعبانه اگر برخیزی
دو رکعت نماز بگذاری چه شود شعبانه باکراه تمام برخاست و وضو کرد و دوگانه شروع
کرد شیخ سر بسجده نهاد و گفت الهی انچه بدست من بود کردم این زن را از خانه فساد
در حجره آوردم و او را بر درگاه تو ایستاده کردم آینده توئی مقلب القلوب که دل او را
بگردانی و از بدی در نیکی آریش و از فساد باصلاح کنیش حضرت مقلب القلوب مجیب
الدعوات دعاء شیخ در حق او مستجاب گردانید شعبانه تمام شب دو رکعت گذرانید چون
صبح در رسید بیست و یک دینار پیش شیخ نهاد و گفت مرا توبه ده پیش شیخ توبه کرد تا کار
او بجدی رسید که مردان غیب بزیارت او آمدندی و پای بوسی میکردندی تا روزی
شعبانه بر خود حساب کرد که مرد بیگانه اوی چند کس رسیده اند هفتصد و سی و هفت مرد برو
رسیده بود و گفت الهی ایشان بر من ستم کردند من بطلع زر سر خود پیش ایشان نهادم
چون مرا آمرزیدی در درگاه تو عجب نباشد که ایشان را نیز بیامرزی ندا شنید که ما
بتو بخشیدیم گناه ایشان بمنت تو عفو کردیم ؎ بازآ بازآ هر انچه هستی بازآ ❊
گر کافر و گبر و بت پرستی بازآ ❊ این درگه ما درگه نومیدی نیست ❊ صد بار اگر توبه
شکستی بازآ ❊ پس سالک را باید که نومید نشود از رحمت خدای تعالی بسبب عصیان عصیان
پیش نداند نسبت بمغفرت بلکه تحفه و غنیمت داند گناهی را که در تقصیر آرد کما قال ابن
عباس قنوطك اعظم من ذنوبك ولذا قال العارفون ترك الذنب ذنب ؎
پیش لطف و عفو بیحد تو شاه ❊ توبه کردن از گنه آمد گناه ❊ وقال العارف بالله
ابو عبد الله لعل رحمة ربی حین یقسمها تاتی علی حسب العصیان فی القسم ؎
مباش ای عاصی بیچاره نومید ❊ که چون پیدا شود انوار خورشید ❊ کسی کو برهنه
ست افتاده در راه ❊ برو تابد آن خورشید درگاه ❊ چو کار مخلصان آمد خطرناک ❊
گنهگاران برند این گوی چالاک ❊ وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول

الله صلی الله علیه وآله وسلم والذی نفسی بیده لو لم تذنبوا لذهب الله بکم
ولجاء بقوم یذنبون فیستغفرون الله فیغفر لهم رواه مسلم ولذا قال
بعض الشعراء ~ عفوت ثواب وتمن وحکمت گناه دوست ٭ هرگام چیده
عاطفت دام ودانه ٭ ای درویش باید که هیچ گناه گاری را از رحمت حق تعالی
نا امید نگردانی الا تری ما روی فی المشکوة المصابیح عن ابی هریرة قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان رجلین کانا فی بنی اسرائیل متحابین احدهما
مجتهد فی العبادة والاخر یقول مذنب فجعل یقول اقصر عما انت فیه فیقول
خلنی وربی حتی وجده یوما علی ذنب استعظمه فقال اقصر فقال اقصر فقال
خلنی وربی ابعثت علی رقیبا فقال والله تعالی لا یغفر لک ابدا ولا یدخلک الجنة
فبعث الله الیهما ملکا فقبض ارواحهما فاجتمعا عنده فقال للمذنب ادخل
الجنة برحمة وقال للاخر اتستطیع ان تحظر علی عبدی رحمتی فقال لا یا رب
قال اذهبوا به الی النار رواه احمد ونیز باید که هیچکس را بچشم حقارت نبینی والله
در قائله گناه آئینه فضل ورحمت است ای شیخ ببین بچشم حقارت گناهگاران را
چنانچه حضرت بابا میر ویس مجذوب قدس سره میفرمایند ~ گناه من زعدم گر نیامدی
بوجود ٭ وجود عفو تو در عالم عدم می بود ٭ وحکی ان رجلا جاء الی النبی صلی
الله علیه وآله وسلم وحکی بین یدیه ان امراة سقط ولدها من السطح بین یدیها
فرمت المراة نفسها من السطح فهلکت شفقته علی ولدها فقال رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ان الله تعالی اشفق علی امتی من تلک المراة علی ولدها
نقل است که بنده نامه عصیان خود میخواند منکر شود تا هر اعضا می اقرار گواهی
دهند پس او را بسوی دوزخ برند پس میگوید خداوندا بسیار عذر کرده بودم هیچ
فائده نکرد حالا بدوزخ قرار کردم اما نام تو رحیم است اکنون امیدوارم که رحم خود
اظهار کنی خدای تعالی بر او رحمت کند چه خوش فرمودند حضرت انصار علیه الرحمه
~ روز محشر چون روم پیشش باین روی سیاه ٭ چون زمن پرسد بگویم عذر

آید برگناه * مارا تو بهشت اگر بطاعت بدهی * وین بیع بود لطف و عطای تو
کجاست * وقال بعضهم انما خلق الله تعالی ابواب الجنة اکثر من ابواب
النار لان ابواب الجنة ثمانیة وابواب النار سبعة لیعلم ان رحمة اکثر من
عذاب ولهذا قیل ان الموحدین رجاءهم اکثر من الخوف لان الرجاء یشرب
من بحر الرحمة والخوف یشرب من بحر العقوبة کذا فی کفایة الشعبی اعلم
ایها الطالب ان الرجاء علی قسمین کما ذکر ان الخوف علی اقسام الاول الرجاء
بدخول الجنة والثانی برؤیة الله تعالی اما الاول فان الله تعالی من عمل
صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فاولئك یدخلون الجنة وقال تعالی فیها
عین جاریة فیها سرر مرفوعة الایة شعر دخول الناس فضل فی الجنان *
من الرحمن یا اهل الامال * وقال تعالی وبشر الذین امنوا وعملوا الصالحات ان لهم
جنات تجری من تحتها الانهار فالعبد یکون احرص علی الطاعات واصرف عن
المعصیة لانه تعالی یقول وجنة عرضها السموات والارض اعدت للمتقین وقال
فی النار اعدت للکافرین وقال تعالی وتلك الجنة التی اورثتموها بما کنتم تعملون
وقال ونعم اجر العاملین - کذا فی الشرح الامالی و در رساله شرح سوره فاتحه از
تصنیف مولانا معین آورده است که چون حساب خلائق باتمام رسد حضرت با رفعت
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم توجه بجانب حوض کوثر کنند و از آنحضرت سوال کردند
که کوثر چیست آنحضرت فرمودند که طول و عرض آن جز علام الغیوب نداند
کناریش از زر سرخ است و آبش سفید تر از شیر و شیرین تر از عسل و شادی
انگیز تر از شراب و خوشبو تر از مشك هر که ازان آب روان قطره بنوشد از آلام
و اسقام ایمن گردد و هرگز تشنه نگردد و اگر هر دم هزار کاسه می نوشد هیچ ضرر نکند
بلکه از هر کاسه عشرتی دیگر یابد و گویند که چهار صحابه کرام بر اطراف او باشند
و مؤمنان را آب دهند کسی که بغض یکی ازان چهار بزرگوار داشته باشد
آب در حلق او نه فرو گردد عیاذا بالله منها در شرح تعرف آورده که این چهار

جوی که وصف آن در قرآن مذکورست که فیها انهار من ماء غیر آسن وانهار من لبن
لم یتغیر طعمه وانهار من خمر لذة للشاربین وانهار من عسل مصفی آب عبارت از ابوبکر
ست رضی الله عنه که هر کرا قدحی عنایت کند آبی لطافت آب باشد که ازان حیاتی یابد
وشیر اشارت بعمر ست رضی الله عنه که هر کرا ساغری کرم نماید شیری دلپذیر بود که ازان
قوتی یابد و خمر کنایت از عثمان ست رضی الله عنه که هر کرا جامی دهد شرابی طرب انگیز
میباشد ازان عشرتی یابد و عسل کنایت از علی ست رضی الله عنه هر کرا می بخشد غلی
بیغش و غل کند که کام جان او شیرین گردد واختلفوا فی انهار الجنة قال بعضهم
النهر واحد تجری فیه الخمر واللبن والعسل لا یخالط بعضه بعضا کما لا یخالط
الماء العذب الماء الاجاج والمالح فی الدنیا فی البحر قال تعالی مرج البحرین یلتقیان
بینهما برزخ لا یبغیان وقال بعضهم فیها اربعة انهار کما قال الله تعالی فیها انهار
من ماء غیر آسن الآیة وقال بعضهم الماء واحد ولیکن یختلف بالمنیة ان تمنی
یکون لبنا وان تمنی یکون عسلا وفیه سر عزیز لا یعلمه الا الله تعالی وقال بعضهم
النهر الجاری واحد ولیکن له طبایع اربع طبع الماء فی ایجاد الحیوة وطبع اللبن
فی التربیة وطبع العسل فی الحلاوة وطبع الخمر فی الطرب والنشاط وانما جمع
الانهار لکثرة معانیها مع اتحاد بینها وفیه سر عزیز کذا فی شرح الامالی ودر تفسیر
زاهدی آورده حوض کوثر روز قیامت بر پشت فرشته نهند که هر جا که آنحضرت میرود
وآن فرشته با وهمراه میباشد و در طول و عرض این حوض روایت بسیارست وحضرت
علیه السلام فرمود که دیدم چهار جوی بهشت از چشمه میم بسم الله بیرون می آیند
هر جوی آن مقدار که هفت دریا برابر هر یک جوی سوزنی می نمود وآن چهار
جوی در حوض میرفتند وآن حوض به نکیشو دیگر بروز قیامت در شرح دیوان آورده
که قال ابن عباس رضی الله عنه الجنان سبعة جنة الفردوس وجنة العدن
وجنة النعیم ودار الخلد وجنة المأوی ودار السلام وعلیون وفی روضة العلماء
ان لکل مؤمن من عطاء خمس من الانبیاء کلهم علی قامة آدم علیه السلام بستان

ذراعا وعلى سن عيسى بن مريم ثلث وثلثين سنة وعلى حسن يوسف عليه السلام
وعلى نغمة داؤد عليه السلام وعلى خلق محمد عليه السلام وفي رسالة العبهر ادنى
ما يعطي من المقام في الجنة لمؤمن لا طاعة ولا عبادة له في الدنيا عشرة امثال
الدنيا بان يكون بناءه وعن لبنة من ذهب ولبنة من فضة وترابه من المسك
الاذفر والزعفران ويدخل بيته وفي البيت كان سبعون سريرا على كل سرير
سبعون فراشا سبعون درجة عليها سبعون حلة وقيل ولو ان شعرة من شعر
نساء اهل الجنة سقطت الى الارض لاضاءت اهل الارض واما اهل الجنة جرد
مرد مكحولون وللرجال شوارب خضراء وهو اسلم ما يكون على امراة ولا يكون
للنساء ذلك لتميز الرجال عن النساء ولا يكون شعر الابط والعانة الا حاجبين
وشعر الراس والعين ويعطى للرجل قوة مائة رجل في الاكل والشرب والجماع
وتجامعه ويجامعها كما يجامع اهل الدنيا كذا في دقائق الحقائق وجاء في
الخبر ان حور العين ان اخرجت اصبعه الى الدنيا في الليلة المظلمة تنورت الدنيا
كلها انورا في تنوير الشمس بها وان القت قطرة عن ماء الفم في البحر لم يبق فيه
شربة من الماء الاجاج ومع هذا ان المؤمنات في الجنة اكثر جمالا وكمالا وصفاء
من الحور لان الحسن في الحور واحد وهو عطائي وفي المؤمنات اثنان عطائي
وجزائي كذا في شرح الامالي در مصفى آورده است كه گروهي از زنان بجانب حضرت
باريتعالى عرض ميكنند وميگويند خداوندا مارا در دنيا هيچ شوهري نبود حالا در باب
ما چه حكم فرمائى فرمان در رسد از آدميان هر كه خوش آيد اختيار كنيد و حضرت جبرئيل
ميان ايشان عقد بندد و طائفه ديگر عرض كنند كه مارا در دنيا دو سه شوهر بود حالا
منازعت ميشود چه حكم فرمائى فرمان در رسد هر كرا خوش آيد اختيار كنيد و بروايتى
شوهر آخر حكم شود وعليه الفتوى ودران هنگام خداى تعالى مردان را چندان قوت
بيدهد كه اگر يكي را صد هزار حور داشته باشد بيك روز تسلي خاطر ايشان تواند
وخبر آن بجز معائنه معلوم نتوان كرد انشاء الله تعالى ودر شرح هدايه آورده است كه

آسیا نام زن فرعون ست الله تعالی او را با قالب در بهشت برد تا که در دنیا بود فرعون با او
نزدیکی کردن نتوانست الله تعالی در پرده عصمت او را نگاه داشت هر بار که فرعون طلب
کردی الله تعالی دیوی را بصورت او فرستادی او دانستی که زن آن کس ست الله
تعالی برین طریق نگاه داشت فردای قیامت در نکاح محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
هر دو زنان باشند یعنی آسیا و مریم بدانکه در بهشت مومنان یکدیگر طواف کنند و
یاران بیاران و خویشان بخویشان ضیافتها کنند و بزم آرایند و از طعام و شراب
و سماع و رقص بهره گیرند و هر امتی در یکروز یکبار بملاقات پیغمبر خود روند امت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم دو بار بدیدار شریف آنحضرت مشرف میشوند نقل است که چون
بهشتیان در بهشت قرار گیرند بروز شنبه مهمانی آدم علیه السلام آیند در خلد برین حاضر
گردند روز یکشنبه بضیافت حضرت نوح علیه السلام در جنة النعیم توجه نمایند روز
دوشنبه طعام حضرت ابراهیم علیه السلام در جنة الخلد می آیند و روز سه شنبه
بحاضره حضرت موسی علیه السلام در جنة الفردوس مبادرت نمایند روز چهار شنبه بر
خوان حضرت عیسی علیه السلام در جنة العدن قدم رنجه فرمایند روز پنجشنبه بسایه
درخت طوبی بضیافت پر لطافت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از مطالعه
نمایند و مشرف دیدارش شوند روز جمعه که آنرا شنبه مومنان گویند در دار الجلال بجهت
زوال نزول اجلال فرمایند و هر یکی از انبیا و اولیا و خاص و عام نعمتهای و شربتهای
رنگارنگ تناول نمایند نقل است من مطالع الانوار در تمهید مذکور است که چون
بهشتیان در بهشت و دوزخیان در دوزخ قرار گیرند میان بهشت و دوزخ مرگ را
بصورت گوسفندی سیاه ذبح کنند بهشتیان را شادی افزاید و کافران را غم زیاده گردد
و در مصابیح مذکور است که طول اهل بهشت شصت گز باشد و عرض هفت گز و عمر مردان
سی سال و عمر زنان ۱۶ سال بود و پیوسته نو اکبر باشند اللهم ارزقنا دار النعیم
والنظر الی وجهك الكريم والثانی رجاء رویة الله تعالی حق للمؤمنین قال تعالی
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة وقوله تعالی الذین احسنوا الحسنی وزیادة

وقد قال عليه السلام الزيادة هي النظر الى الله تعالى والحديث صحيح وقوله تعالى
يوم يلقونه سلام واللقاء هو رؤية وقوله تعالى واذا رايت ثم رايت نعيما وملكا
كبيرا وقيل الملك الكبير هو الله تعالى وقوله عليه السلام انكم سترون ربكم كما
ترون القمر ليلة البدر والمقصود به تشبيه الرؤية بالرؤية لا تشبيه المرئى
بالمرئى كما قيل تراه المؤمنون بغير كيف وادراك وضرب من مثال كذا فى شرح
الامالى بدانكه ديدار حق تعالى بعضى را هر ساعت باشد وبعضى را روزى يكبار وبعضى
را بعد دو روز وبعضى را بعد سه روز تا هفت زياده بركسى نگذرد و هر روز مقدار
هزار سال فراق باشد چون بعد هفتم روز ديدار حق تعالى ببينند نعمتهاى بهشت را فراموش
كنند فينسون النعيم اذا راوه فيا خسران اهل الاعتزال واختلفوا فى رؤية الله
تعالى للنساء وفى فتاوى صدر الشهيد نقلا عن شرح الطحاوى ان رؤية الله حق
للمؤمنين دون نسائهم الا الفاطمة وفى شرح الامالى لا رؤية الله للكافرين لقوله
تعالى قد خسر الذين كذبوا بلقاء الله الاية وقال شيخ جلال الدين السيوطى فى
تصنيفه رؤية النساء لبارى تعالى اقول رؤية الله تعالى تحصيل للخلق فى الموقف
قبل دخول الجنة وفى الجنة بعد دخولها فاما الرؤية فى الموقف فلا شبهة فى
حصولها لكل احد من الرجال والنساء حاصل عندنا بذلك لان الاحاديث الواردة
فى تجليته تعالى فى الموقف صريحة فى العموم لكل من كان يعبد الله من ذكر و
انثى محسن ومسئ وقد ذهب قوم من اهل السنة الى ان رؤية الله تعالى
فى الموقف تحصل للمنافقين ايضا وذهب آخرون الى انها تحصل للكافرين
ثم يحجبون بعد ذلك ليكون عليهم حسرة وله شاهد رويناه عن الحسن البصرى
رحمه الله فاذا قيل بحصولها فى الموقف للمنافقين وللكافرين وللنساء المؤمنين
اولى واما الرؤية فى الجنة فاجمع اهل السنة على انها حاصلة للانبياء و
المرسلين والصديقين من كل امة ورجال المؤمنين من البشر من هذه
الامة واختلف فى الملائكة فذهب الشيخ عز الدين بن عبد السلام الى انهم

یرون ربهم قال ذلک اجتهاداً لنفسه واستنباطاً لا نقلاً عن احد وعلیه شیخ ابو الحسن الاشعری ومنه نقل ان الملائکة یرون ربهم فی الجنة و کذلک نص علیه الامام البیهقی فی کتاب الرویة ومن المتاخرین العلامة شمس الدین بن القیم وقاضی القضاة جلال الدین البلقینی واما الدلیل ففی ذلک حدیثان اخرجهما البیهقی فی کتاب المذکور واما موضوع الجن فقد نقل صاحب المرجان مقالة الشیخ عز الدین فی الملائکة ثم قال والجن اولی بالمنع منهم قلت وهو الظاهر بلا شک وانه لم یثبت ذلک فی الملائکة خصوصاً ان الامام اباحنیفة وجماعة ذهبوا الی ان لا ثواب لهم ولا یدخلون الجنة وانما جزائهم النجاة من النار مع انه جوز ان یحصل لهم رویة ما فی وقت من الاوقات حتی لا یحرموا من فضل الله تعالی بذلک وانما الذی القیه الرویة کما یروی رجال الانس کل یوم او جمعة واقطع بانهم یرون فی الموقف کما تقدم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه واله وسلم قال ان اهل الجنة یزورون ربهم فی کل جمعة و قیل ان للناس نوعان نوع یرون الله کل یوم بکرة وعشیا وهو الخواص ونوع یرونه کل جمعة فیزورونه ویتجلی لهم وهم عامة الخلق انتهی کلامه کذا فی رسالة الشیخ جلال الدین سیوطی و در شرح سورهٔ فاتحه مولانا معین آورده است که بهشتیان در روز جمعه که آنرا عید مومنان گویند در دار جلال بی زوال نزول اجلال فرمایند وهر یک از انبیا و اولیا خواص وعوام بقدر مراتب بر منابر درر و یواقیت وکرسیهای زرین وسیمین می نشینند وحلهای بهشتی در بر و تاجهای مرصع بر سر نهند ونعمتهای گوناگون وشربتهای رنگارنگ تناول نمایند بعد از ان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم از منبر منور خود فرود آید تاج از سر وحله از بر بگشاید وشکر گذاری بجناب حضرت باری بسجده نهد پس خطاب مستطاب در رسد که ای محمد سر بردار که این روز عبادت نیست بلکه روز مکافات است پس سر از سجده بردارد وگوید خداوندا مشتاقان وصال نعمت دیدار می طلبند امید آنست که بشرف دیدار مشرف سازی

خستگان غم عشق تو دوا می طلبند   دردمندان فراق تو شفا می طلبند
هر یکی از تو تمنای مرادی دارد   تشنگان غم شوق تو ترا می طلبند

بعد از ان فرمان در رسد که یا ملائکتی ارفعوا الحجاب عن وجوه عبادی ایشان جواب گویند من یقدر ان ینظر الی وجهك الکریم خطاب در رسد که انی غسلت اعینهم بماء المغفرة و قلوبهم بماء الجنة بعد از ان هفتاد حجاب بردارند نوری پیدا شود و هنوز سه حجاب باقی مانده باشد چون یک حجاب بردارند نوری دیگر دو چندان ظاهر گردد و چون حجاب دوم برگیرند چنان ظاهر شود که ظاهر و باطن ایشان منور گردد و دران نور حیران مانند و چون حجاب سیوم بردارند فینظرون الی وجهه الکریم و یسجدون لله العظیم و یقولون سبحانك ما عبدناك حق عبادتك فیقول الله تعالی ارفعوا رؤسکم فانها لیست بدار العمل سلام علیکم هل رضیتم عنی فذلك قوله تعالی رضی الله عنهم و رضوا عنه پس سر از سجده بردارند و جواب عرضه نمایند و چنان بدیدار مشغول شوند که بحور و قصور بهشت را فراموش کنند

روزی یکبار جام مرا پر زمی کنند   عاشق دران وفا و جفا یاد کی کند
ساقی اگر هزار شراب افکند بجام   عاشق چو در ملاحظه حسن او می کند

چون نظر بر جمالش کنند بنوازند و چون نظر بر جمالش کنند نگذارند که هیچ نعمتی بهتر از نعمت دیدار نباشد ذوق این می نشناسی بخدا تا نچشی

گر بهشت عدن جای دلکش است   بی جمال دوست عین آتش است
گر ز دیدار است موعود بهشت   میروم از صومعه سوی کنشت

اللهم احرق عن ارض قلوبنا بنار عشقك و شوقنا الی جلالك و جمالك و اقطع الحجاب بیننا و بینك وارزقنا ازدیاد مشاهدتك حتی لا یبقی فی قلبی غیرك وارزقنا کاسا من شراب محبتك و تشریف لقائك یا ذا الجلال والاکرام اذا عرفت اقسام الخوف والرجاء فاعلم ان السالك واجب ان یصیر الخوف والرجاء عنده کالفرضین لانه اذا غلب واحد فسد القلب ولذا قال سهل بن عبد الله الخوف ذکر

والرجاء انثى ومنهما يتولد حقائق الايمان وقال المشائخ رحمهم الله الخوف والرجاء
بمنزلة جناحي الطير وانما تيسر للطائر الطيران اذا استوى جناحاه كذا في
فصل الخطاب وروي ان ابا بكر الصديق رضي الله عنه قال لو نادى مناد من السماء
ان لا يدخل النار الا واحد لخفت ان اكون انا ولو نادى مناد من السماء ان لا يخرج
من النار الا واحد لرجوت ان اكون انا وهذا مراعات الخوف والرجاء لان الامن
كفر واليأس كفر والله اعلم بالصواب شرط سی و یکم آنکه آداب مبرز نگاه داشتن
وآن بیست و یک ادبست اول پشت و سر پوشیده دوم آستینها بالا کشد سیوم
نعلین بپوشد چهارم کاغذ از خود دور کند و یا مهری که در وی نام خدای تعالی باشد
و یا نام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم باشد و یا تعویذی که حرف قرآن باشد از خود دور
کند پنجم از شیطان پناه اندیشد ششم اول چپ پای در آرد هفتم روی و پشت
جانب قبله و آفتاب و ماهتاب نکند هشتم دست چپ زیر زنخ دارد نهم بار بر پای چپ
کند دهم خیو نیفگند یازدهم نظر بر زمین نگه دارد دوازدهم سوی عورت ننگرد
سیزدهم خود را برهنه نکند چهاردهم بول آهسته کند تا آنکه قطره بر جامه نرسد
پانزدهم بعد از فراغ خود را بسنگ و یا بکلوخ و یا بجامه که نجاست از وی رفته باشد
و یا بخاک پاک کند شانزدهم چندان بباید که تری آن برود هفدهم شمار سنگها
نزد ما شرط نیست اگر بیک سنگ پاک شود پاک بود هژدهم باید که سخن نگوید
نوزدهم باید که کسی را عورت خود ننماید بیستم عورت بپوشد بیست و یکم آنکه وقت
بیرون آمدن پای راست اول بیرون کند زیرا روی عن ابی بکر الصدیق رضی الله عنه
انه کان یدخل الخلاء فی کل اسبوع مرة وکان قد وضع کرسیین علی باب الخلاء
وکان اذا اراد الدخول فی الخلاء یعطی ظهره ویقول للکرام الکاتبین انتما ملکان
طاهران وانه لا بد لی من الدخول فی هذه المکان النجس فاقعدا ههنا حتی اخرج
الیکما ثم اصحبانی وهکذا روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنه وکان المتقدمون
یضربون الوتد علی باب الخلاء فاذا ارادوا ان یدخلوا الخلاء یعلقون الحنا ثم

فی الوتد واذا کان فی الخاتم اسم الله تعالی فهذا هو التقوی فی الدین والدنیا
کذا فی کفایة الشعبی وعن عثمان رضی الله عنه اذا اراد ان یدخل الخلاء بسط شیاء
علی الارض خارج الخلاء و یقول للملکین اجلسا علیه تعظیما لهما وادبا کذا فی خلاصة
الحقائق ودر کنز الاوراد آورده که چون بندهٔ مؤمن خواهد که درخلا رود نخست آستین چپ
بالا کند بعد از آن آستین راست و هرچه نام خدای تعالی بروی باشد ازخود دور کند
سر پشت خود بپوشد و پیش از دخول درخلا بگوید بسم الله اعوذ بالله من الخبیث
والخبائث و باید که مستراح پای چپ درون نهد و چون خواهد که بهر حاجت بنشیند خود
را بقدر حاجت برهنه کند و قوت بر پای چپ کند و پای راست ایستاده دارد تا از وی
فارغ شود و در مستراح خط نکشد بر زمین و بر غائط نظر بسیار نکند و بسوی عورت
خود نظر نکند الا از بهر حاجت و انچه از وی بیرون آید دران ننگرد و بلغم نیندازد و بینی
فش نکند و دست بر رخساره چپ نهد چون غمگینان و در وقت خروج از نجاست بگوید
الحمد لله الذی اذهب عنی ما یؤذینی وابقی عنی ما ینفعنی وسه بار گوید غفرانك
ربنا والیك المصیر و گفته اند که سرور عالم صلی الله علیه وآله وسلم هرگز ترک نمیکردند
ذکر بر زبان مگر درخلا و لهذا میخواندند و در وقت بیرون آمدن غفرانك ربنا
والیك المصیر و فی فتاوی الصوفیة الصحیح جواز ذکر الله تعالی فی الخلاء
للحدیث لموسی علیه السلام کیف اذکرك وانا علی حال استحییت من نفسی ان
اذکرك فنزل اذکرنی علی کل حال و حضرت مولانا جلال الدین قدس سره فرمودند
که مردم می گویند که درخلا جا و بوقت استنجا نام خدای تعالی نباید برد و سلطان برآسپ
سوار است اسپ بیچاره چه میکند پس معلوم شد که ذکر بانفاس جائز است درخلا جا و
چون از بهر حاجت انسانی بصحرا رود باید که از چشم مردم دور رود تا نظر کسی بروی نیفتد
زیرا که جابر روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا اراد البراز انطلق
حتی لا یراه احد و فی العوارف و من حکایات الصوفیة ان ابا عمرو الزجاجی جاور
بمکة ثلثین سنة وکان لا یتغوط فی الحرم و یخرج الی الحل واقل ذلك فرسخ و فی

مشکوٰة المصابیح عن یعلی قال ان رسول الله صلی الله علیه واله وسلم رای رجلا
یغتسل بالبراز فصعد المنبر فحمد الله واثنی علیه ثم قال ان الله حی یحب الحیاء
والستر فاذا یغتسل احدکم فلیستتر رواه ابو داؤد والنسائی فی روایة قال ان الله
ستیر فاذا اراد احدکم ان یغتسل فلیتوار بشیئ وعن انس قال کان رسول الله صلی
الله علیه واله وسلم اذا اراد الحاجة لم یرفع ثوبه حتی یدنوا من الارض رواه
الترمذی وابو داؤد والدارمی وعن ابی بکر رضی الله عنه قال فی خطبة یا معشر
المسلمین استحیوا من الله فوالذی نفسی بیده انی لاظل حین اذهب الی الغائط
فی الفضاء متقنعا بثوبی استحیاءً من ربی وعن انس رضی الله عنه انه قال خرج
رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من الدنیا ولم ینظر الی فرج احد ولا نظر احد الی
فرجه کذا فی الخلاصة وروی سلمان انه قال لان اخر من السماء الی الارض فاموت
ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت ثم احیی ثم اموت احب الی من ان انظر الی
عورة احد او ینظر احد الی عورتی دیگر باید که در خلا جا مکث بسیار نکند لانه حکی عن لقمان
الحکیم انه کان عبدا وخال ما ظهر من حکمته انه قال لمولاه یا مولائی اذا دخلت
الخلاء فلا یمکث هناک طویلا فانه یقسی القلب والله اعلم بالصواب شرط چهارم
آنکه در خلوت با ادب نشستن وادب در خلوت این ست که طرف آفتاب وماهتاب ندیدن و
طهارت بدن وجامه وطهارت موضع وتصفیه باطن وکتمان سر وترک حیوانات جلالی وجمالی
واگر ترک جمالی نتواند تغییر ست کذا فی رسالة مولانا معین الدین الهاشمی وفی رسالة
المکی ولا یکثر اکل اللحم فی الخلوة لانه قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم اذا
اکلت اللحم وجدت فی نفسی تمشیرا الی رغبة الی الجماع ایضا قال علیه السلام
اللحم ینبت اللحم وینبغی للمعتکف ان یاکل اللحم فی الخلوت مرة او مرتین کل مرة
یوزن خمسین درهما وهی اوقیة واحدة فان هذا المقدار اجازة الشیوخ لضعف المبتدی
پس معلوم شد که اگر یکبار یا دو بار در خلوت حیوانات خورد جائز ست تا مخالفت نفس
نشود وقال علیه السلام من ترک اللحم اربعین یوما ساء خلقه وفی شرعیة الاسلام

ولا یواظب علی ترک اکل اللحم والمرقة فانه یوجب المقت والقسوة ولا یواظب
علی ترک اللحم والدسم اربعین لیلة فتتغیر طبعه وسوء خلقه وحیوانات خوردن
وقتی جائز است که صاحب دعوة نباشد والا نخورد وطریق بعضی بزرگان این است که
در ده روز اول حیوانات نمیخورند وبعد از آن میخورند وبعضی از آداب در خلوت دوام
وقت کردن واحتراز نامحرمان واستعمال عطر وشجاعت در ملاقات ارواح واکل الحلال و
صدق المقال وتفرغ وحضور دل با حق وتنبیه نفس وخوردن وآشامیدن از دست
خادم مصلی ونگاه داشتن دل از حسد وبغض وکبر وکینه وغصه ودروغ وترک کردن پیاز
وسیر وکل مکروهات ومحرمات وتخم مرغ وشهد ومشک وچونه صرف واستعمال کفش
وموزه وترک خوردن جغرات وشیر ودوغ وسرکه ورگ کشادن وبعضی گفته اند که
جامه دوخته نپوشند کذا فی رسالة مولانا معین الدین الهاشمی قدس سره
بدانکه رعایت کردن شروط مذکور واجب است اگر یکی ازین شرائط مذکوره فوت شود
آنچه فائده خلوت است ناقص گردد وشیدا رشتن شود وخطر عظیم نماید که بیم هلاکت
باشد درین باب اتفاق جمیع مشائخ است زیراکه شرط فاسد شود مشروط نیز فاسد شود و
وقال بعضهم من دخل الخلوة مختلا فی دخوله دخل علیه الشیطان وسول
له انواع الطغیان واستلاه من الغرور فظن انه علی حسن الحال وقد دخلت
الفتنة علی قوم دخلوا الخلوة بغیر شرطها وقال الشیخ المحقق رکن الدین علاء
الدوله سمنانی قدس سره چون اهل روزگار سبب نام وآواز نشستن تا گویند که
فلانی چندین در خلوه نشسته است وشرائط آن قیام نماید لاجرم خلوت او از چندین
بیرون نیست یا در عجب وغرور افتد یا در کفر وزندقه برو نگشاید یا دیوانه چنان که در
خلوت نشسته بود بیرون برآید فاذا دخل فیها مع شرائطها فیشاهد ما لا یحصل مثاله
بدونها اذا کان کذلک فعلیک برعایة الادب سرا وعلانیة عند الله وعند الناس
وقال علیه السلام ادبنی ربی فاحسن تادیبی وقال الشیخ الشهاب الدین رحمه الله
علیه اجعل عملک ملحا والادب دقیقا وقال عبد الله بن المبارک رحمه الله ادب

الخدمة اعز من الخدمة وقيل التصوف كله ادب وقال الجنيد رحمه الله
اتفق مشائخ الطريق على ان من وصل وصل بالادب ومن انقطع انقطع بترك
الادب اللهم ارزقنا رعايت حسن الادب وحكى عن ابى عبيد القاسم بن سلام
قال دخلت مكة فكنت ربما اقعد بحذاء الكعبة وربما كنت استلقى
واحد رجلى فجاءتنى عائشة المكية فقالت يا ابا عبيد يقال انك من اهل العلم
اقبل منى كلمة لا تجالسه الا بالادب والا فيمحى اسمك من ديوان القرب قال
ابو عبيد وكانت من العارفات وقال ابو على الجلاجلى البصرى التوحيد يوجب الايمان
فمن لا ايمان له لا توحيد له ولا ايمان له والايمان يوجب الشريعة فمن لا شريعة
له لا ايمان له ولا توحيد له والشريعة توجب الادب فمن لا ادب له لا شريعة له
ولا ايمان له ولا توحيد له قال عبد الله بن المبارك رحمه الله من تهاون بالادب
عوقب بحرمان السنن ومن تهاون بالسنن عوقب بحرمان الفرائض ومن تهاون
عوقب بحرمان المعرفة وقال على رضى الله عنه لا شرف مع سوء الادب

بی ادب مرد کی شود بهشتی　　گرچه اورا جلالت نسب است
با ادب باش تا بزرگ شوی　　که نتیجه بزرگی ادبست

وقال الشيخ على دقاق العبد يصل بطاعة الى الجنة وبادبه يصل الى الله
تعالى وقال شيخ على حمدا ومن لا ادب له لا شريعة له وقال شيخ الشيوخ
من لا ادب له لا ايمان له وقال انس بن مالك الادب فى العمل علامة القبول
وقال واحد من الصحابة رضى الله عنه الطاعة باب الله تعالى فلا تدخله الا
بالادب وقال سهل من لم يؤدب نفسه فى الدنيا فقد استوجب الادب فى
العقبى الا ان يعفو الله بكرمه عنه پیر وبه درخلوت این است که هرگز درخلوت
پای دراز نکند وتکیه نکند چنانچه خواجه جوزی بیست سال درخلوت بود وپای دراز نکرد
وقال السرى صليت وردى ليلة من الليالى ومددت رجلى فنوديت يا سرى
كذالك تجالس الملوك فضممت رجلى وقلت وعزتك وقال الجنيد فبقى ستين

سنة ما مدّ رجله ليلا ولا نهارا وحكى ان حاتم الاصم قدم رجله اليسرى عند دخول المسجد فتغير لونه وخرج مرعوبا الى خارجا وقدم رجله اليمنى وقيل له فى ذلك فقال لو تركت ادبا من اداب الدين خفت ان يسلبنى الله تعالى جميع ما اعطانى پس بايد که شروط مذکوره واجب داند اگر ازين شرائط یکی شرط فوت شود فائدهٔ خلوت نیابد ولذا قیل ؎ چل چله نشست صوفی ره نیافت ✽ چل چله بهتر بود زین چل چله ✽ واذا عمل المريد الصادق ذلك العمل مع شرائط المذكورة اربعين يوما مستمرا يفتح له ابواب المكاشفات والمشاهدات من العوالم الروحانية لامحالة ثم اعلم انه ان لم تحصل الخلوة على هذا الطريق فى تمام السنة فعليك بالاجتهاد فى خلوة على هذا الطريق كل سنة اربعين يوما او شهرا لان مشائخ الطريقة قيدوا الخلوة بشهر او باربعين يوما لهم فى ذلك على المتابعة فمن قال الى اربعين يوما تمسك بحديث سوار بن مصعب عن ثابت عن مستفهم عن ابن عباس عن النبى صلى الله عليه واله وسلم انه قال من اخلص لله اربعين صباحا ظهرت له ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه وبقوله تعالى وَاِذْ وٰعَدْنَا مُوْسٰۤى اَرْبَعِيْنَ لَيْلَةً نقل عن سفيان الثورى فيما روى احمد بن حرب عن خالد بن يزيد انه قال كان يقال ما اخلص عبد الله اربعين صباحا الا نبت الله الحكمة فى قلبه وزهده الله تعالى فى الدنيا ورغبته فى الآخرة وبصره بلاء الدنيا ودوائها ورسول عليه الصلوة والسلام گفته هرکه در بقیهٔ عمر خود یکبار چله بنشیند آتش دوزخ بر تن وی حرام شود ودر چله تاثیر بلیغ است وحق تعالى گفت خمرت طينة آدم بيدى اربعين صباحا وفرزند در شکم مادر چهل کان روز نطفه گردد رسول علیه السلام والصلوة گفت هرکه چهل روز از برای خدای تعالی عبادت کند حق تعالی بدرجهٔ اولیا رساند وگفت علیه الصلوة والسلام هرکه چهل صباح برای خدای تعالی زنده دارد دریاهای علم در دل او بگشاید واز زبان او جاری گردد وپیغمبر علیه السلام چون چهل شب در وادی حرا مشغول بود جبرئیل

فرمان نبوت بروی رسانید کذا فی انیس الواعظین وروی ان داؤد علیه السلام لما ابتلی بالخطیئة خرّ لله ساجدا اربعین یوما ولیلة حتی اتاه الغفران من ربه و دولت نبوة صلعم بعد چهل سال میسر شد ودیگر مفسران اسرار کلام اسد ربانی و محققان رب سبحانی در تفسیر قوله تعالی ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه مضغة الی آخره چنین تحقیق نموده‌اند که در خلوت سرای شیمه نطفه در ایام اربعین صورت عطا نموده شد علی هذا القیاس علقه در اربعین دیگر شکل مضغه پذیرد تا آخر هم چنین و در حدیث شریف خلق احدکم یجمع فی بطن امه اربعین یوما نطفة ثم تکون علقة مثل ذلک ثم یکون مضغة مثل ذلک ومن قال بشهر استدل بحدیث عائشة وجابر رضی الله تعالی عنه قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم جاور فی حراء شهرا فلا یخرج عن خلوته لان الناه قبض ولا بسا مسة ولا لداعیته من دواعی الهوایل یکون خروجه عن ضرورة فی الدین او فی الوضو و صلوة الجمعة ایضا قال الله تعالی وواعدنا موسی ثلثین لیلة و تجلس اکثر المشائخ الکبار الاربعین لانه قال الله تعالی فتم میقات ربه اربعین لیلة پس معلوم شد که راه روان را طلب خلوت گزیدن و باربعین نشستن و نسبت به متابعت سالکان راه یقین و واصلان درگاه رب العالمین ضروریه ولابدیه است بدانکه بنا سلوک راه دین و وصول و مقامات یقین بر خلوت و عزلت و انقطاع از خلق نهاده‌اند و جمله اولیا و انبیا در بدایت و اوائل حال خلوت گزیدند تا بمقصود رسیدند

آنانکه پای در ره مولا نهاده‌اند ۞ گام نخست بر سر دنیا بنهاده‌اند ۞
آورده‌اند پشت ببین آشیان دهر ۞ پس چون فرشته روی بعقبی نهاده‌اند
آن طوطیان ره چو قدم برگرفته‌اند ۞ طوبی لهم که بر سر طوبی نهاده‌اند

و فی البخاری حدثنا یحیی بن بکیر قال حدثنا اللیث عن عقیل عن ابن شهاب عن عروة بن زبیر عن عائشة ام المؤمنین رضی الله عنها انها قالت اول ما بدئ به رسول الله صلی الله علیه واله وسلم من الصالحة فی النوم

فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حبب اليه الخلاء فكان يخلو بغار حراء فيتحنث فيه وهو التعبد الليالي ذوات العدد قبل ان ينزع الى اهله ويتزود لذلك ثم يرجع الى خديجة رضي الله عنها فيتزود لمثلها حتى جاءه الحق وهو في غار حراء فجاءه الملك فقال لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اقراء فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما انا بقارى قال فاخذني وغطني حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقراء فقلت وما انا بقارى فاخذني فغطني حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقراء فقلت ما انا بقارى فاخذني وغطني الثالثة حتى بلغ مني الجهد ثم ارسلني فقال اقراء باسم ربك الذي خلق خلق الانسان من علق حتى بلغ ما لم يعلم فرجع بها رسول الله صلعم ترجف بوادره حتى دخل على اهل خديجة رضي الله تعالى عنها فقال زملوني زملوني فزملوه حتى ذهب عنه الروع الحديث وقال الله تعالى فاذا كانت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مع تحقيقه بهذه الصفات الحميدة وعصمة الله تعالى له عن هذه الآفات لم يامن على نفسه فكيف يصح لاحد ان يطمع في القرب الى الله تعالى فالاخذ عنه بغير عمل الخلوة والارتعاب مع ملابسة الاخلاق الذميمة فكل مريد يعلم ان الخلوة والعزلة امرجاء في الشرع وليس بحرام فالاعتراض لماذا وقوله تعالى عن ابراهيم عليه السلام اني ذاهب الى ربي سيهدين فالذاهب الى الله تعالى هي الخلوة وقوله تعالى فلما اعتزلهم فالعزلة هي الخلوة وفي قصة عليها السلام كلما دخل عليها زكريا المحراب وجد عندها رزقا فالمحراب هي الخلوة وكذا داؤد وسليمان عليهما السلام كان لهما خلوة واعتزل عن الناس وهو قوله تعالى وخر راكعا واناب فالعاقل الكيس الدراك لا ينكر الخلوة لان اصلها صحيح بتعبد النبي صلى الله عليه وآله وسلم في غار حراء ولا يخفى ان حبس الحواس شرط للمبتدين اما المنتهون فلا يضرهم الكثرة ومخالطة الناس لانه حصل

لهم الوحدة فی الکثرة والخلوة ولکنه مع هذا اجتنابهم عن الکثرة سبب لمزید الفتوحات وترقی الحالات والدرجات لان السیر فی الله غیر متناهیة وفیه درجات فوق درجات بحیث لا تتناهی پس معلوم شد که در حق مبتدی خلوت وعزلت لازم است تا خلوت انجمن حاصل شود ولان النفس بطبعها کارهة مائلة الی مخالطة الخلق فاذا ازعجتها من مقار عاداتها وحبستها علی طاعة الله تعالی تعقب کل مرارة تدخل علیها حلاوة فی القلب وقال ذو النون المصری لم ار شیئا ابعث علی الاخلاص من حسن الخلوة ومن احب الخلوة فقد استمسك بعمود الاخلاص وظفر برکن من ارکان الصدق ومن انقطع الی الله اربعین یوما مخلصا متعاهدا لنفسه یفتح الله علیه علوم الدینیة مما اخبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بذلك وهو قوله تعالی من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت له ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه

والله اعلم بالصواب +

ای دل بیا بگوشه و فا خلوتی گزین   در مسلک سالکان رهِ بی نشان نشین
از هر چه غیر دوست بنه اشنا بدل   وانگه بحق نمای تولا چو اهل دین
تجرید شو ز هر چه درین ره نه درخور است   بر آستان دوست بر آور یک اربعین
تا هر که در تو بود باصفا شود   از دست دیو نفس رهد جان نازنین
پس نور حق مشاهده افتد ترا بسر   مرآت روی دوست شوی از سر یقین
سلطان تخت مملکت سرمدی بعشق   شاهی بود که کسب کند دولت چنین
یا ناظرا فیه سل بالله مرحمته   علی المصنف واستغفر لصاحبه

واطلب لنفسه من خیر ترید بها من بعد ذلك غفرانا لکاتبه +

قارئا بر من مکن چندین عتاب   گر خطائی رفته باشد در کتاب
آن خطائی رفته را تصحیح کن   از کرم والله اعلم بالصواب

غلطنامہ کتاب شروط اربعین فی جلوس المعتکفین

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	نبیل	لنبیل	۲۹	۵	قطونا	قطوعًا
۴	۱۱	نعبد	نعبد	۳۱	۲۷	مخوف	مخفوف
۶	۱۸	لول	لولا	۳۳	۱۷	لایہ	لا ید
۹	۱۲	بحجة	بحجبة	۳۴	۲	فذموم	مذموم
۱۰	۶	استقب	استقبت	=	۱۰	سنخه	سنخه
=	=	اقنا	اقتنا	۳۶	۵	وصه	قصه
=	۱۵	رشاد	رشا	۴۱	۴	ودام	دوام
۱۱	۲	ولده	وولده	۴۲	۵	الصنور	الصنوبر
۱۴	۲۰	الریار	الدیار	=	۱۲	سح	سعی
۱۵	۱	بالدروار	ابالدروار	۴۷	۱۳	قرة اعین	سرور قرة اعین
۱۹	۱۳	الالاالله	الاالله	۴۸	۱۳	قوم	قوم
۲۱	۹	یلبزق	یبزق	=	۱۹	فودلسد	فوائد
۲۲	۱	حجری	حجری	۴۹	۱۵	فوره	فوره
=	۷	انجاعة	المجاعة	۵۰	۷	رجل	رجل
۲۵	۲۱	یقات	لقات	۶۰	۴	وویفظر	ویفطر
۲۶	۲	الاصفر	الاصغر	۶۳	۱۴	دامی	دامی
۲۸	۳	هذاه	هذه	۶۵	۴	سوا	سوا
=	۴	الله	الله	۸۵	۹	نصوص	نصوص
=	۸	یقی	یقی	۸۸	۴	کل رایة	کل آیة
۲۹	۵	امر	ام	۸۹	۳	لفص	لفض

ف ۲۹۴۵۶

۴۳۲۵

۱۱۹ ش

Date	No.	Date	No.

ف ۲۹۴۵۶

DATE

		۴۳۲۵	